اسکار لانگه

مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی

ترجمهٔ خسرو کیانوش

مقدمهٔ
اقتصاد سیاسی

لانگه

انتشارات مزدک

فهرست

۱ ــ مارکس ، انگلس و مارکسیسم: (لنین)

ــ زندگینامه مارکس (ص ۲)
ــ آئین مارکسیستی (ص ۷)
ــ مارتریالیسم فلسفی (ص۸)
ــ دیالکتیك (ص۱۱)
ــ درك مادی تاریخ (ص ۱٤)
ــ آئین اقتصادی مارکس (ص ۲۰)
ــ سوسیالیسم (ص ۳۵)
ــ تاکتیکهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا (ص۳۹)
ــ (کتابنامه ــ ص ٤۵)
ــ سه منبع و سه جزء مارکسیسم (ص ٤۸)
ــ فرجام تاریخی آئین کارل مارکس (ص ٥٦)
ــ فریدریش انگلس (ص٦۰)

۲ ــ اقتصاد سیاسی: (اسکار لانگه)

ــ مقولات ابتدائی
ــ ابزار تولید و وسایل مصرف
ــ علم قوانین اجتماعی فرآیند اقتصادی
ــ مناسبات تولیدی و نیروهای اجتماعی تولید
ــ شیوه های تولید و صورت بندیهای اجتماعی
ــ فرآیند دیالکتیکی در انکشاف اجتماعی
ــ مبارزات طبقاتی و انقلاب اجتماعی
ــ (توضیح ناشر ، صفحه ۵۵)

(چاپ اول ۱۳۴۹)

مقدمه‌ی لنین

این مقاله درباره کارل مارکس‌که اکنون جداگانه بچاپ‌میرسد (تا جائیکه بخاطر دارم) در ۱۹۱۳ برای دائره‌المعارف‌کبیر نوشته شد . یك کتابنامهٔ نسبتا مفصلی از مقالات‌درباره مارکس ــ که غالبا خارجی بودند ــ به مقاله ضمیمه شد . این ضمیمه از چاپ‌حاضر حذف شده است. ناشرین دائره‌المعارف بسهم خود ، بدلایل سانسور ، بخش‌آخر مربوط به مارکس ، یعنی بخش‌مربوط به تاکتیکهای انقلابی او ، را حذف کردند (۱). بدبختانه قادر نیستم بخش‌آخر را در اینجا بیاورم زیرا نسخه اصلی در میان اوراقم در جائی در "کراکو" یا سوئیس‌مانده است . تنها بخاطر دارم که در قسمت آخر مقاله از جمله این بخش‌از نامه ۱۶ آوریل ۱۸۵۶ مارکس‌به انگلس‌را نقل کردم که نوشته بود :

((تمام مسائل در آلمان به امکان حمایت‌از انقلاب‌کارگری وسیله جنگ دهقانی دیگری بستگی دارد . آن هنگام است‌که این اقدام با شکوه خواهد بود .))

این همان چیزی است که منشویکهای ما ، که اکنون غرق در خیانت به سوسیالیسم و همگام بورژوازی شده‌اند ، نتوانسته‌اند از سال ۱۹۰۵ تا کنون درك کنند .

مسکو ــ ۱۴ مه ۱۹۱۸

۱ ــ این قسمت‌در ترجمه حاضر نقل شده است .[مترجم]

زندگینامه‌ی مارکس

کارل مارکس در پنجم ماه مه ۱۸۱۸ در شهر تری یر (پروس) زاده شد . پدر او حرفه وکالت داشت و یهودی بود که در سال ۱۸۲۴ به [مذهب] پروتستان گروید . خانواده او متمول و با فرهنگ بود ولی انقلابی نبود . مارکس پس از فارغ التحصیل شدن از دبیرستان در تری یر به دانشگاه رفت . نخست در بن و سپس در برلین و در آنجا در رشته حقوق کار کرد ، و در دو بخش فلسفه و تاریخ تخصص گرفت. او در روس دانشگاهی خود را در سال ۱۸۴۱ با ارائه رساله دکترا درباره فلسفه اپیقور به پایان رساند . در این زمان مارکس نظرات ایدئالیستی هگلی داشت . در برلین به گروه " هگلیون چپ " برونو بائر و دیگران که میکوشیدند از فلسفه هگل نتایج الحاد گرایانه (آتئیستی) تا انقلابی بگیرند تعلق داشت. مارکس پس از پایان دانشگاه به بن نقل مکان کرد باین امید که شغل استادی اختیار کند . ولی سیاست ارتجاعی دولت که لودویك فویرباخ را در سال ۱۸۳۲ از کرسی [استادی] اش محروم ساخته بود ، و در سال ۱۸۴۱ مانع از تدریس استاد جوان برونو بائر در بن شده بود ، مارکس را براین داشت که از شغل دانشگاهی چشم بپوشد .

نظرات هگلیون چپ در آنزمان در آلمان بسرعت جا باز میکردند. لودویك فویرباخ نقد از الهیات را آغاز کرد . بویژه پس از ۱۸۳۶ به ماتریالیسم که در سال ۱۸۴۱ در فلسفه او مقام ارجح را گرفت روی آورد . (جوهر مسیحیت) . بسال ۱۸۴۳ انتشار کتاب وی (اصول فلسفه آینده) صورت گرفت.

انگلس بعدها درباره این کتب فویرباخ چنین اظهار نظر کرد " انسان باید خود شاگرد آزاد بیخش [این کتب] را حس میکرد " . ما (یعنی هگلیون چپ و از جمله مارکس) همه یکباره فویرباخیست شدیم .

در آنزمان بعضی عناصر بورژوای رادیکال در منطقه راین [آلمان] که با هگلیون چپ در تماس بودند در شهر کلن روزنامه ای مخالف دولت

بنام راینیشه تسایتونگ (RHEINISCHE ZEITUNG) (نخستین شماره آن در اول ژانویه ۱۸۴۲ منتشر شد) بیرون دادند .

از مارکس و برونو بائر بعنوان نویسندگان اصلی دعوت بعمل آمد و مارکس اکتبر ۱۸۴۲ به سردبیری این روزنامه برگزیده شد و از بن به کلن نقل مکان کرد .

گرایش انقلابی ـ دمکراتیك روزنامه در زیر سردبیری مارکس هرچه بیشتر روشن گشت و دولت نخست در مرحله‌ای روزنامه را مشمول سانسور دوگانه و سپس سانسور سه گانه نمود . و در اول ژانویه ۱۸۴۳ تصمیم به سرکوبی روزنامه گرفت . مارکس اجبارا از سردبیری روزنامه کناره گرفت . اما استعفای او روزنامه را نجات نداد و انتشار روزنامه در مارس ۱۸۴۳ قطع گردید .

انگلس خاطر نشان میسازد که علاوه بر مقالاتی که در پائین از آنها یاد شده [نگاه کنید به کتابنامه] مارکس در مجله راینیشه تسایتونگ مقاله‌ای درباره اوضاع و احوال تاك کاران دره موزل نیز نگاشت .

فعالیتهای روزنامه نگاری مارکس وی را متقاعد ساخت که وی باندازه کافی با اقتصاد سیاسی آشنا نیست و مجدانه به مطالعه این موضوع پرداخت.

مارکس در سال ۱۸۴۳ در کرویتسناخ (Kreuznach) با جنی وستالفن (Jenny Westfalen) دوست دوران کودکیش که با وی در دوران دانشجوئی نامزد شده بود ازدواج کرد .

همسر او از یك خانواده ارتجاعی اشراف پروس بود . برادر ارشد وی در ارتجاعی ترین دوران وزیر داخله پروس بود (۵۸ ـ ۱۸۵۰) در پائیز ۱۸۴۳ مارکس به پاریس نقل مکان کرد تا در خارج از کشور به همکاری آرنولد روگه (A. Ruge) (۱۸۸۰ ـ ۱۸۰۲ از هگلیون چپ . از ۳۰ ـ ۱۸۲۵ در زندان ـ از ۱۸۴۸ در تبعید از ۱۸۶۶ ـ ۱۸۷۰ از هواداران بیسمارك) یك روزنامه رادیکال منتشر سازد . از این روزنامه دویچ فرانتزوزیش یاربوخ (Deutsch-Franz. Jahrbuch) تنها یك شماره منتشر شد . انتشار این روزنامه بعلت مشکلات توزیع پنهانی آن

در آلمان و عدم توافق با روگ ادامه نیافت.

مقالات مارکس در این روزنامه نشان داد که او دیگر انقلابی است و حامی " انتقاد بیرحمانه از هر چیز موجود " بویژه حامی " انتقاد مسلحانه" است و توده ها و پرولتاریا را فرا میخواند .

در سپتامبر ۱۸٤٤ فردریك انگلس برای چند روز به پاریس آمد ، و از آنزمان به بعد نزدیکترین دوست مارکس شد . هردو آنان در زندگی پر جوش گروههای انقلابی در پاریس (در آن هنگام پرودن (Prouhdon) که مارکس در کتابش بنام فقر فلسفه ۱۸٤۷ آنرا در هم کوفت و اهمیت ویژه داشت) شرکت بسیار فعال داشتند و مبارزه‌ای سخت علیه آئینهای مختلف سوسیالیسم خرده بورژوائی را دنبال میکردند .

آنان تئوری و تاکتیك سوسیالیسم پرولتری انقلابی یا کمونیسم (مارکسیسم را مدون ساختند. [نگاه کنید به آثار مارکس در این دوره ٤۸ — ۱۸٤٤ در کتابنامه .]

مارکس را در سال ۱۸٤٥ ، زیر فشار دولت پروس ، بعنوان یك انقلابی خ ناك از پاریس تبعید کردند . او به بروکسل رفت . در بهار ۱۸٤۷ مارکس و انگلس به یك مجمع تبلیغاتی مخفی بنام " جامعه کمونیستی " پیوستند . آنان در دومین کنگره این جامعه (لندن — نوامبر ۱۸٤۷) نقش مهمی ایفا کردند و بتقاضای این کنگره بود که آنان طرح مشهور " مانیفست کمونیست " را که در فوریه ۱۸٤۸ نشر یافت بتحریر در آوردند . این اثر با روشنی و درخشندگی نابغه وار و بیمانندی به تشریح درك جهانی نوی یعنی ماتریالیسم پیگیر(MATERIALISEME CONSISTENT) که قلمرو زندگی اجتماعی را نیز در بر میگیرد ، میپردازد ، و دیالکتیك را به مثابه جامعترین و ژرفترین آئین انکشاف ، تئوری مبارزه طبقاتی و نقش جهان تاریخی و انقلابی پرولتاریا ، یعنی سازنده جامعه‌ای نو ، جامعه کمونیستی تشریح میکند .

با آغاز انقلاب ۱۸٤۸ مارکس را از بلژیك تبعید کردند . او به پاریس رفت و پس از انقلاب مارس از آنجا به کلن در آلمان مراجعت نمود و در آنجا

است که روزنامه نویه راینشه تسایتونگ (N.RHEINISCHE ZEITUNG) از اول ژوئن ۱۸٤۸ تا ۱۹ مه ۱۸٤۹ به سرد بیری مارکس منتشر میشد .

این تئوری تازه در جریان حوادث انقلابی ٤۹ ـ ۱۸٤۸ بخوبی به اثبات رسید ، چنانکه بعد ها نیز وسیله جنبش های دموکراتیك و پرولتری در همه کشورهای جهان حقانیت آن روشن گشته است . ضد انقلابیون پیروز نخست مارکس را دادگاهی کردند (او در ۹ فوریه ۱۸٤۹ تبرئه شد) و سپس او را از آلمان تبعید نمودند (۱٦ مه ۱۸٤۹) .

مارکس نخست به پاریس بازگشت ، و بار دیگر پس از تظاهرات ۱۸٤۹ تبعید شد و پس از این به لندن رفت و بقیه حیات خود را در آنجا گذراند.

زندگی این تبعیدی سیاسی ـ چنانچه مکاتبات مارکس و انگلس (منتشر در سال ۱۹۱۳) نشان میدهد ، زندگی سختی بود . او و خانواده اش از فشار فقر در تنگنا بودند . اگر کمکهای مالی مداوم و بیدریغ انگلس نمیبود مارکس نمیتوانست " سرمایه " را باتمام برساند بلکه ناگزیر زیر فشار احتیاج خرد میشد .

بعلاوه آئینها و گرایشهای متداول سوسیالیسم خرده بورژوائی ، و سوسیالیسم غیر پرولتری بطور کلی ، مارکس را مجبور میساخت به مبارزه ای بی رحمانه و مداوم بپردازد و گاهگاهی به رد وحشیترین و شرورانه ترین حملات شخصی آقای فویگت (VOEGT) بپردازد .

مارکس با دوری از محافل تبعیدیان سیاسی ، تئوری ماتریالیستی خود را در چندین اثر تاریخی [نگاه کنید به کتابنامه] انکشاف داد ، ووقت خود را بیشتر وقف مطالعه اقتصاد سیاسی میکرد .

مارکس در آثار خود بنام " سهمی بر نقد از اقتصاد سیاسی " (۱۸۵۹) و "سرمایه" (جلد اول ۱۸٦۷) این علم را دگرگون ساخت (در این علم انقلاب ایجاد کرد) .

تجدید حیات جنبشهای دموکراتیك در اواخر سالهای ۵۰ و سالهای ٦۰ مارکس را به فعالیت علمی باز خواند .

در ۱۸٦٤ (۲۸ سپتامبر) انجمن بین المللی کارگران (sociation

International Workingmen's Association) انترناسیونال اول مشهور ـ در لندن تأسیس گردید . مارکس قلب و روح این سازمان بود . وی مولف نخستین پیام و تعداد زیادی از قطعنامه ها ، اعلامیه و بیانیه های این سازمان بود.

مارکس با متحد ساختن جنبش کارگری در کشورهای مختلف، و کوشش برای همراه ساختن فعالیتهای اشکال مختلف سوسیالیسم غیر پرولتری و ما قبل مارکسیستی (ماتسینی ، پرودن ، باکونین ، اتحادیه گری لاسالی براست در آلمان وغیره) و با نبرد علیه تئوریهای این فرق و مکاتب ، تاکتیک یکسانی برای مبارزه پرولتاریائی طبقه کارگر در کشورهای مختلف را آفرید .

پس از سرنگون شدن کمون پاریس ، ۱۸۷۱ ، که مارکس از آن تحلیلی انقلابی ژرف ، منجز ، درخشان و موثری به دست داد ، (جنگ داخلی در فرانسه ۱۸۷۱) و پس از انشعابات در انترناسیونال بتحریک باکونین ، این سازمان دیگر نمیتوانست در اروپا بحیات خود ادامه دهد . پس از کنگره این سازمان در ۱۸۷۲ در لاهه ، مارکس شورای عمومی بین المللی را بر آن داشت که به نیویورک تغییر محل دهد .

بین الملل اول رسالت تاریخی خود را اجرا کرده بود و جای خود را به دوران انکشاف بمراتب وسیعتری در جنبش کارگری در تمام کشورهای جهان میداد ، دورانی که طی آن بینشش رشد یافت و احزاب کارگری سوسیالیستی توده‌ای در چارچوب کشوری بوجود آمدند .

سلامت مارکس در زیر کار طاقت فرسایش در بین الملل و اشتغالات تئوریک طاقت فرسایش ، صدمه دید . او به کار خود در زمینه نوپردازی در اقتصاد سیاسی و باتمام رساندن " سرمایه " که برای آن توده‌ای ازمطالب تازه تهیه کرده بود و بخاطر آن به مطالعه چند زبان دیگر (مثلا روسی) پرداخته بود ، ادامه داد . مع الوصف بیماری مانع از آن شد که وی " سرمایه " را باتمام برساند .

همسر او در ۲ دسامبر ۱۸۸۱ جان سپرد ، و در ۱۴ مارس ۱۸۸۳ خود مارکس در صندلی راحتی اش بآرامی چشم از جهان بست . او در کنار

همسرش در گورستان (High Gate) لندن بخاك سپرده شده است .
برخی از فرزندان مارکس در کودکی ، هنگامیکه خانواده او در لنـــدن در شرایط فقر بسر میبرد جان سپردند . سه تن از دختران او بـــــازدواج سوسیالیستهای فرانسوی و انگلیسی در آمدند . النور آولینگ F. Aveling لاورا لافارگ (L. Lafargue) و پنـی لونگه (J.Longuet) . پسر این آخرین ، عضو حزب سوسیالیست فرانسه است .

آئـــیـــن مارکـسیســـتی

مارکسیسم سیستم نظرات و آموزش مارکس است . مارکس آن نابغه ای بـود که سه جریان اصلی ایدئولوژیك سده نوزدهم را در پیشرفته ترین سه کشـــور جهان ادامه داد و به نکاح در آورد : فلسفه کلاسیك آلمان ـ اقتصـــاد سیاسی کلاسیك انگلستان و سوسیالیسم فرانسه همراه بـا آئین های انقلابی کلی فرانسوی .

منطق و وحدت برجسته نظرات مارکس (کیفیتی که حتی از جانب مخالفان وی شناسائی یافته است) که مجموعه آنها ماتریالیسم و سوسیالیسم علمـــی معاصر را تشکیل میدهد ، و در عین حال تئوری و برنامه جنبش طبقه کارگر در تمام کشورهای متمدن است ، ما را بر آن میدارد که قبل از تشریح محتـوی اساسی مارکسیسم ، یعنی آئین اقتصادی مارکس ، خلاصه‌ای از درك عمومی او را از جهان عرضه داریم .

ماتـــریالیســـم فـــلسفـــی

مارکس از سالهای ۴۵ ـ ۱۸۴۴ ؛ هنگامیکه نظرات او شکل میگرفت ، ماتریالیست بود و بویژه در رد یف هوا داران لود ویك فویر باخ که نقـــاط ضعفش را بعد ها در عدم جامعیت و کمبود وحدت درونی ماتریالیسم او ملاحظه نمود ، قرار داشت .

اهمیت تاریخی و " دورانساز " فویر باخ برای مارکس در این بود که وی قاطعانه از ایدئالیسم هگلی بریده و به ماتریالیسم گرویده بود . ماتریالیسمی که " در سده هیجدهم بویژه در فرانسه نه تنها مبارزه‌ای علیه نهاد هـــای (institutions) سیاسی موجود و علیه .... مذهب و الهیات بود ، بلکه همچنین .... علیه انواع متافیزیك بود (بمعنی " سیکولاسیون مست وار " در مقابل " فلسفه هوشمند ") (خانواده مقدس ، در لیترآریشه نـــاخـــلاس (Literarische Nachlass) .

مارکس نوشت : " بنظر هگل .... فرآیند تفکر که او حتی تحت نـــام " ایده " به شیئی بدلش میسازد ، خالق (Demiourgos) آفریننـــده جهان واقع است .... در نظر من ، برعکس ، فرآیند تفکر چیزی جز بـــاز تاب فرآیند واقع (مادی) در مغز انسانی نیست " . (سرمایه جلد یك پیگفتار به چاپ دوم) .

در توافق کامل با این فلسفه ماتریالیستی مارکس ، و در تشریح آن ، بود که فردریك انگلس در آنتی دورینگ (Anti-Dühring) که مـــارکـــس دستخطی آنرا خوانده بود) نوشت :

" وحدت جهان در بودن آن نیست ... وحدت جهان در مادیـــت آنست و این امر .... وسیله انکشاف طولانی و خستگی آور فلسفه و علـــوم طبیعی باثبات میرسد ... حرکت ، شیوه حیات ماده است . هرگز ماده بدون حرکت و یا حرکت بدون ماده وجود نداشته و نمیتواند داشته باشد . اما اگر این سوال عنوان شود : فکر و آگاهی چیستند و از کجا سرچشمـــه میگیرند ؟ روشن میشود که اینان محصول مغز انسانی اند و بشر خود محصول طبیعت است که همراه محیطش انکشاف یافته است . لذا واضح است کـــه

محصولات مغز انسانی ، که در تحلیل نهائی محصولات طبیعت نیز هستند ، با بقیه مجموعه طبیعت در تضاد قرار نمیگیرند ، بلکه در توافق با آن هستند .

" هگل ایده الیست بود ، یعنی ، افکار درون مغز او برای وی کم و بیش تصاویر تجریدی [Abbild] یا انعکاس ـ انگلس گاهی از " نقشها " سخن میگوید] اجسام و فرآیند های واقعی نیستند . بلکه ، برعکس ، اجسام و انکشاف آنان برای وی تصاویر واقعیت یافته " ایده " ایست که در جائی ما قبل از جهان وجود داشته است" . انگلس در کتاب لودویك فویرباخ [پایان فلسفه آلمان ـ مترجم] که در آن به تشریح نظرات خود و مارکس درباره فلسفه فویر باخ پرداخته ، و پس از قرائت مجدد نسخه خطی مقاله‌ای که او و مارکس در سالهای ٤٥ ـ ١٨٤٤ [احتمالا مقصود لنین ایدئولوژی آلمان است ـ مترجم] درباره هگل و فویر باخ و درك مادی تاریخ نگاشته بودند و به چاپخانه فرستاده نشد ، مینویسد :

" مسئله اساسی بزرگ در فلسفه ، مخصوصا فلسفه اخیر ، عبارتست از رابطه بین تفکر و بودن ... روح و طبیعت ... کدام یك تقدم دارند ؟ روح یا طبیعت .... و جوابی که فلاسفه باین مسئله میدادند آنان را به دو اردوگاه تقسیم کرد : آنان که تقدم روح را بر طبیعت تاکید میکردند ، و بنابراین ، و در آخرین لحظه ، آفرینش جهان را به شکلی میپذیرفتند ... اردوگاه ایدئالیسم را تشکیل میدادند . دیگران که تقدم طبیعت را مفروض میداشتند ، به مکاتب مختلف ماتریالیسم تعلق میگرفتند . هر استفاده دیگری از مفاهیم [فلسفی] ایده‌الیسم و ماتریالیسم به اختلاط میانجامید .

مارکس نه تنها ایده‌الیسم را که همواره به نحوی با مذهب مرتبط است ، بلکه همچنین نظرات هیوم و کانت ـ که در عصر ما بویژه رسوخ دارند ـ آگنوستیزیسم ـ انتقاد ، و پوزیتیویسم (Positiivisme) را در اشکال مختلفش قاطعانه رد نمود . او این فلسفه را یك امتیاز " ارتجاعی " به ایدالیسم ، و در بهترین حالت آن ، " پذیرش ماتریالیسم بشیوه خرافاتی و شرمنده‌ای و در عین حال ، تکذیب آن در انظار جهانیان میدانست" .

درباره این مسئله بویژه به آثار مارکس و انگلس که در بالا از آنها یاد شد نگاه

کنید . نامه‌ایکه مارکس در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۶۸ به انگلس نوشت و طی آن به گفتاری از توماس هاکسلی (Huxley) طبیعی گرا (ناتورالیست) مشهور که "بیش از حد معمول" ماتریالیست" بود اشاره کرد . مارکس ضمن اشاره به این اظهاریه هاکسلی دایر بر اینکه " مادامیکه ما ملاحظه میکنیم و فکر میکنیم نمیتوانیم هرگز از ماتریالیسم دوری جوئیم " وی را به خاطر اینکه برای اگنوستیسیسم و هیو ئیسم فرباقی میگذارد ، مورد سرزنش قرار میدهد .

بویژه حائز اهمیت است به نظر مارکس درباره رابطه بین آزادی و ضرورت: "آزادی دریافت ضرورت است+". ضرورت مادامی کور است که فهمیده نشده است " توجه کنیم . (انگلس در آنتی دورینگ) . این بمعنی شناخت حکومت قوانین عینی در طبیعت و تبدیل دیالکتیکی ضرورت به آزادی است . (بهمان ترتیب که تبدیل " خود شیئی ناشناخته ولی قابل شناخت به "شیئی برای ما" ، تبدیل " جوهر اشیاء " به " پدیده " است) . بنظر مارکس و انگلس ماتریالیسم " کهن " منجمله ماتریالیسم فویرباخ (و ماتریالسم عامیانه تر از نوع بوشنر ، فویگت و مولز شوت) نکات ضعف زیرین را در بر داشت :

۱ ــ این ماتریالیسم " بطور غالب مکانیکی " بود ، بطوریکه اخرین تحولات را در شیمی و بیولوژی بحساب نمیآورد (امروز لازم است تئوری الکتریکی ماده نیز اضافه گردد) .

۲ ــ ماتریالیسم کهن غیر تاریخی و غیر دیالکتیکی بود (متافیزیکی ، بمعنی ضد دیالکتیکی) و بطور جامع و متوازن نقطه نظر تحولی را محسوب نمیداشت.

۳ ــ این ماتریالیسم " جوهر انسانی " را در تجرید و نه بمثابه " مجموعه تمام مناسبات اجتماعی " که بطور ملموس در جریان تاریخ معین میگردند ، در نظر میگرفت . و بنابراین به "تغییر" جهان میپرداخت ، درحالیکه مسئله عبارت بود از " تغییر " جهان ، یعنی این نوع ماتریالیسم به اهمیت " فعالیت عملی انقلابی " پی نبرده بود .

+Appreciation of Necessity

دیالکتیک

در نظر مارکس و انگلس دیالکتیک هگلی ، بمثابه جامع ترین ، در محتوی عینی ترین ، ژرفترین آئین انکشاف ، بزرگترین دست آورد فلسفه کلاسیک آلمان بود . بنظر آنان هر فرمول بندی دیگری از اصول انکشاف و تحول ، یك جانبه و فاقد محتوی میبود و تنها میتوانست جریان واقعی انکشاف را (جریانی که غالبا وسیله جهش‌ها ، از طریق حوادث ، و انقلابها طی میشود) در طبیعت و جامعه تحریف کند و فلج سازد .

" مارکس و من بدون تردید ، تقریبا تنها کسانی بودیم که توانستیم دیالکتیك آگاه را از تخریب ایده‌الیسم و ازجمله هگلیانیسم نجات دهیم و آن را در درك مادی طبیعت بکار بندیم . . . طبیعت اثبات دیالکتیك است و درباره علوم طبیعی معاصر باید گفت که این علوم مواد بسیار غنی موید لزوم این آزمایش را بطور روزافزونی فراهم آورده‌اند (!ین.قبل از کشف رادیوم الکترون و دگرسانسی (ترانسفورماسیون) عناصر وغیره نوشته شده !) و بالاخره بدین سان اثبات کردند که در تحلیل آخر فرآیند طبیعت دیالکتیکی است و نه متافیزیکی .

انگلس مینویسد : " این اندیشه عظیم اساسی که جهان را نباید چون مجموعه‌ای از اجسام از قبل آماده شده در نظر گرفت ، بلکه بمثابه مجموعه‌ای از فرآیند هائی ملاحظه کرد که طی آنها اجسام ، که ظاهرا بیش‌از تصاویر شان در مغز ما ثابت نیستند ، و ادراك ها که متداوما درحال تغییر لاینقطع بوجود میآیند و از بین میروند ، این اندیشه بزرگ و اساسی ، بویژه از زمان هگل یابن طرف ، آنچنان بطور کامل در آگاهی عادی رخنه یافته است که در کلیت آن بندرت مورد سوال قرار میگیرد . اما اعلام شناخت این اندیشه اساسی در کلام و کاربست آن در واقعیت و در جزء ، در هر قلمرو تحقیق ، دو مطلب متفاوتند . برای فلسفه دیالکتیکی هیچ چیز پایان یافته مطلق ، و مقدس نیست . این فلسفه ماهیت گذرای همه چیز و در همه چیز را برهنه میکند .

در این فلسفه هیچ چیز ابدی نیست ، بجز فرآیند لاینقطع شدن و از

بین رفتن ، فرایند لاینقطع ارتقاء بی پایان از پائین به بالا ، و خود فلسفه دیالکتیکی چیزی بیش از بازتاب صرف این فرآیند در مغز متفکر نیست . بنا براین طبق نظر مارکس دیالکتیک "علم قوانین عمومی حرکت ، جهان خارج و هم (علم قوانین عمومی) حرکت انسانی است ."

جنبه انقلابی فلسفه هگل توسط مارکس اقتباس و انکشاف داده شد . ماتریالیسم دیالکتیک "بهیچ فلسفه‌ای که راس علوم دیگر قرار گیرد احتیاجی ندارد" . از فلسفه سابق "علم اندیشه و قوانین آن ـ منطق صوری و دیالکتیک" باقی میماند .

دیالکتیک ، چنانکه مارکس آن را میفهمید ، در توافق کامل با هگل ، همه آنچه که امروز تئوری دانش اپیستومولوژی (Epistomology) مینامند را در بر میگیرد ، که خود باید موضوعش را نیز از نظر تاریخی بنگرد ، یعنی ریشه انکشاف دانش و گذار از غیر ـ دانش به دانش را مطالعه کند و تعمیم دهد .

در دوران ما ایده انکشاف و تحول ، تقریبا کاملا بدرون آگاهی اجتماعی رخنه کرده است ـ تنها از طرق دیگر و نه از طریق فلسفه هگلی . در عین حال ، این نظر ، چنانکه مارکس و انگلس آنرا بر اساس فلسفه هگل فرموله کردند ، از ایده متداول تحول جامعتر و در محتوی به مراتب غنی تر از آن است : انکشافی که مراحلی را تکرار میکند که قبلا پشت سر گذارده ، اما آنها را باشکال مختلفی و در سطح عالیتری ، تکرار میکند . (نفی در نفی) تحولی که ، گوئی ، مارپیچوار و نه در خط مستقیم به پیش میرود ، تحولی با جهش ، حوادث ، و انقلابها ، با شکستن تداوم ، تبدیل کمیت به کیفیت ، محرکهای داخلی بسوی انکشاف ، که وسیله تضاد و ناسازگاری نیروها و گرایش‌های مختلف در حال عمل در یک جسم معین ، یا درون یک پدیده معین : بستگی متقابل نزدیکترین و از بین نرفتنی ترین پیوندها بین همه جوانب هر پدیده‌ای (تاریخ مداوما جوانب تازه‌ای را برهنه میسازد ، رابطه‌ایکه فرآیندی انیورسال (جهانی) و یکسان از حرکت بدست میدهد ، آن فرآیندی که قوانین مشخص را دنبال میکند ، اینها برخی از خصوصیات

دیالکتیک ، بمثابه آئین انکشـــاف که از هر آئین معمولی دیگری غنی تر است.
(رجوع کنید به نامه مارکس به انگلس در تاریخ ۸ ژانویه ۱۸۶۸ که در آن وی
" تقسیم خشک سه گانه " شتاین (Stein) را بباد مسخره میگیرد که اگر بـا
دیالکتیک مادی اشتباه شود احمقانه است) .

درك مادی تاریخ

مارکس با تشخیص اینکه ماتریالیسم کهن نا کامل ، یکجانبه و موزون نیست باین نتیجه رسید که باید "علم اجتماع را با پایه مادی (ماتریالیستی) هماهنگ ساخت و آنرا بر اساس این پایه استوار نمود . "

از آنجا که ماتریالیسم بطور کلی توضیح این مطلب است که آگاهی از وجود ناشی میشود و نه برعکس ، بنابراین ماتریالیسم که در زندگی اجتماعی انسان بکار بسته میشود باید توضیح این امر باشد که آگاهی اجتماعی نتیجه حیات اجتماعی است . مارکس (در سرمایه جلد یك) مینویسد : تکنولوژی ، شیوه برخورد انسان با طبیعت ، و فرآیند بلافاصل تولید زندگی مادی وی را عریان میسازد و بد ینوسیله شیوه پیدایش مناسبات اجتماعی و افکار اجتماعی که از آنها ناشی میشود راآشکار مینماید ".

مارکس ، در مقدمه کتابش بنام " سهمی بر نقد از اقتصاد سیاسی " فرمولبندی کاملی از اصول اساسی ماتریالیسم که در جامعه انسانی و تاریخ وی بکار بسته میشود بشرح زیر بدست میدهد :

((انسانها در تولید اجتماعی که انجام میدهند وارد روابط معینی میگردند که خارج و مستقل از اراده آنهاست . این روابط با مرحله معینی از انکشاف نیروهای مادی تولیدی آنان مطابقت میکند . مجموع کل این روابط تولیدی سازمان اقتصادی جامعه را بوجود میآورند و این آن پایه اساسی است که روبنای حقوقی سیاسی بر آن استوار است و نسبت به آن اشکال معینی از معرفت اجتماعی تطابق پیدا میکند .

((شیوه تولید زندگی مادی ماهیت عمومی فرایندها (پروسه‌ها) ی اجتماعی و سیاسی و معنوی زندگی را تحت تاثیر قرار میدهند . این معرفت انسانی نیست که وجود وی را تعیین میکند ، بلکه ، برعکس ، حیات اجتماعی اوست که معرفت او را تعیین میکند . نیروهای مولده جامعه در مرحله معینی از انکشاف خویش با مناسبات تولیدی موجود یا آنچه [illegible] مالکیت گویند ــ که جز بیان حقوقی همان چیز نیست ــ که تاکنون در [illegible] میکرده است ، در تضاد قرار میگیرند . این روابط [illegible] نیروهای

مولده بودند ، حال خود بعامل ترمز کننده این انکشاف بدل میگردنـــد در این موقع است که دوران انقلاب اجتماعی فرا میرسد . با تغییر پایـــه اقتصادی ، کل روبنای عظیم اجتماعی کم وبیش با سرعت دچار دگرگونـــی میردد .

((در مطالعه این دگرسانی باید همواره بین دگرسانی مادی اوضاع واحوال اقتصادی تولید که با دقت علوم طبیعی قابل تعیین اند ، و اشکال حقوقی ، سیاسی ، مذهبی ، آستتیك (زیبائی شناسی) و فلسفی ، و بعبارت ساده ایدئولوژیك ، که طی آن انسانها نسبت به این تضاد آگاهی کسب و برای آن به مبارزه برمیخیزند ، تمیز قائل شد . همچنانکه عقیده ما درباره فردی بـــر آنچه که وی درباره خود ش میاندیشد استوار نیست ، همانگونه نیز ما نمیتوانیم چنین دوره دگرسانی را بوسیله آگاهی همان دوره ، مورد قضاوت قرار دهیم . برعکس این آگاهی باید از نقطه نظر تضاد های موجود در زندگی مادی ، یعنی از نقطه نظر تضاد موجود بین نیروهای مولده اجتماعی و روابط تولیدی تشریح گـــردد . . .

((دورانهای مختلفی که در پیشرفت صورتبندیهای اجتماعی (فورماسیـون سوسیال) بوجود آمده را میتوان در طرحی کلی با شیوه های تولید آسیائـی باستانی فئودال و بورژوازی مدرن مشخص کرد .))

(نگاه کنید به : فرمول بندی کوتاه مارکس در نامه‌ای به انگلس مـــورخ ۷ ژوئیه ۱۸۶۶ : تئوری ما که سازمان دهی کار توسط وسایل تولید معییـن میگـــردد .)

کشف درك مادی تاریخ ، یا بعبارت صحیح تر ، تداوم پیگرانه و گسترش ماتریالیسم به قلمرو پدیده های اجتماعی ، دو کمبود اساسی تئوریهـــای تاریخی پیشین را مرتفع ساخت . در مقام اول ، تئوریهای پیشین در بهترین حالت ، به مطالعه انگیزه های معرفتی (ایدئولوژیك) فعالیتهای تاریـخی انسانها میپرداختند ، بدون آنکه مبدا این انگیزه ها را مورد مطالعه قـرار دهند ، یا قوانین عینی حاکم بر انکشاف سیستم مناسبات اجتماعی را ارزیابی کنند ، یا ریشه های این مناسبات را در درجه انکشاف تولید مادی ملاحظـه

کنند .

در مقام دوم ، شوریهای پیشین ، فعالیتهای توده مردم را در بر نمی گرفتند ، در حالیکه ماتریالیسم تاریخی برای نخستین بار مطالعه شرایط اجتماعی زندگی توده ها و تغییرات در این شرایط را با دقت علمی میسر ساخت .

" جامعه شناسی " و تاریخ نگاری پیش از مارکس ، در بهترین حالت ، انباشتی از واقعیت (فاکت) های خام ، بطور پراکنده جمع آوری شده بودند ، و تشریح جوانبی مجزا از فرآیند تاریخی را بدست میدادند .

مارکسیسم با مطالعه کلیت (توتالیته) گرایشهای مخالف ، با تلخیص این گرایشها به شرایط دقیقا قابل تعریف زندگی و تولید طبقات مختلف جامعه ، با طرد ذهنیگری و خود سری در انتخاب ایده "غالب" مخصوصی یا تفسیر آن ، با آشکار ساختن این امر که ، بدون استثنا تمام نظرات و گرایشهای مختلف از اوضاع و احوال نیروهای مادی تولید سرچشمه میگیرند ، راه را بسوی مطالعه ای همه جانبه و جامع از فرآیند پیدایش ، و انکشاف و انقراض سیستمهای اجتماعی ـ اقتصادی مشخص ساخت .

انسانها خود سازنده تاریخ اند . اما چه چیزی انگیزه انسانها ، توده ها را تعیین میکند ، یعنی چه چیزی سبب پیدایش برخورد نظرات و خواست های متضاد است ؟ حاصل جمع این برخوردها در مجموع جوامع انسانی چیست ؟

اوضاع و احوال عینی تولید زندگی مادی که پایه همه فعالیتهای تاریخی بشر را شکل میدهند کدامند ؟

قانون انکشاف این اوضاع و احوال کدامست ؟ مارکس توجه را به همه این مسائل معطوف ساخت و راه را بسوی مطالعه علمی تاریخی بمثابه فرآیند یگانه ایکه با تمام گوناگونیهای عظیم و تضادهایش ، قوانین معینی بر آن حاکم اند ، مشخص ساخت .

مبـــارزه ی طبقاتی

این را همه میدانند که ، در هر جامعه‌ای خواستهای برخی ازاعضا ی آن جامعه با خواستهای برخی دیگر در تضادند ، زندگی اجتماعی پراست از تضاد و این که تاریخ مبارزه بین ملتها ، و جوامع ، و همچنین ، در درون ملتها و جوامع ، بعلاوه تسلسلی از دورانها انقلاب و ارتجاع، صلح و جنگ رکورد و ترقی سریع یا انقراض‌را به ما نمایان میسازد . مارکسیسم برای کشف قوانین حاکم بر این ظاهرا سر در گمی و راه پیچاپیچ راهنمائی بدست داده است : تئوری مبارزه طبقاتی . تنها مطالعه‌ای از مجموعه‌گرایشهای اعضای جامعه‌ای یا گروهی از جوامع است‌که میتواند ما را به یك تعریف‌علمـــی از نتایج آن [خواستها] گرایشها راهنمائی کند .

مارکس‌در "مانیفست‌کمونیست" نوشت : تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند ، جز تاریخ مبارزه طبقاتی نبوده است (انگلس‌بعد هـــا اضافه کرد. باستثنای تاریخ جامعه بدوی) .

((مرد آزاد و برده ، اشراف[اعضای طبقه اشرافی رم باستان را گویـــنـــد] وعـــــــوام[اعضای طبقه پائین جامعه رم باستـان را گویند] اربـــاب و خـد متگـر[سـرف] ، استاد کار و کارگر روزمزد در یك کلام ، ستمگر و ستمکش ،همواره در تضاد بوده‌اند و به نیروی لاینقطع گاه نهان و گاه آشکار ، نبردی که هر بار که پایان یافته ، یا به دگرسانـــی انقلابی کل جامعه یا به انقراض‌مشترك طبقات‌متخاصم منجر گشته اســت ، دست‌زده‌انـد . . .

((جامعه نوین بورژوازی ، که از درون جامعه انقراض‌یافته فئود الـــی بیرون آمده است ، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است ، بلکه تنهبـــا طبقات‌نوین ، اوضاع و احوال جدید ستم و اشکال نوین مبارزه را جایگزین طبقات ، اوضاع و احوال سابق کرده است .

دوران ما ، یعنی دوران بورژوازی ، این وجه مشخصه را دارا ست‌کـه در تضاد های طبقاتی راه را ساده کرده است .

((سراسر جامعه بطرز روزافزونی ، به دو اردوگاه بزرگ متخاصم ، به دو

طبقه بزرگی که مستقیما رودر روئی میکنند ، یعنی بورژوازی و پرولتاریـــا ، تقسیم میگردد .))

تاریخ اروپا از زمان انقلاب کبیر فرانسه تا کنون در پاره‌ای از کشورهـــا با شواهدی بسیار بارز نشان داده است که چه امری واقعا در بطن حوادث قرار دارد ــ یعنی مبارزه طبقاتی ، در دوران " استقرار نو" (Restauration)[1] در فرانسه تعدادی مورخ (تی یری ،گیـزو ،مینـیه ،و تی یر) برخاستند که به هنگام جمعبندی از آنچه اتفاق میافتاد ، ناگزیر اعتراف داشتند کـه جنگ طبقاتی کلید [فهم] تاریخ فرانسه است .

دوران نوین [مدرن] ،یعنی دوران پیروزی کامل بورژوازی ،نهادها [انستیـــتوسیـــونها] ی مبتنی بر انتخابات ، حق رای وسیع (اگرنه همگانی) ، روزنامه ارزان قیمت ، که بطور وسیع میان توده هـــا توزیع میشود و غیره .اســـت.

دوران اتحادیه های نیرومند و گسترش‌یابنده کارگران و کارفرمایان و غیره ، حتی بطور بارزتری مبارزه طبقاتی را بمثابه ریشه حوادث نشان داده است (اگرچه برخی اوقات این امر بطور یکجانبه‌ای در شکل مسالمت‌آمیـــز و " قانونی " تظاهر کرده است .

نقل قول زیر از مارکس در کتاب " مانیفست کمونیست" بما نشان میدهد که در رابطه با تحلیل عینی موقعیت هر طبقه و تحلیل عینی اوضاع و احوال مربوط به انکشاف هر طبقه ، مارکس‌از علم اجتماع چه چیزی میطلبید :

" در میان همه طبقاتیکه امروز با بورژوازی رو در رو میایستند ،تنهـا پرولتاریا [کارگران] طبقه ای واقعا انقلابی است . سایر طبقات انقراض مییابند و بالاخره در پرتو صنعت‌نوین بزوال میگرایند . پرولتاریا اصیل ترین محصول و دست اورد این [صنعت‌نوین] ایست .

طبقات پایین و متوسط، تولیدکنندگان خرده پا ، مغازه‌داران ،صنعتگران دستی ، اینها همه علیه بورژوازی میرزمند ، زیرا بمثابه بخشهائی از طبقه متوسط حیاتشان مورد تهدید حدی بورژوازی است . آنها در واقع ــ

---

۱) اشاره به استقرار مجدد ارتجاع در فرانسه پس‌از انقلاب کبیر است .

انقلابی نیستند ، بلکه محافظه کارند ، بیشتر اینکه ارتجاعی اند ، زیـــرا میکوشند چرخ تاریخ را به عقب حرکت دهند . اگر در حالتی اتفاقا انقلابی باشند ، این امر زائیده انتقال قریب الوقوع آنان بدرون پرولتاریا است .

و بدین سان از منافع کنونی خویش دفاع نمیکنند بلکه از منافع آینده شان ،آنان نقطه نظرات خویش را ترک میگویند و نقطه نظرات پرولتاریا را اتخاذ مینمایند . "

مارکس در پاره‌ای از آثار تاریخی خود [ده کنید به کتابنـــامـه]) نمونه های درخشان و ژرفی از تاریخ نگاری ماتریالیستی (Historiog- raphy Mat.) ، از تحلیل موضوع هر یك از طبقات ، و در برخـــی اوقات ، از اقشـاریا گروههای درون یك طبقه ، بدست داده و نشـــان میدهد چرا و چگونه " هر مبارزه طبقاتی مبارزه‌ای است سیاسی " . نقـل قول بالا نمونه ایست از پیچیدگی زنجیر مناسبات اجتماعی و مراحل گذار از یك طبقه به طبقه دیگری ، از گذشته به آینده ، که توسط مارکس برای تعیین نتیجه انکشاف تاریخی مورد تحلیل قرار گرفت .

تئوری مارکس به ژرفترین ، جامعترین و مشهورترین نحو وسیله آئیـــن اقتصادی او تائید میگردد و بکار بسته میشود .

آئین اقتصادی مارکس

مارکس در مقدمه بر کتاب "سرمایه" میگوید: "هدف نهائی این اثر این است که از قوانین اقتصادی حرکت جامعه مدرن (یعنی جامعه سرمایه‌داری ، بورژوائی) پرده بر گیرد"

تحقیق در مناسبات تولیدی جامعه‌ای معین و در مرحله معینی از تاریخ ، از آغاز تا انکشاف و بالاخره انقراضشان ، چنین است محتوی آئین اقتصادی مارکس .

در جامعه سرمایه‌داری تولید کالا جنبه غالب را دارد . و بنابراین تحلیل مارکس با تحلیلی از کالا آغاز میگردد .

ارزش

یك کالا در درجه نخست عبارتست از آن چیزی که یك خواست انسانی را ارضا میکند . در درجه دوم عبارتست از چیزی که میتوان آن را با چیز دیگری مبادله نمود . سودمندی یك چیز ارزش مصرف آنرا بوجود میآورد .

ارزش مبادله (یا بطور ساده ، ارزش) در درجه نخست عبارتست از نسبتی که وسیله آن تعداد مشخصی از ارزشهای مصرف یك نوع (جنس) با تعداد مشخصی از ارزشهای مصرف نوعی دیگر (جنس) مبادله میشود .

تجربه روزانه بما نشان میدهد میلیونها میلیون از چنین مبادلاتی مداوما انواع ارزش مصرف را با یکدیگر برابری میدهند حتی نامتشابه ترین و مختلف ترین انواع ارزش مصرف را .

حال ، بین این چیزهای مختلف چیزهایی که مداوما در یك سیستم معین مناسبات اجتماعی با یکدیگر در برابر هم قرار میگیرند ، چه وجه مشترکی وجود دارد ؟

وجه مشترك اینها اینست که همه شان محصول کارند . مردم در حین مبادلات محصولات ، مختلفترین نوع کار را برابری میدهند . تولید کالا آن سیستم مناسبات اجتماعی است که در آن افراد تولید کننده انواع محصولات را تولید میکنند (تقسیم اجتماعی کار) و طی آن [نیز] همه این

محصولات در پروسه (فرآیند) مبادله ، در برابری با یکدیگر قرار میگیرند .

در نتیجه ، آنچه در بین همه کالا مشترک است کار ملموس (کنکرت) یک بخش معین از تولید ، یا کار از یک نوع خاص ، نیست ، بلکه کار مجرد (Abstract) انسانی است ـ یعنی کار انسانی بطور کلی .

مجموع کل نیروی کار هر جامعه ای ، که در کل ارزشهای همه کالا های آن منعکس میشود ، جز یک نیروی کار انسانی نیست .

هزاران و هزاران میلیون عمل مبادله این امر را اثبات میکند . درنتیجه هر کالای خاص تنها سهم مشخصی از کار اجتماعا لازم را منعکس میسازد .

کمیت ارزش را مقدار کار اجتماعا لازم ، یا بعبارت دیگر ، زمان کاری که از نظر اجتماعی برای تولید هر کالای مشخصی یا هر ارزش مصرف مشخصی لازم است ، تعیین میکند . " هرگاه ما وسیله یک عمل مبادله ، کالاهای مختلف را بمثابه ارزش [شان] در مقابل یکدیگر قرار دهیم ، با همان عمل مبادله ، همچنین کار انسانی را ، یعنی ، انواع مختلف کاری را که بروی آنها گذاشته شده است ، در مقابل یکدیگر قرار میدهیم . ما از این امر آگاهی نداریم ، ولی بااینهمه آنرا انجام میدهیم ."

چنانکه یک اقتصاددان پیشین گفته است ، ارزش رابطه‌ای بین دو فرد است. تنها او میبایست اضافه میکرد ، رابطه‌ای که در زیر پوشش مادی پنهان شده است .

ما تنها زمانی میتوانیم ارزش را بفهمیم که آنرا از نقطه نظر یک سیستم اجتماعی مناسبات تولیدی در نوع مشخص تاریخی جوامع ، یا بعبارت دیگر از نقطه نظر مناسباتی که خود را در توده‌ای از پدیده های مبادله ، پدیده ایکه هزاران و هزاران بار تکرار میشود ، مورد ملاحظه قرار دهیم .

" همه کالاها بمثابه ارزش ، تنها عبارتند از توده معینی از زمان کار منجمد . "

مارکس پس از تحلیل در جزئیات از ماهیت دوگانه کاری که در کالا منجمد شده است ، به تحلیل شکل ارزش و پول میپردازد .

در اینجا وظیفه اصلی مارکس عبارتست از مطالعه مبدا شکل پولی ارزش،

مطالعه فرآیند تاریخی انکشاف مبادله . او این مطالعه را از عمل فرد ی و تصادفی مبادله ("شکل ابتدائی و تصادفی ارزش" که طی آن مقدار معینی از یك کالا با مقدار معینی از کالای دیگری مبادله میشود) شروع میکند و سپس به شکل عمومی (انیورسال) ارزش ، که در آن تعدادی از کالاهای مختلف با یك نوع کالا مبادله میشوند ، میپردازد ، و مطالعه خود را با شکل پولی ارزش ، هنگامیکه طلا به کالای مشخص ــ یعنی معادل عمومی (انیورسال) بدل میشود ، پایان میدهد .

پول ، بمثابه عالیترین محصول انکشاف مبادله و تولید کالائی ، ماهیت اجتماعی کار مزدوری و رابطه اجتماعی بین افراد تولیدکننده را که از طریق بازار وحدت مییابند ، پنهان میسازد .

مارکس فونکسیون (نقش) های پول را دقیقا در جزئیات تحلیل میکند. در اینجا بخصوص مهم است (چنانکه در فصول اولیه سرمایه بطور کلی مهم است) توجه شود که آنچه یك شیوه تجریدی و گاهگاهی صرفا استقرائی تشریح بنظر میرسد ، در واقع با مجموعه عظیمی از مطالب محقق مربوط به تاریخ انکشاف مبادله و تولید کالائی سروکار دارد .

" اگر ما پول را در نظر بگیریم ، [دیده خواهد شد] که وجود آن بمعنی مرحله معینی از مبادله کالاست. نقشهای بخصوصی که پول ایفا می کند ، چه بمثابه معادل صرف کالا ، یا بمثابه وسیله گردش، یا بمثابه وسیله پرداخت ، بمثابه زراندوزی یا پول جهانی (انیورسال) ، موافق حد و غلبه این یا آن نقش اش، مراحل مختلفی از فرآیند تولید اجتماعی را مشخص میسازد . "(سرمایه جلد نخست)

ارزش اضافی

در مرحله معینی از انکشاف تولید کالائی ، پول به سرمایه بدل میشود.

فرمول گردش کالا عبارت بود از (C-M-C) (کالا ـ پول ـ کالا) ـ یعنی ، فروش یك کالا بمنظور خرید کالائی دیگر. برعکس ، فرمول عمومی سرمایه عبارتست از (M-C-M) ، یعنی خرید بمنظور فروش(بسود) .

مارکس افزایش بر ارزش اصلی پول را که بگردش گذاشته میشود ، ارزش اضافی مینامد . حقیقت این " رشد " پول را در گردش سرمایه داری همه میدانند . در واقع امر ، این " رشد " است که پول را بمثابه مناسبات اجتماعی مشخصی و از نظر تاریخی معین بسرمایه مبدل میسازد .

ارزش اضافی نمیتواند از طریق گردش کالا بدست آید ، زیرا در چنین حالتی تنها مبادله (چیزهای) معادل صورت میگیرد . همچنین میسر نیست که ارزش اضافی از طریق افزایش بها بدست آید ، زیرا ضررها و منفعت های متقابل خریداران و فروشندگان یکدیگر را خنثی میکنند ، در حالیکه آنچه ما با آن روبرو هستیم یك پدیده منفرد نیست بلکه پدیده ایست توده ای ، معدل و اجتماعی .

برای کسب ارزش اضافی ، صاحب پول " باید . . . در بازار کالائی بیابد که ارزش مصرف آن دارای صفت خاص منبع ارزش باشد ، " یعنی کالائی باشد که برایند مصرف آن در عین حال فرآیندی برای ایجاد ارزش باشد .

چنین کالائی وجود دارد و آن نیروی کار انسانی است . مصرف آن کار است و کار ارزش ایجاد میکند . صاحب پول نیروی کار را به ارزش آن میخرد، که مانند ارزش هر کالای دیگری . وسیله زمان کار اجتماعا لازم مقرر برای تولید آن (یعنی خرج نگهداری کارگر و خانواده وی) تعیین میشود . صاحب پول ، با خرید نیروی کار حق دارد آن را به مصرف برساند . یعنی آن را برای تمام یکروز بکار بکشاند ، مثلا دوازده ساعت .

در عین حال ، ضرف شش ساعت . (زمان کار " لازم ") کارگر محصول کافی برای تامین نگهداری خویش را تولید میکند . طی شش ساعت دیگر ،

(زمان کار " اضافی ") او محصول " اضافی " ، یا ارزش‌اضافی تولید میکند ، که سرمایه‌دار از بابت آن به وی چیزی نمیپردازد . بنابراین از نقطه نظر فرآیند تولید ، دو قسمت سرمایه باید از یکدیگرمتمایز شناخته شوند : سرمایه ثابت ، که به مصرف ابزار تولید میرسد (ماشین آلات ، ابزار ، مواد خام و غیره) که ارزششان ، بدون هرگونه تغییری (بخش‌به بخش یا فورا) بکالای حاضر [پایان یافته] بدل میشوند . دوم سرمایه متغیر که بمصرف نیروی کار میرسد . ارزش‌این سرمایه آخری نامتغیر نیست ، بلکه در فرآیند کار رشد مییابد و ارزش‌اضافی ایجاد میکند . بنابراین برای بیان درجه‌استثمار نیروی کار وسیله سرمایه ، ارزش‌اضافی را باید ، نه با کل سرمایه ، بلکه تنها با سرمایه متغیر مقایسه نمود . لذا ، در مثالی که در بالا داده شد ، نرخ ارزش‌اضافی ، نامی که مارکس‌به این نسبت داده است ، ۶ ÷ ۶ ، یعنی صد در صد خواهد بود .

برای پدید آمدن سرمایه باید دو شرط تاریخی وجود میداشتند . نخست انباشت‌مقدار معینی پول در دست افراد ، در شرایط انکشاف تولید کالائی بطورکلی در سطحی نسبتا عالی ؛ دوم وجود داشتن کارگری که بمعنی دوگانه‌ای " آزاد " است : آزادی از هر فشار و محدودیتی برای فروش‌نیروی کارش ، آزادی از [وابستگی به] زمین و همه دیگر ابزار تولید بطور کلی ، کارگری آزاد و غیر وابسته ، یعنی پرولتری که نمیتواند ادامه حیات دهد مگر از طریق فروش‌نیروی کارش .

برای افزایش‌ارزش‌اضافی دو طریق اصلی وجود دارد : طولانی ساختن روز کار ، (ساعات کار روزانه) (ارزش‌اضافی مطلق) و کوتاه کردن روز کار (ساعات کار روزانه) ضروری (ارزش‌اضافی نسبی) .

مارکس‌بهنگام تحلیل طریق اول تصویر موثری از مبارزه طبقه کارگر برای کوتاه کردن ساعات کار روزانه و در خالت مقامات دولتی برای ازدیاد ساعات کار روزانه (از قرن چهاردهم تا هفدهم) و کاستن از آن (قوانین مربوط به کارخانجات در قرن نوزدهم) بدست میدهد .

از زمان انتشار کتاب سرمایه تا کنون ، تاریخ جنبش‌طبقه کارگر در همه

کشورهای متمدن جهان با گنجینه‌ای از واقعیات این تصویر [مارکس] را تایید کرده است .

مارکس بهنگام تحلیل ارزش اضافی نسبی ، به مطالعه سه مرحله تاریخی اساسی افزایش بارآوری کار (Productivity) در [سیستم] سرمایه‌داری میپردازد :

۱ ــ همکاری ساده ۲ ــ تقسیم کار و مانوفاکتور (صنایع دست‌ساز ــ Division of labour, manufacture) ۳ ــ ماشین آلات و صنایع بزرگ .

در ضمن ، این واقعیت که تحقیقات در صنایع دستی روسیه (Handicraft) مطلب کافی برای اثبات دو مرحله اولیه ذکر شده در بالا را بدست میدهد ، نشان میدهد که مارکس با چه بینش ژرفی به کشف خصوصیات اساسی نمونه وار سرمایه‌داری نائل آمده است .

همانگونه که مارکس در سال ۱۸۶۷ پیش‌بینی کرده بود ، اثر دگرگون سازنده صنایع ماشینی بزرگ ، ظرف نیم قرنی که از آن تاریخ میگذرد ، خود را در چند کشور " جدید " (روسیه و ژاپن و غیره) بعنه ظهور گذاشته است . ادامه دهیم . تحلیل مارکس از انباشت سرمایه یعنی تبدیل بخشی از ارزش اضافه بسرمایه ، و مصرف آن برای ارضای حوائج و هوسهای شخصی سرمایه‌دار ، بلکه برای تولید جدید ، بطرز بسیار عالی و نو و پر اهمیت است . مارکس اشتباه اقتصاددان کلاسیك ماقبل خود را (که راه گشایشان آدام اسمیت بود) نشان داد که فرض میکردند ، کل ارزش اضافی که به سرمایه بدل میشود ، به شکل سرمایه متغییر در میآید . در واقع امر او [ارزش اضافی انباشت شده] بوسایل تولید و سرمایه متغیر تقسیم میشود .

رشد سریعتر سهم سرمایه ثابت (کل سرمایه) نسبت به سهم سرمایه متغیر دارای اهمیت بسیار عظیمی در فرآیند انکشاف سرمایه‌داری و گذار آن به سوسیالیسم است .

انباشت سرمایه ، با تسریع جایگزین کردن کارگران بوسیله ماشین

آلات و با ایجاد ثروت در یکطرف و فقر در طرف دیگر، پیدایش آنچه " ارتش احتیاطی کارگری " ، (ذخیره نسبی کارگران) یا " اضافه جمعیت سرمایه داری " نامیده میشود ، را موجب میگردد ، که به اشکال مختلف تظاهر میکند و سرمایه‌دار را قادر میسازد بسرعت تولید را توسعه دهد .

این امر ، همراه با امکانات اعتباراتی ، و انباشت سرمایه در شکل وسایل تولید ، ضمنا کلید درك بحرانهای ازدیاد تولید است که بطور نوبتی در کشورهای سرمایه‌داری رخ میدهند ــ نخست بطور متوسط هر ده سال ، بعدها بطور طولانی تر ولی درفواصل نامعین تری .

میبایست انباشت در دوران سرمایه‌داری را از آنچه انباشت آغازین نامیده میشود ، متمایز سازیم : یعنی جدائی اجباری کارگران از وسایل تولید، راندن دهقانان از روی زمین [های زراعی] ، غصب زمینهای اشتراکی [مشاع] ، سیستم استعماری و قرضه های ملی ، تعرفه های [گمرکی] حمایتی . و امثالهم . " انباشت آغازین " پرولتاریای آزاد " را در یك قطب و صاحب پول ، سرمایه‌دار ، را در قطب دیگر بوجود میآورد .

" گرایش تاریخی انباشت سرمایه " توسط مارکس در الفاظ مشهور زیر بیان شده است : " سلب مالکیت از تولید کنندگان بلا فصل (immédiat producteu) تحت وآندالیسم (vandalisme) بیرحمانه و تحت بدنام ترین ، رذیلانه ترین ، خوارترین ، پست ترین و منفور ترین انگیزه‌های شهوانی صورت میگیرد .

املاك خصوصی [دهقانان و صنعتگران] ، که بر پایه کار فردی ومستقل و در شرایط کار فردی پدید آمده است ، را املاك خصوصی سرمایه‌داری جایگزین میشوند ، که باستثمار کار اسما " آزاد دیگران تکیه دارد . . . آن چه اکنون ازآن سلب مالکیت میگردد دیگر آن کارگری نیست که برای خود کار میکرد ، بلکه سرمایه‌داری است که بسیاری از کارگران را استثمار مینماید .

این سلب مالکیت نتیجه عملکرد قوانین ذاتی خود تولید سرمایه‌داری یعنی تمرکز سرمایه ، است ،

همراه این تمرکز ، با سلب مالکیت بسیاری از سرمایه‌داران توسط چند

سرمایه‌دار، در سطحی که همواره در حال بسط است، اشکال کئوپراتیف (دستجمعی) فرآیند کار، کاربست فنون آگاهانه علم. کشت متد و دیگ زمین تبدیل ابزار کار به ابزار کاریکه تنها بطور دستجمعی قابل استفاده‌اند، صرفه جوئی وسائل تولید از طریق به مصرف رساندن آنها بمثابه وسایل تولید و کسب، کار سوسیالیزه، و درگیری همه خلقها در تور بازار جهانی بدین سان ماهیت بین المللی رژیم سرمایه‌داری انکشاف مییابد.

همراه این تقلیل روزافزون تعداد قطبهای سرمایه، که همه امتیازات حاصله از این فرآیند تبدیل را غصب و انحصار میکنند، فقر وسیع، ستم، بردگی، خفت و استثمار، بسط مییابد. اما باز همراه این، قیام طبقه کارگر، طبقه‌ای که همیشه بر تعدادش افزوده میشود، وسیله خود مکانیسم (فرآیند) پروسه تولید سرمایه‌داری دیسیپلین یافته، متحد و متشکل شده است، رشد میکند.

انحصار سرمایه به ترمز شیوه تولید که تحت آن و همراه آن جوانه زده و شکوفا شده بود، بدل میشود. تمرکز وسایل تولید و سوسیالیزه شدن کار بالاخره بآن نقطه‌ای میرسد که با چارچوب سرمایه‌داریش ناسازگار میگردد. این قالب از هم میپاشد. کوس مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری نواخته میشود. از سلب ـ مالکیت ـ کنندگان، سلب مالکیت میشود. [سرمایه جلد نخست]

تحلیلی که مارکس در جلد دوم سرمایه از تجدید تولید مجموع سرمایه اجتماعی بدست میدهد نو و حائز اهمیت فراوان است. در اینجا نیز مارکس با یک پدیده منفرد برخورد نمیکند بلکه با پدیده‌ای توده‌ای (جامع)، نه بخشی جزئی از اقتصاد جامعه، بلکه با اقتصاد در مجموع؛ مارکس با تصریح اشتباه سابق الذکر اقتصاددیون کلاسیک، مجموع تولید اجتماعی را بدو بخش بزرگ تقسیم میکند:

۱ ـ تولید وسایل تولید، ۲ ـ تولید اشیاء مصرفی،

و در جزئیات با دقت فایق عددی، به مطالعه گردش مجموع سرمایه اجتماعی ـ هم آنگونه که در ابعاد قبلی تجدید تولید میشود و هم در حالت

انباشت سرمایه ـ میپردازد .

جلد سوم سرمایه مسئله اینکه چگونه نرخ میانگین سود بر اساس قانون ارزشی پدید میآید را حل مینماید .

گام عظیمی که علم اقتصاد توسط مارکس به پیش گذارد در این است که وی اقتصاد جامعه را بمثابه یك پل و از نقطه نظر پدیده های توده ای (جامع) و نه از نقطه نظر حالات منفرد و جوانب خارجی و ظاهری مربوط برقابت که اقتصاد سیاسی عامیانه (vulgaire) و تئوری جدید سود مندی نهائی (marginal utility) غالباً خود را بآن ها محدود میسازند ، تحلیل بعمل آورد .

مارکس نخست اصل و مبدأ ارزش اضافی را تحلیل میکند و سپس بتقسیم آن به سود ، بهره (ربح) و بهره مالکانه (بهره زمین) میپردازد . سود عبارتست از نسبت بین ارزش اضافی و کل سرمایه ایکه در یك رشته (سرمایه) گذاری شده است . سرمایه ایکه " ترکیب آلی (ارگانیك) بالا " (یعنی ، فزونی سرمایه ثابت بر سرمایه متغیر ، بیش از میانگین اجتماعی) داشته باشد ، نرخ سودی پایین تر از نرخ میانگین بدست میدهد . سرمایه ایکه " ترکیب آلی پایین " داشته باشد ، نرخ سودی بالاتر از میانگین سود بدست میدهد . رقابت بین سرمایه داران ، و آزادی شان در جهت انتقال سرمایه از یك بخش به بخش دیگری ، در هر دو حالت نرخ سود را تا حد میانگین کاهش میدهد . مجموع کل ارزشهای کالاها در هر جامعه ای با مجموع کل قیمت کالاهای آن جامعه مطابقت دارد ، اما در هر رشته با بخش مجزای تولیدی ، کالاها در نتیجه رقابت ، نه به ارزش شان . بلکه به بهای تولید شان . که با سرمایه مصرف شده باضافه سود میانگین برابر است ، به فروش میرسند .

و بدینسان مارکس واقعیت معروف و غیرقابل انکار را دایر بر تفاوت بین بها [ها] و ارزش [ها] و تساوی بین سود [ها] را بر اساس قانون ارزش تشریح میکند ، زیرا مجموع کل ارزشهای همه کالا [ها] با مجموع کل بها [های همان کالا ها] مطابقت میکند .

مع الوصف، تساوی ارزش [اجتماعی] یا بهاهای [انفرادی] نه بطور مستقیم و ساده ، بلکه بطریق پیچیده‌ای رخ میدهد .

این امر کاملاً طبیعی است که در جامعه‌ای که تولید کنندگان پراکنده توسط بازار متحد میشوند ، تطابق با قانون [ارزش] تنها میتواند تظاهری از میانگین توده‌ای اجتماعی ، با انحرافات [پائین و بالا] باین سمت یا آن سمت، که یکدیگر را متقابلاً خنثی میکنند ، باشد .

افزایش در بارآوری (Productivity) کار بمعنی رشد سریعتر سرمایه ثابت در مقام مقایسه با سرمایه متغیر است . همان اندازه که ارزش اضافی فونکسیون (مشتق) تنها سرمایه متغیر است ، همانقدر روشن است که نرخ سود (نسبت ارزش اضافی بکل سرمایه و نه تنها به بخش متغیر آن) بکاهش میگراید . مارکس از این گرایش و برخی شرایطی که طی آنها آن را پنهان یا خنثی میسازد ، تحلیل مفصلی بعمل میآورد .

بدون اینکه برای تحلیل بخشهای بسیار جالب جلد سوم سرمایه که به سرمایه ربائی و سرمایه بازرگانی [تجاری] و سرمایه پولی اختصاص داده شده است مکث کنیم . باید به مهمترین بخش یعنی تئوری بهره‌ی زمین بپردازیم .

از آنجائی که مقدار زمین محدود است ، و در کشورهای سرمایه‌داری ، تمام زمین در مالکیت خصوصی افراد است، بهای تولید محصولات کشاورزی وسیله مخارج تولید بر روی بدترین نوع زمین و نه زمین با کیفیت متوسط، یعنی نه تحت شرایط متوسط تولید و توزیع در بازار ، بلکه تحت بدترین شرایط ، تعیین میگردد .

تفاوت بین این بها و بهای تولید در روی زمینهای بهتر (یا شرایط بهتر) را بهره تفاضلی (differential rent) میگویند .

مارکس با تحلیل در جزئیات این مسئله [تفاوت بها] ، و نشان دادن اینکه این [بهره تفاضلی] چگونه از تفاوت در بارآوری قطعات مختلف زمین و تفاوت در سرمایه بکار بسته شده در زمینهای (زراعی) مختلف ناشی میشود ، (نگاه کنید همچنین به تئوریهای ارزش اضافی مارکس ، که در آن

انتقاد (Rodbertus) ، راد برتوس حائز ارزش است) ، از این اشتباه ریکاردو (Ricardo) کاملا پرده برمیدارد که معتقد بود بهره تفاضلی تنها زمانی بدست میآید که انتقال پی در پی اراضی بهتر به اراضی بدتر بوقوع میپیوندد .

برعکس، این انتقال [از اراضی باراضی] ممکن است جهت عکس به پیماید ، و (به سبب پیشرفتهای فنی کشاورزی ، رشد شهرها و غیره) ممکن است اراضی از یك نوع به نوع دیگر مبدل گردند ، و قانون مشهور "بازده کاهش یابنده" [زمین] که نقایص ، محدودیتها و تضادهای سرمایه داری را به طبیعت نسبت میدهد ، از بیخ و بن نادرست است . بعلاوه تساوی سود در تمام رشته صنعت و اقتصاد ملی بطور کلی بر این فرض استوار است که بین یك رشته و رشته دیگر رقابت آزاد و انتقال آزاد سرمایه وجود دارد. اما مالکیت خصوصی اراضی (زمین) انحصار ایجاد میکند که مانع از انتقال [Flow] آزاد میگردد ، و بخاطر [وجود] این انحصار ، محصولات کشاورزی در جائیکه ترکیب آلی نازلی از سرمایه وجود دارد ، و در نتیجه نرخ بالاتری از سود بدست میدهد ، به فرآیند کاملا آزاد تساوی نرخ سود وارد نمیشوند . مالك بمثابه یك انحصار گر میتواند بها [ی محصولات] را بالاتر از بهای میانگین نگاه دارد و این بهای انحصار پیدایش بهره مطلق را موجب میگردد . نخست [رژیم] سرمایه داری نمیتوان بهره تفاضلی را از بین برد . ولی میتواند بهره مطلق را از بین برد : مثلا از طریق ملی کردن زمین ، مثلا تبدیل آنها باراضی دولتی .

چنین عملی تضعیف انحصار مالکیت زمین ، را موجب خواهد شد و بمعنی (operation) عملکرد آزادانه رقابت در کشاورزی خواهد بود . و چنانکه مارکس اشاره میکند . بهمین دلیل است که رادیکالهای بورژوآکرارا در طول تاریخ این خواست مترقی بورژوائی را تا بیربر ملی کردن زمین عنوان کرده اند ، خواستی که مع الوصف قسمت اعظم بورژوازی را بهراس میاندازد ، زیرا چنین امری انحصار دیگری ، یعنی انحصار دیگری که امروزه بویژه مهم و "حساس" است ــ انحصار وسایل تولید بطور کلی ــ را تحت تاثیر

قرار میدهد (مارکس‌خود در نامه‌ای به انگلس ـ به تاریخ ۲ اوت ۱۸۶۲ ـ نگاه کنید به مبادلات نامه ای مارکس ـ انگلس (Briefwechsel) جلد سوم ـ صفحات ۲۷ تا ۸۱ و همچنین نامه ۹ اوت ۱۸۶۲ همانجا صفحات ۸۶ تا ۸۷ ـ بطور فوق العاده روشن ، موجز و همه ـ کس فهمی (popular) تئوریش‌را درباره نرخ میانگین سود سود سرمایه و بهره مطلق زمین تشریح میکند .)

در رابطه با تاریخ بهره زمین ، همچنین مهم است به این تحلیل مارکس‌توجه شود که نشان میدهد چگونه بهره کار (دهقان با کار بر روی زمین ارباب محصول اضافی تولید مینماید) به بهره‌ایکه به جنس‌یا محصول داده میشود بدل میگردد ؛ (دهقان با کار بر روی زمین خود محصول اضافی تولید مینماید و آنرا به دلیل " فشار غیر اقتصادی " به ارباب تحویل میدهد) و سپس‌به بهره پولی بدل میگردد (بهره به جنس‌که بعد در نتیجه انکشاف تولید کالائی به پول بدل میگردد ـ بهره بجای بیگاری (Obrok) [روسیه قدیم] و بالاخره هنگامیکه کار فرما [entrepreneur] کشاورزی بکمك کارگر مزدور جای دهقان ثابت را میگیرد ، به بهره نوع سرمایه‌داری تبدیل میشود .

در رابطه با تحلیل این تکوین بهره سرمایه‌داری زمین باید به نظرات ژرفی (که بویژه برای کشورهای عقب افتاده‌ای چون روسیه حائز اهمیت‌اند) که مارکس‌درباره ، تحول سرمایه‌داری در کشاورزی بیان داشته توجه داشت .

" بعلاوه دگرسانی بهره ـ به ـ جنس‌به بهره پولی نه تنها ناگزیر بهمراه شکل گیری طبقه‌ای از کارگران روزمزد بدون تملك که ، برای تحصیل پول به استخدام درمیآیند ، رخ میدهد ، بلکه حتی قبل از آن نیز صورت میگیرد .

بهنگامیکه این طبقه در حال تکوین است و [هنوز] بصورت پراکنده اظهار وجود میکند ، در میان دهقانانیکه در وضع بهتری قرار دارند این عادت انکشاف مییابد که ، با در نظر گرفتن پرداخت بهره ، کارگران

روزمزد کشاورزی را به نفع خویش استثمار کنند ــ درست همانند دورانهای فئودالی که دهقانان وابسته به زمین (سرف ها) که در وضع بهتری بودند خود سرفهای دیگری را در اختیار داشتند .

بدینسان آنان بتدریج امکان انباشت کردن مقدار معینی ثروت بدست میآورند و به سرمایه‌داران آینده تبدیل میشوند .

بدین طریق مالکین سابق زمین که نه استخدام میشدند و نه استخدام میکردند (self-employed) زمینه پیدایش مستاجرین سرمایه‌دار را موجب میگردند که انکشافشان به انکشاف عمومی تولید در خارج کشاورزی ــ بستگی دارد" . (سرمایه جلد سوم صفحه ۳۳۹)

" سلب مالکیت و بیرون راندن بخشی از اهالی در مناطق روستائی نه تنها کارگران را برای [استخدام وسیله] سرمایه صنعتی آزاد ساخت ، بلکه وسیله معاش و وسائل کار آنها و همچنین بازاری داخلی فراهم آورد . "
(سرمایه جلد یکم صفحه ۷۱۸)

تفقر (مستمندی) و بی خانمانی جمعیت روستا نشین بسهم خود ، در ایجاد یك ارتش ذخیره [احتیاطی] برای سرمایه نقشی ایفا میکند .

لذا در هر کشور سرمایه‌داری " بخشی از جمعیت کشاورزی همواره در حال گذار بسمت پرولتاریای مانوفاکتور (یعنی پرولتاریای غیر کشاورزی) است ... این منبع جمعیت اضافی نسبی ، بنابراین همیشه در حال جریان است ... بنابراین کارگر کشاورزی همیشه با حد اقل مزد روبروست و همواره یك پایش در باطلاق مستمندی قرار دارد . "
(سرمایه جلد یکم ــ صفحه ٦٦٨)

مالکیت خصوصی دهقانان بر زمینی که خود بروی آن زراعت میکنند ، پایه و اساس تولید خرده پا ، شرط رونق و شکل گیری کلاسیك است ، اما تولید خرده پا تنها با چارچوب محدود و ابتدائی تولید و جامعه سازگار است . در [رژیم] سرمایه داری " استثمار دهقانان تنها در شکل با استثمار پرولتاریای صنعتی تفاوت دارد ، استثمار کار همانا یکی است : سرمایه ."

فرد فرد سرمایه‌داران ، دهقانان را از طریق رهن و رباخواری استثمار میکنند . طبقه سرمایه‌دار طبقه دهقانان را از طریق مالیات دولتی استثمار میکنند . " (مبارزه طبقاتی در فرانسه) " قطعات کوچك زمین دهقانان اکنون تنها پوششی است برای اینکه سرمایه‌دار بتواند سود ، ربح (بهره) و بهره مالکانه (زمین) را بستاند . در حالیکه زارع را بحال خود میگذارد تا مزد خویش‌را آنچنانکه میتواند تحصیل کند (یعنی از طریق کار برای خویش‌بروی زمین) " (هیجدهم برومر)

قاعدتا دهقانان حتی‌بخشی از مزد خویش‌را بجامعه سرمایه‌داری ، یعنی طبقه سرمایه‌دار تسلیم میکنند و " بسطح کشاورز اجاره نشین ایرلندی تنزل میکنند " ــ و همه این هم تحت‌شکل ظاهر آراسته مالك خصوصی (مبارزه طبقاتی در فرانسه) .

" یکی از دلایل اینکه قیمت‌غلات در کشورهائیکه مالکیت دهقانان خرده پا غلبه دارد ، پائینتر از قیمت‌غلات در کشورهائی است‌که در آنها شیوه تولید سرمایه‌داری مسلط است " در چیست ؟ (سرمایه جلد سوم ــ صفحه ۳٤۰) در این است‌که دهقانان بخشی از محصول خود را برایگان تسلیم جامعه سرمایه‌داری یعنی طبقه سرمایه‌دار میکنند." در نتیجه‌این قیمت نازلتر [غلات و سایر محصولات کشاورزی] نه از بار آوری بلکه از فقر تولید کننده ناشی میشود". (سرمایه ــ جلد دوم ــ صفحه ۳٤۰) .

تحت [رژیم] سرمایه‌داری ، سیستم مالکیت خرده پا که شکل عادی ــ تولید خرده پا ست انحطاط مییابد ، از پا میافتد و نابود میگردد .

" مالکیت قطعات کوچك زمین ، بنابر ماهیتش، انکشاف نیروهای مولد کار اجتماعی ، اشکال اجتماعی کار و کاربست پیشروی علم را مانع میشود .

رباخواری و سیستم مالیاتی باید آنرا در همه جا فقیر کند . سرمایه ایکه بمصرف‌خرید زمین میرسد مانع از بکار بستن آن سرمایه در امر کشت میگردد .

وسایل تولید بطرز لایتناهی خرده خرده میشوند و خود تولید کنندگان منفرد میگردند . (شرکتهای تعاونی ، یعنی اجتماعهای دهقانان

خرده پا ، در حالیکه نقشی بسیار مترقی پورژوائی ایفا میکنند ، تنهامیتوانند این گرایش‌را تضعیف کنند ، ولی هرگز آنرا از بین نمیبرند ، و نیز نبایـــد فراموش‌کرد که این شرکتهای تعاونی بسیار بسود دهقانان ثروتمند است ، و تقریبا برای توده وسیع فقیر دهقانان فایده‌ای در بر ندارند . سپس‌ایـن انجمنها خود باستثمار گر کار مزدور تبدیل میشوند .)

" تفریط وحشتناك نیروی انسانی ، فساد [خرابی] تدریجی اوضاع و احوال تولید و افزایش‌بهای وسایل تولید اینست‌قانون اجتناب‌ناپذیر ـ مالکیت‌خرده پا . "

در کشاورزی ، همانند صنعت ، سرمایه‌داری فرآیند تولید را تنهـــا بقیمت " شهادت " تولید کننده دگرگون مسازد .

"پخش‌کارگران روستائی در نواحی وسیعتری قدرت‌مقاومت‌آنانرا در هم میشکند . در حالیکه تمرکز (در شهرها) قدرت‌کارگران شهری را افزایش میدهد . در کشاورزی مدرن سرمایه‌داری ، همانند صنعت‌در شهر، افزایش بارآوری و کیفیت‌کار بقیمت‌تخریب‌و اتلاف‌نیروی کار انسانی ، تمام میشود . بعلاوه ، همه پیشرفت در کشاورزی سرمایه‌داری‌عبارتست‌از پیشرفت‌در هنر نه هنر تنها چاپیدن کارگر ، بلکه همچنین هنر چاپیدن زمین او ... بنـا براین تولید سرمایه‌داری تنها از طریق بهره‌برداری از سرچشمه اصلی همه ثروتها ـ یعنی زمین و کارگر ـ تکنولوژی را انکشاف‌میدهد و فرآیندهـــای مختلف‌را در یك مجموعه اجتماعی ترکیب‌میکند . " (سرمایه ـ جلد یکـم ـ در آخر فصل ۱۳)

از آنچه در بالا رفت روشن است که مارکس دگرسانی‌ناپذیر جامعه سرمایه‌داری به جامعه سوسیالیستی را تماما" نتیجه قانون انکشاف جامعه میداند .

اجتماعی شدن کار ، که طی نیمه قرنی که از مرگ مارکس میگذرد به هزاران صورت همچنان بطرز روزافزونی به پیش‌میرود و بطرز چشمگیری خود را در رشد تولید بزرگ پایه ، کارتلهای سرمایه‌داری ، سندیکاها و تراستها، و همچنین افزایش‌غول آسای ابعاد و قدرت سرمایه مالی بمنه ظهور گذاشته است ، پایه‌های مادی اساسی پیدایش‌اجتناب‌ناپذیر سوسیالیسم را فراهم میآورد .

نیروی حرکت‌دهنده فکری و اخلاقی و همچنین مجری این دگرسانی پرولتاریاست‌که خود توسط سرمایه‌داری تربیت یافته است .

مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی ، که باشکال مختلف و هر روز از نظرمحتوی غنی تر بیان میگردد ، ناگزیر به یك مبارزه سیاسی بمنظور تسخیر قدرت سیاسی وسیله پرولتاریا (" دیکتاتوری‌پرولتاریا ") تبدیل میگردد . اجتماعی شدن تولید نمیتواند راهی جز بتملك اجتماعی درآوردن وسایل تولید ، یعنی "سلب مالکیت از سلب‌مالکیت‌کنندگان " اختیار کند . افزایش‌سرسام آور در بارآوری کار ، روزکار کوتاهتر و جایگزین شدن باقیمانده و خرابه‌های تولید خرده‌پای پراکنده ابتدائی وسیله کار دستجمعی پیشرفته ، چنین اند نتایج این دگرسانی. سرمایه‌داری رابطه بین کشاورزی و صنعت را برای همیشه مضمحل میسازد ، و درعین حال ، از طریق عالیترین انکشاف‌خویش ، یعنی وحدت بین صنعت و کشاورزی براساس‌کاربست‌آگاهانه علم و تمرکز کار دسته جمعی ، تقسیم مجدد جمعیت را فراهم میآورد . (و بدینسان به عقب‌ماندگی ،انزوا، و وحشیگری در روستا و تمرکز غیر طبیعی توده‌های وسیعی در شهرها خاتمه میدهد .)

اشکال عالی سرمایه‌داری عصر حاضر شکل جدیدی از خانواده ،شرایط جدیدی از مقام زن و تربیت‌نسل جوان را آماده میسازد . کار زنان‌وکودکان

و از هم پاشیدگی خانواده پدرسالاری ناگزیر در جامعه مدرن زشت‌ترین ، فاجعه آمیز ترین وزننده‌ترین اشکال را بخود میگیرد .

با این همه " صنعت مدرن ، با واگذاری نقش مهمی در پروسه تولیدی که بطرز اجتماعی سازمان داده شده ، به زن (در خارج از محیط خانواده) و اشخاص جوان و کودکان ــ پسر و دختر ــ اساس اقتصاد نوی را برای شکل عالیتری از خانواده و روابط بین زن و مرد خلق میکند . صورت تیوتانیک[1] مسیحی خانواده را بمثابه شکل مطلق و نهائی آن پنداشتن ، همان قدر احمقانه است که تصور شود اشکال خانواده در رم باستان ، یونان باستان ، و خاور زمین ، که در مجموع یك سلسله انکشاف تاریخی را تشکیل میدهند ، دارای همان ماهیت بوده‌اند . بعلاوه واضح است که این واقعیت گروههای مجتمع کار از افراد مختلف الجنس مختلف السن ، خود ضرورتا باید در شرایط مناسب ، به سرچشمه‌ای از انکشاف انسانی بدل گردد ــ اگرچه شکل انکشاف خود بخودی خشن سرمایه‌داری ، شکلی است که در آن کارگر برای فرآیند تولید زیست میکند و نه فرآیند تولید برای وی ، خود سرچشمه مضری برای فساد و بردگی است . " (سرمایه ــ جلد یکم ــ پایان فصل سیزدهم)

سیستم کارخانه ، تخم آموزش آینده ، آموزشی را در بر دارد که در حالت هر کودك مافوق سن معینی ، نیروی مولده و درس و ورزش (ژیمناستیك) را نه تنها بمثابه یکی از شیوه‌های افزایش اثر بخشی (efficiency) تولید اجتماعی ، بلکه بمثابه تنها شیوه ایجاد انسانهای کاملا انکشاف یافته با هم در میآمیزد . " (همانجا)

سوسیالیسم مارکس مسائل ملیت (nationality) و حکومت (State) را در همان سطح تاریخی طرح مینماید ، و نه تنها بمعنای توضیح گذشته بلکه همچنین بمعنی پیش‌بینی جسورانه آینده و اقدام جسورانه علمی برای تحصیل آن ؛ ملتها [حکومتهای ملی] محصول اجتناب ناپذیر یا شکل اجتناب ناپذیر انکشاف اجتماعی دوران بورژوازی اند . طبقه کارگر نمیتواند بدون " در آمیختن خود در درون ملت " و بدون " ملی " شدن

۱) قبایل شمال اروپا .

(اگرچه نه بمعنی بورژوازی کلمه) قدرتمند شود ، بالغ گردد و شکل بگیرد.

ولی مع الوصف انکشاف سرمایه‌داری روزبروز موانع ملی را درهم میشکند، انزوای ملی را نابود میسازد ، و تضاد طبقاتی را جایگزین تضاد ملی مینماید؛ لذا این امر در مورد کشورهای سرمایه‌داری انکشاف یافته صادق است که " طبقه کارگر میهنی ندارد " و اقدام متحد " کارگران کشورهای متمدن ، حداقل " یکی از نخستین شرایط رهائی پرولتاریاست . " (مانیفست کمونیست) .

حکومت که چیزی جز اعمال جبر سازمان داده شده نیست ، ناگزیر هنگامی پا بعرصه وجود گذاشت که در یك مرحله معین انکشاف جامعه ، آن جامعه به طبقات آشتی ناپذیر تقسیم گردید و نمیتوانست بدون " قدرت " authority ایکه بطور آشکار در رأس جامعه باشد، وجود داشته باشد .

حکومت از درون تضاد های طبقاتی ، برخاسته است ، به " حکومت نیرومند ترین طبقه و از نظر اقتصادی طبقه غالب بدل میشود) و این طبقه خود از طریق حکومت از نظر سیاسی به طبقه غالب نیز بدل میشود و بدینسان وسایل جدیدی برای سرکوب و استثمار طبقات ستمکش بدست میآورد . بدینسان ، حکومت در عهد باستان ، در درجه اول عبارت بود از حکومت برده‌داران بمنظور سرکوب بردگان ، همچنانکه حکومت فئودالی آلت اشرافیت به منظور سرکوب دهقانان وابسته بزمین (سرفها) و غلامان (بردگان) بود . و حکومت پارلمانی (Representative) امروز ابزار استثمار کار مزدوری وسیله سرمایه است . " (انگلس ، سرچشمه خانواده مالکیت خصوصی و حکومت ـ اثری که در آن نویسنده به تشریح نظرات خود و مارکس میپردازد .)

حتی جمهوری دمکراتیك ، یعنی آزاد ترین و مترقی ترین شکل حکومتی بورژوائی ، این واقعیت را ازبین نمیبرد ، بلکه تنها شکل آنرا تعدیل میکند (رشته‌های بین دولت و بورس‌سهام و فساد ـ مستقیم یا غیر مستقیم ـ دولتیان و مطبوعات و غیره را بهم متصل میسازد) .

سوسیالیسم با پیشروی بسوی معدوم ساختن طبقات ، حکومت را معدوم

میسازد . انگلس در کتاب آنتی دورینگ مینویسد : " اولین اقدامی که حکومت با تکیه بدان خود را واقعا نماینده جامعه در مجموع اعلام میدارد ، یعنی بمالکیت عمومی جامعه درآوردن تمام وسایل تولید ، در عین حال آخرین اقدام مستقل او بمثابه حکومت نیز هست . دخالت حکومت در قلمرو مناسبات اجتماعی یکی پس از دیگری زائد میگردد و بخودی خود از بین میرود. اداره امور و رهبری فرآیندهای تولیدی جایگزین دولت [متشکل از] افراد میشوند.

حکومت " منحل " نمیشود بلکه مضمحل میگردد . " جامعه‌ایکه تولید را بر اساس تشریک مساعی آزاد و برابر تولید کنندگان سازمان میدهد ، تمام دستگاه حکومتی را بآنجا که تعلق دارد ـ در موزه آثار باستانی در کنار چرخ نخ ریسی و تبر مفرغی (برنز) ـ میسپارد ." (انگلس ، سرچشمه خانواده، مالکیت خصوصی و حکومت) .

و بالاخره در زمینه برخورد سوسیالیسم مارکس با دهقانان خرده پا ، که تا دوره سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان ادامه حیات خواهند داد ، باید باظهار نظر انگلس که مبین نظر مارکس است ، رجوع کنیم :

" . . . هنگامیکه ما قدرت حکومتی را در دست داریم حتی بفکر سلب مالکیت اجباری (چه با پرداخت غرامت چه بدون آن) از دهقانان خرده پا نخواهیم افتاد ـ امری که در مورد زمین داران بزرگ اجرا خواهد شد .

وظیفه ما در قبال دهقانان خرده پا در درجه نخست عبارتست از فراهم آوردن وسایل گذار بتعاونی خصوصی آنان به تعاونی دارائی (کئوپراتیو) و آنهم نه بطرز اجباری بلکه بقوه تمثیل و از طریق پیشنهاد یا محاسن آینده‌ای را که هم امروز نیز باید برای آنان روشن باشند ، نشان دهیم . "

(انگلس ـ مسئله دهقانی در فرانسه و آلمان ـ صفحه ۱۷ ـ ناشر ـ الکسیوآ . در ترجمه روسی اشتباهاتی هست . متن اصلی در دیفویه تسایت [برای ترجمه فارسی این رساله نگاه کنید به م . ۲۳ ، انتشارات مزدک ، ص ۱۳ .] .

تاکتیکهای مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا

مارکس پس‌از بررسی ، در سالهای ٤٥ ـ ١٨٤٤ ، یکی از نقایص اصلی ماتریالیسم کهن ، یعنی ، عدم توانائی آن در فهم اوضاع واحوال یا شناخت اهمیت فعالیتهای عملی انقلابی ، در تمام طول زندگی خویش ، در کنار فعالیت تئوریك ، توجه خستگی ناپذیری به مسائل تاکتیکی مبارزه طبقاتی پرولتاریا مبذول داشت .

مقادیر متنابهی مطلب که دال بر این امر باشد در تمام آثار مارکس ملاحظه میشود ، بویژه در چهارجلد مکاتبات وی با انگلس که در سال ١٩١٣ منتشر شده‌اند . این مطلب هنوز کاملا گردآوری نشده و بررسی و مطالعه نشده‌اند . لذا ما در اینجا مجبوریم به عمومیترین و کوتاه‌ترین اشارات بسنده کنیم و تاکید نمائیم که مارکس‌بدرستی بر این نظر بود که ماتریالیسم بدون این جنبه‌اش ناکامل ، یکجانبه‌و مرده (بیجان) است .مارکس‌وظیفه اساسی تاکتیکهای پرولتری را در توافق کامل با درك مادی و دیالکتیکی اش‌از جهان بینی تعریف کرد .

تنها یك مطالعه عینی از مجموع کل مناسبات بین مطلقا تمام طبقات در هر جامعه ، و در نتیجه مطالعه مرحله عینی انکشافی که آن جامعه بدان رسیده ، و مطالعه مناسبات بین آن جامعه و سایر جوامع میتواند بمثابه اساس‌تاکتیك درست یك طبقه پیشرو مورد استفاده قرار گیرد .

درعین حال تمام طبقات و همه کشورها نه بطرز ایستا (ستاتیك) بلکه بطرز پوینده (دینامیك) ، یعنی نه در حال رکود ، بلکه در حال حرکت (که قوانین آنها وسیله اوضاع و احوال اقتصادی حیات هر طبقه تعیین میگردد) مورد مطالعه قرار میگیرند . پویائی بسهم خود ، از نقطه نظر نه تنها گذشته ، بلکه همچنین آینده ،و نه در معنی عامیانه خود ،که مفهوم " تکاملیون " (اوولوسیونیستها) هست که تنها تغییرات کند را میبینند ، ... بلکه بطرز دیالکتیکی مورد مطالعه قرار میگیرد . مارکس به انگلس‌نوشت . " در انکشافی بدین وسعت بیست سال بیش‌از یك روز هم نیست . اگرچه بعدها ممکن است روزهائی فرا برسند که بیست سال را دربر

بگیرند . " (مکاتبات ـ جلد سوم ـ صفحه ۱۲۷) .

تاکتیکهای پرولتری باید در هر مرحله از انکشاف این دیالکتیک بطور عینی اجتناب ناپذیر تاریخ بشری را بحساب بیآورد ، و در عین حال از یک سو ، از دورانهای رکود سیاسی یا انکشاف خفیف باصطلاح " مسالمت‌آمیز " بمنظور بسط آگاهی طبقاتی ، قدرت و پیکارجوئی طبقه پیشرو استفاده کند ، و از سوی ، دیگر تمام کاری را که در این دوران انجام میگیرد در جهت " هدف نهائی " پیشروی آن طبقه در خدمت ایجاد توانائی ، برای یافتن راه حلهای عملی برای وظایف بزرگ و روزهای بزرگ " که بیست سال را دربر میگیرند " قرار دهد .

در این رابطه ، دو بحث مارکس حائز توجه خاص‌اند : یکی از این دو در کتاب فقر فلسفه بیان شده و به مبارزه اقتصادی و سازماندهی اقتصادی پرولتاریا مربوط میشود ، و دیگری بوظایف سیاسی پرولتاریا مربوط میشود و در مانیفست کمونیست بیان گردیده است .

بحث نخست بشرح زیر است : " صنعت بزرگ ـ پایه گروهی از مردم را که یکدیگر را نمیشناسند در یک محل متمرکز میسازد . رقابت در منافع ، آنها را از هم جدا میسازد ، اما دستمزد ـ این منافع مشترک که همه علیه ارباب با یکدیگر دارند ـ آنها را در فکر مشترکی در جهت مقاومت (دست بهم دهی) متحد میسازد ، اتحادی نخست پراکنده است در گروهها تجمع مییابد ، و بهنگام رودر روئی با سرمایه متحد ، حفظ انجمنها (اتحادیه) برای آنان [کارگران] از حفظ دستمزد ضروری تر میگردد . در چنین مبارزه‌ای ـ که یک جنگ داخلی واقعی است ـ تمام عناصر لازم برای نبردی که در پیش است ، متحد میشوند و انکشاف مییابند . این اتحاد ، همینکه باین مرحله میرسد بخود ماهیت سیاسی میگیرد . " در اینجا ما برنامه و تاکتیکهای مبارزه اقتصادی جنبش اتحادیه های کارگری را برای دهه‌هائی که در پیش است ، یعنی در دوره طولانی که طی آن پرولتاریا نیروهای خود را برای " نبرد آینده " آماده میسازد . ملاحظه میکنیم .

میبایست اینها را با اشارات متعدد مارکس و انگلس که نمونه جنبش کارگری بریتانیا مقایسه کرد که در آن نشان میدهند که چگونه "رونق" صنعتی (اقتصادی) باین کوشش منجر میشود که " پرولتاریا را بخرند" (مکاتبات مارکس ـ انگلس ـ جلد یکم ـ صفحه ۱۳۶) و آنها را ازمبارزه منحرف سازند . چگونه این رونق بطور کلی روحیه کارگران را تضعیف مینماید (دموراليزه میکند) (همانجا ـ جلد دوم ـ صفحه ۲۱۸) .

چگونه پرولتاریای بریتانیا " بورژوا " میشود . "بورژواترین ملل ظاهرا قصد نهائی اش اینست که در کنار بورژوازی ، یك اشرافیت بورژوائی و یك پرولتاریای بورژوا ایجاد کند . " (همانجا ـ جلد دوم ـ صفحه ۲۹۰) . چگونه "نیروی انقلابی آن (پرولتاریا) ناپدید میگردد ، و چگونه ضروری خواهد بود که مدت نسبتا زیادی را انتظار کشید تا " کارگران بریتانیا خود را از قید بیماری ظاهری بورژوائی رها سازند " (جلد سوم ـ صفحه ۱۲۷) . چگونه جنبش کارگری بریتانیا "عاری از غیرت چارتیست (Chartists)+ هاست" (۱۸۶۶ ـ جلد سوم ـ صفحه ۳۰۵) . چگونه رهبری کارگری بریتانیا به قشری میانه بین " بورژوازی رادیکال و کارگران " بدل میشوند (در رابطه با هولی اوك Holy Oak جلد چهارم ـ صفحه ۲۰۹) ، و چگونه در نتیجه ، انحصار بریتانیا ، و مادامیکه این انحصار بطول میکشد ، " کارگران بریتانیا تکان نخواهند خورد ، " (جلد چهارم ـ صفحه ۴۳۳) در اینجا ، در رابطه با جریان عمومی (و نتیجه) جنبش طبقه کارگر ، تاکتیکهای مبارزه اقتصادی از نقطه نظری فوق العاده جامع ، بسیط ، دیالکتیکی و اصیل انقلابی مورد مطالعه قرار میگیرند .

مانیفست کمونیست یك اصل اساسی مارکسیستی را در زمینه تاکتیکهای مبارزه سیاسی عنوان کرده کمونیستها ، برای تحصیل اهداف ـ فوری یعنی ، برای اجرای منافع آنی طبقه کارگر میرزمند ، اما آنان درجنبش کنونی به آینده جنبش نیز میاندیشند ، آنرا نمایندگی میکنند . " بهمین دلیل بود که مارکس در سال ۱۸۴۸ از حزب " انقلاب

+ Chartists رفرمیستهای انگلیسی در سالهای ۵۰ ـ ۱۸۳۰

کشاورزی " (دهقانی) در لهستان ، "آن حزبی که قیام کراکو را در سال ۱۸٤٦ ایجاد کرده " پشتیبانی نمود .

مارکس در آلمان در سالهای ٤۹ ـ۱۸٤۸ از دمکراتهای تندرو انقلابی حمایت میکرد و بعدها هرگز آنچه را که در مورد تاکتیک گفته بود پس نگرفت.

در نظروی بورژوازی آلمان چنان عنصری بود که " از همان آغاز، گرایش به خیانت به مردم را داشت" . و (تنها اتحاد بورژوازی با دهقانان میتوانست بوی کمک کند تا به این اهداف نائل آید .) " و با نمایندگان سلطنت جامعه پیشین از در سازش درآید " .

و در اینجا ما به نتیجه گیری مارکس از موضع طبقات بورژوازی آلمان در دوران انقلاب بورژوا ـ دمکراتیک بر میخوریم ـ ضمنا این تحلیل نمونه ایست از ماتریالیسمی که جامعه را در حال حرکت بررسی میکند ، و بعلاوه ، و نه تنها در جنبه حرکت پس ـ گرایانه :

"بدون اعتماد به نفس ، بدون اعتماد به مردم ، غرغر زدن به بالادستی ها ، لرزیدن در مقابل پائین دستی ها ، وحشتزده از طوفان جهانی . . . از هر لحاظ بدون نیرو . انتحال (سرقت تالیفات دیگران) از هرلحاظ . . بدون ابتکار ، (اینست آن پیرمرد ملعونی که بخاطر منافع واخورده خویش ، خود را ناگزیر از رهبری و انحراف نخستین جنب و جوش‌های خلقی جوان وقوی دیده . . . " (نوبه را بنیشه تسایتونگ ، ۱۸٤۸ ـ نگاه کنید به لیتراریشه نااخلاس جلد سوم ـ صفحه ۲۱٦) .

در حدود بیست سال بعد ، مارکس در نامه به انگلس (مکاتبات جلد سوم ـ صفحه ۲۲٤) اعلام کرد که انقلاب ۱۸٤۸ باین دلیل با شکست مواجه شده بود که بورژوازی صلح در بردگی را به احتمال نبرد برای آزادی ترجیح داده بود .

مارکس ، هنگامیکه دوران انقلابی سالهای ٤۹ ـ ۱۸٤۸ پایان یافت ، باهر کوششی برای بازی با انقلاب مخالفت ورزید (مبارزه او علیه ـ شاپر Schapper و ویلیش Wilich) و بروی توانائی برای کار در

مرحله جدید که بطریق نیمه "مسالمت‌آمیز" زمینه انقلابهای نوینی را فراهم میآورد ،اصرار ورزید . روحیه‌ایرا که مارکس‌میخواست با آن ، این کار را انجام دهد میتوان در ارزیابی او از اوضاع آلمان در سال ۱۸۵۶ ، یعنی سیاهترین دوران ارتجاع ، دید . " تمام مسئله در آلمان به امکان حمایت از انقلاب کارگری وسیله جنگ دهقانی دیگری بستگی دارد". (مکاتبات ـ جلد دوم صفحه ۱۰۸) ، درحالیکه انقلاب دموکراتیک (بورژوائی) در آلمان تا تمام ماند ، مارکس‌تمام توجه خود را در زمینه تاکتیک پرولتاریای سوسیالیستی ، معطوف بسط نیروی دموکراتیک دهقانان نمود .

او بر این عقیده بود که برخورد لاسال "بطور عینی ... خیانت به کل جنبش‌کارگری پروس" است . (مکاتبات ـ جلد سوم ـ صفحه ۲۱۰) . ضمنا باین دلیل که لاسال نسبت به یونکرها (اشراف و ملاکین پروسی و حزب سیاسی آنان) و ناسیونالیسم پروس‌اغماض‌نشان میداد.

انگلس‌در تبادل نظر با مارکس ، در سال ۱۸۶۵ ، درباره اعلامیه مشترکشان به مطبوعات . نوشت : " در کشوری که بطور غالب هنوز کشاورزی است ، حمله تنها به بورژوائی بنام پرولتاریای صنعتی و سکوت در برابر استثمار پدرسالاری از پرولتاریای روستائی ، که زیر ضربات اشراف بزرگ ، فئودال قرار دارند ، نامردانه است" (جلد سوم ـ صفحه ۲۱۷) .

از سال ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۰ هنگامیکه دوران کمال انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک در آلمان به پایان خود نزدیک میشد ، در دورانی که طبقات استثمارگر پروس‌و اتریش ، برای تکمیل انقلاب به نحوی از بالا مبارزه میکردند ، مارکس‌نه تنها لاسال را که با بیسمارک لاس‌میزد مورد سرزنش قرار داد ، بلکه [خط] لیبکنشت را که به اتریش دوستی (Austrophilisme) و بدفاع از محلی گری particularism دچار شده بود تصحیح کرد . مارکس‌آنچنان تاکتیکهای انقلابی را خواستار بود که بتوانند با بیرحمی یکسان هم بجنگ بیسمارک برود و هم بجنگ اتریش دوستان ، تاکتیکهائی که بکار " ظفرمندان " ـ اشراف (یونکر) پروس نخورد بلکه مبارزه انقلابی علیه آنان را علیرغم شرایطی که پیروزیهای نظامی

پروسی فراه آورده‌اند ، تجدید حیات دهد" . (مکاتبات ـ جلد سوم ـ صفحات ۱۳٤ ـ ۱۳٦ ـ ۱٤۷ ـ ۱۷۹ ـ ۲۰٤ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۵ ـ ٤۱۸ ـ ٤۳۷ ـ ٤٤۰ ـ ٤٤۱) .

مارکس در پیام مشهور خود به انترناسیونال اول ۹ سپتامبر ۱۸۷۰ پرولتاریای فرانسه را از قیام بیموقع بر حذر داشت ولی هنگامیکه قیام بهر حال رخ داد (۱۸۷۱) مارکس با شوق فراوان از ابتکار انقلابی توده ها استقبال کرد که در" افلاك طوفان بپا کرده بودند" (نامه مارکس به کوگلمان .)

از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیکی مارکس ، شکست اقدام انقلابی در آن موقعیت ، همانند بسیاری از موقعیتهای دیگر ، در جریان عمومی و نتیجه مبارزه پرولتاریا ، از ترك مواضعی که قبلا بدانها رسیده بودند و از تسلیم بدون نبرد ، کمتر اهمیت داشت . چنان تصمیمی روحیه پرولتاریا را خرد میکرد و پیکار جوئی وی را تضعیف مینمود . مارکس ، در عین درك اهمیت استفاده از وسایل قانونی در دوران رکود سیاسی و تسلط قانون بورژوازی ، در سال ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸ پس از تصویب قانون ضد سوسیالیستی ، " لفاظی انقلابی" موست (Most) را بسختی محکوم ساخت . حمله او نسبت به اپورتونیسمی که برای مدتی بر حزب سوسیال دموکراسی رسمی غالب آمده بود ، که در مقابل قانون ضد سوسیالیستی از خود بفوریت و جدیت ، پایداری و روحیه انقلابی و آمادگی برای توسل به مبارزه‌ای غیر قانونی نشان نداد ، اگر سخت‌تر نبود ، همانقدر سخت بود .

(مکاتبات ـ جلد چهارم ـ صفحات ۳۹۷ ـ ٤۰٤ ـ ٤۱۸ ـ ٤۲۲ـ٤۲٤ همچنین نگاه کنید به نامه وی به سورگه) .

توضیح درباره کتابنامه

در ترجمه این اثر لنین ، کتابنامه وی بفارسی برگردانده نشده است. زیرا :

۱ ــ در کتابنامه لنین تمام آثار مارکس منعکس نیستند چون در پنجاه سال پیش همه آثار مارکس انگلس جمع آوری نشده بودند ؛

۲ ــ اینکه آن کتابنامه بیشتر متوجه خواننده روسی زبان است .

ما در اینجا مهمترین آثار مارکس و انگلس را ذکر خواهیم کرد و متاسفانه فاقد نخواهیم بود ترجمه های فارسی موجود آثار آنان را دقیقا مشخص سازیم بیشتر باین دلیل که آثار زیادی از آنان بفارسی برگردانده نشده اند و آنچه منتشر شده است بطور پراکنده و همواره بهترین ترجمه ممکن نبوده است . ما در زیر هر یك از آثار مارکس و انگلس را که بفارسی برگردانده شده است . با (ترجمه فارسی ....) مشخص خواهیم کرد و احیانا درباره آن توضیحی نیز خواهیم داد .

تذکر یك نکته در مورد کتابنامهٔ لنین از آثار پیروان سوسیالیسم علمی بسیار ضروری است ، و آن اینکه لنین تنها به ذکر آثار مارکس و انگلس وترجمه های موجود آن زمان بروسی اکتفا نمیکند ، بلکه از آثار مختلفی که درباره مارکس و مارکسیسم بزبانهای روسی ، آلمانی و غیره منتشر شده‌اند ، نیز یاد میکند و خواننده را بآنها رجوع میدهد ، و مهمتر اینکه نه تنها به آن آثاری که در تشریح انکشاف مارکسیسم نوشته شده اند ، بلکه حتی آن آثاریکه برد شمنی علنی یا با پرده‌پوشی (چه از طرف علمای بورژوازی و چه از رویزیونیستها در لباس دوستی ــ و چه وسیله آنارشیستها و نارودنیکها ــ عوامیون روس) در "رد" مارکسیسم یا تحلیل آن نوشته شده بودند .

این عمل لنین حائز اهمیت فراوان است و نشان دهنده شیوه آموزش او در دانش مارکسیسم است و نیز مبین اینستکه لنین ، یکی از بزرگترین مدافعین و انکشافدهندگان مارکسیسم ، نه فقط خواننده خود را قویا به خواندن و آموختن مارکسیسم ترغیب میکرد ، بلکه برای تعمیق دانش خواننده و پرهیز از هرگونه آموزش سرسری وی را به آثار دشمنان دکترین طبقه کارگر

رجوع میدهد تا خواننده از همان آغاز، با شیوه‌ای دیالکتیکی، با نظرات نمایندگان فکری استثمارگران آشنا باشند، تا مبادا خواننده دچار آموزش سطحی، احساسی و "نجویده" و "هضم نشده" شود و با نخستین نسیم مخالف چون ترکه نازک بهاری در مقابل دشمنان طبقه کارگر سر خم کند و پوزه بزمین بمالد.

ـ تفاوت بین فلسفه طبیعی دموقریتوس و فلسفه طبیعی اپیقور (تزرساله دکترا مارکس ۱۸۴۱)

ـ نقد بر فلسفه قانون هگل (۳ ـ ۱۸۴۲)

ـ یادداشتهای اقتصادی و فلسفی (۱۸۴۴)

ـ رسالات درباره فویرباخ (۱۸۴۵)

ـ ایدئولوژی آلمانی (مارکس و انگلس ۶ ـ ۱۸۴۵)

ـ بیان نامه کمونیست (مانیفست) (مارکس و انگلس ۱۸۴۸)

ـ مبارزه طبقاتی در فرانسه (۵۰ ـ ۱۸۴۸)

ـ سلسله مقالات درباره مسئله شرق (۶۲ ـ ۱۸۵۱)

ـ سهمی در نقد از اقتصاد سیاسی (۱۸۵۷)

ـ پیام افتتاحیه به انترناسیونال اول (۱۸۶۵)

ـ جنگ داخلی در فرانسه (۱۸۷۱)

ـ سرمایه ـ جلد نخست ـ تحلیلی‌ای انتقادی از تولید سرمایه‌داری ـ (۱۸۶۷)ـ

ـ سرمایه ـ جلد دوم ـ (بتنظیم انگلس ۱۸۸۵ ـ ۲ سال پس‌از مرگ مارکس)

ـ لودویك فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیك آلمان (انگلس ۱۸۸۸)

ـ سرمایه ـ جلد سوم (بتنظیم انگلس ـ ۱۸۹۴)

ـ تئوریهای مربوط به ارزش‌اضافی (مارکس بتنظیم کارل کائوتسکی ـ ۱۰ ـ ۱۹۰۵)

ـ مسئله یهود (۱۸۴۳)

ـ خانواده مقدس (۱۸۴۵)

. اوضاع و احوال طبقه کارگر در انگلستان (انگلس ــ ۱۸٤٥)
. فقر فلسفه (۱۸٤۷)
. جنگ دهقانی در آلمان (انگلس ۱۸٥۰)
. هیجدهم برومر لوئی بناپارت (۱۸٥۲)

نامه های مارکس به کوگلمان (۱۸۷۱)
. نقد بر برنامه گتا (۱۸۷٥) [ترجمه فارسی انتشارات مزدك ۲٦]
. سوسیالیسم علمی و تخیلی (انگلس ــ ۱۸۸۰) [ترجمه فارسی ،انتشارات]

بغیر از این آثار مشهور . مارکس و انگلس تالیفات و نوشته های بسیار بگر دارند که در مجموع نزدیك به چهل جلد قطور آنها تا بحال بآلمانی منتشر شده اند و انتشار صد جلدی آنها در آلمان دمکراتیك برنامه ریزی شده اند . بزبان انگلیسی انتشار کامل آنها آغاز شده است.

سه منبع و سه جزء مارکسیسم

آموزش مارکس ، در سراسر جهان متمدن ، کینه و خصومت علمای[1] بورژوازی (چه رسمی و چه لیبرال) را که بدان چون گونه‌ای " طریقت ضاله" مینگرند ، علیه خود برمیانگیزد . و جز اینهم نباید توقع داشت ، زیرا در جامعه‌ایکه براساس مبارزه طبقاتی استوار است ، علم "بیطرف" نمیتواند وجود داشته باشد .

تمام علمای رسمی و لیبرال ، بنحوی از انحاء از بردگی مزدوری دفاع میکنند ، در حالیکه مارکسیسم به جنگ بی امان علیه این بردگی برخاسته است. انتظار اینکه در جامعه بردگان ــ مزدوری علم بیطرف وجود داشته باشد همان قدر ساده لوحانه است که از کارخانه داران توقع داشته باشیم در این امر که آیا نباید از طریق تقلیل سود سرمایه بدستمزد کارگران افزود ، بیطرفی نشان دهند .

لیکن مطلب بدینجا پایان نمیپذیرد . تاریخ فلسفه و تاریخ علم الاجتماع بروشنی تام نشان میدهد که در مارکسیسم امری شبیه به فرقه گری (سکتاریسم) بمفهوم آموزشی خشک و جامد ، که دور از شاهراه انکشاف تمدن جهانی به وجود آمده باشد ، یافت نمیشود . برعکس ، نبوغ مارکس درست در همین است که به آن پرسشهائی پاسخ میگوید که پیشتازترین مغزهای بشری آنهارا طرح ساخته اند . آئین او بمثابه تداوم مستقیم و بلافصل آموزشی بزرگترین نمایندگان فلسفه ، علم اقتصاد و سوسیالیسم پدید میآید .

نیرومندی بی انتهای آئین مارکس در درستی آن است. این آئین جامع و هم آهنگ ، به انسان آن جهان بینی کاملی را میدهد که با هیچ نوعی از خرافات ، ارتجاع ، یا حمایت از سیستم بورژوازی سازگار نیست. این آئین وارث بالاستحقاق بهترین اندیشه هائی است که بشر در سده نوزدهم در فلسفه آلمان ، علم اقتصاد انگلستان و سوسیالیسم فرانسه پدید آورده است .

ما این سه منبع مارکسیسم را که همچنین سه جزء آن نیز هستند ، بطور

[1] در متن روسی وانگلیسی وفرانسه همواره لفظ "علم" بکاررفته ، ما در ترجمه "علما" بکار برده‌ایم زیرا در زبان فارسی مصطلح و روان تر است . [مترجم]

خلاصه مورد بحث قرار خواهیم داد .

۱

فلسفه مارکسیسم ماتریالیسم است .

در سراسر تاریخ جدید اروپا و بویژه در پایان سده هیجدهم در فرانسه که در آنجا مبارزه قاطعانه‌ای علیه هرگونه زباله ی قرون وسطائی ، علیه سرواژ ، چه در نهادها (انستیتوسیونها) و چه در افکار ، درگرفته بود ، ماتریالیسم خود را بمثابه تنها فلسفه پیگیر ، و سازگار با همه دست آوردهای علوم طبیعی ، و دشمن هرگونه خرافات و سالوسی و غیره باثبات رسانید.

لذا ، دشمنان دموکراسی همواره با تمام قوا کوشیده‌اند ماتریالیسم را رد کنند ، آنرا خدشه دار و بدنام سازند ، و خود از صور ایده‌الیسم فلسفی که همواره بنحوی از انحا" بدفاع و حمایت از مذهب ختم میشود ، هواداری نموده اند . مارکس و انگلس با مصمم‌ترین روش از ماتریالیسم فلسفی دفاع میکردند و بارها توضیح دادند که هرگونه انحراف از این اساس چه اشتباه ژرفی است . نظرات آنان با روشن ترین و بسیط ترین سبکی در آثار انگلس" لوودویك فویر باخ " و " آنتی دورینگ " که مانند " مانیفست کمونیست" کتاب دم دست هر کارگر از نظر طبقاتی آگاه است ، تشریح شده‌اند ؛ اما مارکس به ماتریالیسم سده هیجدهم بسنده نکرد ؛ او فلسفه را بسطح عالیتری انکشاف داد . او این فلسفه را با دستبردهای فلسفه کلاسیك آلمان بویژه سیستم هگل ، که بنوبه خود به ماتریالیسم فویر باخ منجر شده بود ، غنی بخشید .

دست آورد عمده عبارت بود از دیالکتیك ، یعنی آئین انکشاف در کامل ترین ، ژرفترین و جامعترین صورت اش ، یعنی آن آئین نسبیت دانش بشری که انعکاس انکشاف دائمی ماده را در اختیار ما میگذارد . آخرین کشفیات علوم طبیعی رادیوم ، الکترون ، ترانسموتاسیون (فراگردی) عناصر علیرغم آموزشهای فلاسفه بورژوا و بازگشت نوینشان به ایدالیسم منحط ،

تائید درخشانی است از ماتریالیسم دیالکتیک مارکس .

مارکس‌ماتریالیسم فلسفی را تعمیق داد و انکشاف بخشید و معرفت بشر طبیعت را تا آنجا بسط داد تا معرفت بر جامعه انسانی را نیز در بر گیرد . ماتریالیسم تاریخی وی دست‌آورد بزرگی در تفکر علمی بشمار میرود . هرج و مرج و خود سری که قبلا در زمینه نظرات مربوط به تاریخ و سیاست حاکم بود ، بطرز شگفت انگیزی جای خود را به یك تئوری علمی موزون و جامع سپرد ، که نشان میدهد که چگونه در اثر رشد نیروهای مولده از درون یك سیستم اجتماعی زندگی ، سیستم عالیتری انکشاف مییابد مثلا ، چگونه سرمایه‌داری از درون فئودالیسم پدید میآید .

درست همانگونه که معرفت انسانی بازتابی است از طبیعت (یعنی ، ماده انکشاف یابنده) که مستقل از او وجود دارد ، همانگونه نیز معرفت اجتماعی انسان (یعنی ، نظرات مختلف و آئینهای وی ـ فلسفی ـ مذهبی ـ سیاسی و غیره) بازتاب سیستم اقتصادی جامعه‌اند ؛ نهادهای سیاسی ، روبنای پایه اقتصادی را تشکیل میدهند . مثلا ما میبینیم که صور سیاسی گوناگون حکومتهای مدرن اروپا در خدمت تقویت سلطه بورژوازی بر پرولتاریا قرار دارند .

فلسفه مارکس‌ماتریالیسم فلسفی تکمیل شده است که سلاح زورمندی را به بشریت و بویژه به طبقه کارگر اهدا کرده است .

۲

مارکس پس از اینکه تشخیص داد که سیستم اقتصادی پایه‌ایست که روبنای سیاسی برآن بنا شده است ، قسمت اعظم توجه خود را به امر مطالعه این سیستم اقتصادی مبذول داشت . اثر اصلی مارکس ـ سرمایه ـ به مطالعه سیستم اقتصادی مدرن یعنی جامعه سرمایه‌داری تخصیص دارد ،

اقتصاد سیاسی کلاسیك ماقبل مارکس ، در انگلستان یعنی در پیشرفته ترین کشور سرمایه‌داری ، تحول یافت ، ادام سمیت و دیوید ریکارد و با تحقیقاتی که در سیستم اقتصادی کردند ، شالوده تئوری ارزش‌مبتنی بر کار راریختند . مارکس کار آنها را

ادامه داد . او این تئوری را مستدل ساخت و بطور پیگیری انکشاف داد. او نشان داد که ارزش هر کالائی از روی مقدار زمان کار اجتماعا لازمی که صرف تولید آن میگردد ، تعیین میشود .

آنجا که اقتصاد دانان بورژوا مناسبات بین اشیاء را (مبادله کالا در مقابل کالا) میدیدند ، مارکس مناسبات بین افراد را کشف نمود . مبادله ارتباط بین تولید کنندگان مختلف را از طریق بازار نشان میدهد . پول حکایت از این میکند که این ارتباط هرچه بیشتر نزدیك میشود و تمام زندگی اقتصادی تولید کنندگان منفرد را بطرز تفکیك ناپذیری متحد میسازد. سرمایه از انکشاف بیشتر این ارتباط حکایت میکند ؛ نیروی کار انسانی به کالا بدل میشود . کارگر مزدور نیروی کار خود را به صاحب زمین، کارخانه دار و صاحبان ابزار تولید میفروشد . کارگر بخشی از روز کار خود را بمصرف تامین هزینه خود و خانواده خود میرساند (مزد) و بخش دیگر را برایگان کار میکند و برای سرمایه دار ارزشی اضافی ایجاد میکند که منبع سود و ثروت طبقه سرمایه دار است . آئین مربوط به ارزش اضافی بنیان تئوری اقتصادی مارکس است .

سرمایه ایکه از نتیجه کار کارگر بوجود آمده است با ورشکست ساختن کارفرمایان خرده پا و ایجاد ارتش بیکاران ، کارگران را مغلوب میسازد . پیروزی تولید ــ بزرگ پایه در صنعت را در یك نظر میتوان مشاهده کرد ، لیکن همان پدیده را نیز میتوانیم در کشاورزی ملاحظه کنیم ؛ در اینجا نیز کشاورزی بزرگ پایه سرمایه داری تفوق مییابد . استعمال ماشین آلات کشاورزی افزایش مییابد و اقتصاد دهقانی که در تله سرمایه پولی میافتد ، در زیر بار سنگین تکنیك عقب مانده انحطاط مییابد و منقرض میشود . انقراض تولید خرده پا در کشاورزی اشکال مختلفی بخود میگیرد ولی این انقراض امری است انکار ناپذیر. سرمایه ، با انهدام تولید خرده پا ، بارآوری کار را افزایش میدهد و برای انحصار اتحادیه های سرمایه داران بزرگ موقعیت ایجاد میکند . تولید هرچه بیشتر اجتماعی میگردد ــ صدها هزار و میلیونها کارگر در یك ارگانیسم (دستگاه) اقتصادی بهم پیوند میخورند ــ لیکن محصول این

کار دستجمعی را مشتی سرمایه‌دار بخود اختصاص‌میدهند . هرج و مرج در تولید ، بحران ، تلاش دیوانه وار برای تحصیل بازار و ناامنی در تأمین حیات توده‌های مردم تشدید میگردد .

سیستم سرمایه‌داری با افزایش‌وابستگی کارگران به سرمایه نیروی عظیمی را بوجود میآورد . مارکس انکشاف سرمایه‌داری را از شکل نطفه‌ای اقتصاد کالائی ، از مبادله ساده تا عالیترین اشکال آن ، یعنی تولید بزرگ پایه مورد پژوهش قرار داد ، و تجربیات همه کشورهای سرمایه‌داری ، چه بسابقه و چه تازه پا ، همه ساله درستی آئین مارکس‌را آشکارا به تعداد روز افزونی از کارگران ثابت مینماید . سرمایه‌داری در سراسر جهان پیروزگشته است ولی این ظفرمندی تنها پیش‌درآمدی است برای پیروزی کار برسرمایه

۳

هنگامیکه فئودالیسم واژگون گشت و جامعه [آزاد] سرمایه‌داری در پهنه جهان ظاهر شد ، یکباره آشکار گردید که این آزادی بمعنی سیستم جدیدی برای ستم و استثمار مردم زحمتکش‌است . بید رنگ آئینهای سوسیالیستی گوناگونی بمثابه بازتاب این سیستم و اعتراض‌علیه آن پدید آمدند . لیکن سوسیالیسم اولیه سوسیالیسم تخیلی بود . این گونه سوسیالیسم از سرمایه‌داری انتقاد مینمود ، آنرا محکوم میکرد و بدان لعنت‌میفرستاد ، فنای آنرا آرزو میکرد ، نظم بهتری را در خیال میپروراند ، و میکوشید ثروتمندان را نسبت باینکه استثمار امری دور از اخلاق است ، متقاعد سازد . امّا سوسیالیسم تخیلی قادر نبود راه حل واقعی را در پیش‌پا بگذارد . این سوسیالیسم تخیلی نه میتوانست ماهیت واقعی بردگی ـ مزدوری را تحت سرمایه‌داری بیان دارد ، و نه میتوانست قوانین انکشاف سرمایه‌داری را کشف کند ، و نه قادر بود نشان دهد چه نیروی اجتماعی است که توانائی دارد به آفریننده‌ای جامعه نوین بدل گردد .

درعین حال ، انقلابهای طوفانی در سراسر اروپا و بویژه در فرانسه که همه جا با انقراض‌فئودالیسم همراه بود ، هرچه واضح تر مبارزات

طبقات را بمثابه اساس و نیروی پیشبرنده ی همه انکشافات آشکار ساخت .
هیچ یك از پیروزی ها در زمینه آزادیهای سیاسی بر طبقه فئودال بدون مقاومت حیاتی ـ مماتی بدست نیامده است. هیچ کشور سرمایه‌داری نبوده است که بدون مبارزه حیاتی ـ مماتی بین طبقات مختلف جامعه سرمایه داری ، بر اساس کم و بیش آزاد و دموکراتیك بوجود آمده باشد .

نبوغ مارکس در این است که او نخستین کسی بود که توانست از این امر درسی را که تاریخ میآموزد نتیجه بگیرد و این درس را پیگیرانه بکار بندد . این نتیجه ، آئین مربوط به مبارزه طبقاتی است .

مردم همیشه قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی بوده‌اند و مادامیکه نیاموزند که باید در پس هریك از جملات ، اظهارات و مواعید اخلاقی ، مذهبی ، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند ، همچنان قربانی خواهند شد .

قهرمانان اصلاح طلبی و پیشرفتهای خرده پا ، مادامیکه تشخیص ندهند که هر نهاد کهن ، هرچند فرتوت و وحشی بنظر برسد ، بوسیله نیروی برخی از طبقات حاکم حفظ خواهد شد ، همواره بدست هواداران نظم کهن تحمیق خواهند گردید. و برای درهم کوفتن مقاومت این طبقات تنها یك راه وجود دارد ؛ باید در همان جامعه‌ایکه در آن قرار داریم آن نیروهائی را پیدا نمود و برای مبارزه تربیت کرد و سازمان داد که میتوانند ـ و موافق موقعیت اجتماعیشان باید قدرتی را تشکیل بدهند که قادر باشند کهن را از جا برکند و نو را جانشین آن سازد.

تنها ماتریالیسم فلسفی مارکس است که راه خروج از بردگی معنوی را که تمام طبقات ستمدیده تاکنون بدان مبتلا بوده‌اند ، به پرولتاریا نشان داده است . تنها تئوری اقتصادی مارکس است که موقعیت واقعی پرولتاریا را در سیستم عمومی سرمایه‌داری تشریح کرده است .

در سراسر جهان از آمریکا تا ژاپن و از سوئد تا افریقای جنوبی ، سازمانهای مستقل پرولتاریا در افزایش‌اند. پرولتاریا در جریان مبارزه طبقاتی

خود ، پرورش‌مییابد و آگاه میگردد ؛ خود را از شر موهومات بورژوازی رها میسازد بیش‌از پیش‌صفوف خود را مستحکم میسازد و میآموزد که چگونه درجه موقعیت خود را بسنجد ، نیروهای خود را آبدیده میکند و بطور مقاومت ناپذیری رشد مینماید .

فرجام تاریخی آئین کارل مارکس

مطلب عمده در آئین کارل مارکس در این است که نقش تاریخی پرولتاریا را بمثابه سازنده جامعه سوسیالیستی برجسته میسازد . آیا از زمانی که مارکس این آئین را تدوین نمود ، جریان حوادث در سراسر جهان آن را تائید کرده است ؟

مارکس این آئین را برای نخستین بار در سال ۱۸٤٤ عنوان ساخت . " مانیفست کمونیست " مارکس و انگلس که در سال ۱۸٤۸ منتشر شده ، بیان کامل و (سیستماتیك) منظمی از این آئین بدست داد ، بیانی که تا امروز بهتر از آن دیده نشده است . از آن زمان تا کنون ، تاریخ جهان به سه دوره تقسیم شده است :

۱ ــ از انقلاب ۱۸٤۸ تا کمون پاریس (۱۸۷۱)

۲ ــ از کمون پاریس تا انقلاب روسیه (۱۹۰۵)

۳ ــ از انقلاب روسیه به بعد

اکنون ببینیم در هریك از این ادوار فرجام آئین مارکس چه بوده است .

در آغاز دوره نخست ، آئین مارکس بهیچ وجه غلبه ای ندارد . این آئین تنها یکی از گرایشها و گروههای عدیده سوسیالیستی را تشکیل میداد . انواع سوسیالیسمی که غلبه داشتند بطور عمده با نارودنیسم (پولیسم یا عوامیت) ما خویشاوندی داشتند ــ پی نبردن بپایه مادی حرکت تاریخی ، ناتوانی در مشخص ساختن نفس و اهمیت هر یك از طبقات در جامعه سرمایه داری ، و استثمار ماهیت بورژوائی اصلاحات دموکراتیك در پس عبارات تیمه سوسیالیستی درباره ی " مردم " ، " عدالت " ، " حق " وغیره .

انقلاب ۱۸٤۸ به این اشکال پرهیاهو ، رنگارنگ و ظاهر آراسته سوسیالیسم ماقبل مارکس ضربه مرگباری کوفت . در تمام کشورها ، انقلاب طبقات مختلف جامعه را در حال عمل نشان میدهد . کشتار کارگران بدست بورژوازی جمهوریخواه در روزهای ژوئن ۱۸٤۸ در پاریس ، بطور قطع نشان دادند تنها پرولتاریا ماهیتا سوسیالیست است . بورژوازی لیبرال عدها بار بیش از هرارتجاع دیگری از استقلال این طبقه میهراسد . لیبرالهای

زبون در مقابل ارتجاع پوزه بخاك مالیدند . دهقانان با لغو بقایای نظم فئودالی خشنود شدند و به جرگه هواداران نظم [بورژوازی] پیوستند ؛ تنها گاهگاهی بین دموکراسی کارگری و لیبرالیسم بورژوازی مردد میگشتند .

کلیه آئینهای سوسیالیستی غیر طبقاتی و سیاست غیر طبقاتی سخن صرفا پوچ از آب در میایند .

کمون پاریس(۱۸۷۱) این انکشاف تغییرات بدست بورژوازی را تکمیل میکند؛ استحکام جمهوری ، یعنی آن شکل سازماندهی سیاسی که در آن مناسبات طبقاتی به عریان ترین صورت ظاهر شوند ، تنها مدیون دلاوریهای پرولتاریا است و در تمام دیگر کشورهای اروپائی ، انکشاف بغرنج تر و نا کاملتری به همان نتیجه ، یعنی جامعه بورژوازی که شکل معینی بخود گرفته بود ، منجر میگردد . نزدیك به پایان دوره اول (۱۸۴۸ ـ ۷۱) که دوران طوفانها و انقلاب است،سوسیالیسم ماقبل مارکس مرده است.احزاب پرولتاریائی قدم بعرصه وجود میگذارند : انترناسونال اول (۱۸۶۴ ـ ۷۲) و حزب سوسال دمکرات آلمان .

۲

تمایز دوره‌ی دوم (۱۹۰۴ ـ ۱۸۷۲) از دوره اول در ماهیت " مسالمت آمیز " آن و فقدان انقلاب در آنست.در باختر ، عصر انقلابهای بورژوازی بپایان رسیده است . خاور زمین هنوز بدان قدم نگذاشته است . باختر بمرحله تدارك " مسالمت آمیز " تغییرات آتی گام میگذارد . احزاب سوسیالیستی که در پایه سوسیالیستی هستند ، همه جا تأسیس‌میشوند ، و طرز استفاده از پارلمانتاریسم بورژوازی ، طرز ایجاد مطبوعات روزانهٔ موسسات تربیتی ، اتحادیه های کارگری و شرکتهای تعاونی خود را میآموزند. آئین مارکس‌پیروزی کامل بدست میآورد و گسترش‌آغاز میکند .

جریان انتخاب و گردآوری نیروهای پرولتاریا و آماده ساختن آن برای نبرد در پیش ، آهسته ولی مداوم پیش‌میرود .

دیالکتیك تاریخ آن چنان است که پیروزی تئوریك مارکسیسم دشمنان وی را وادار میسازد که خود را در پوشش مارکسیستی پنهان سازند . لیبرالیسم

میان ــ پوسیده میکوشد از طریق فرصت طلبی سوسیالیستی تجدید حیات کند . آنان دوره تدارک نیروها برای نبردهای عظیم را بمعنی چشم پوشی از این مبارزات تعبیر میکنند . آنان بهبود وضعیت بردگان برای مبارزه بر علیه بردگی ــ مزدور را باین معنی تعبیر میکنند که بردگان حق آزادی خود را به پول سیاهی فروخته‌اند .

با جبن و ترس " صلح اجتماعی " (یعنی صلح با برده‌داران) ، چشم پوشی از مبارزه طبقاتی و غیره را تبلیغ میکنند . آنان در میان اعضاء سوسیالیست پارلمان ، و تنوع کارمندان جنبش طبقه کارگر و روشنفکران " هوا خواه " ، تعداد کثیری طرفدار داشتند .

۳

ولیکن ، هنوز فرصت طلبان ، وقت آنرا نیافته بودند که درباره " صلح اجتماعی " و عدم ضرورت طوفان تحت لوای دموکراسی باندازه‌ی کافی مدح و ثنا بگویند که منبع جدیدی از بزرگترین طوفانهای جهانی در آسیا گشوده شد . انقلاب روسیه انقلابهای ترکیه ، ایران و چین را بدنبال میآورد . ما اکنون در دوران این طوفانها و "عواقب" آنها در اروپا ، زندگی میکنیم .

سرنوشت جمهوری کبیر چین ، که کفتارهای " متمدن " گوناگون علیه آن دندان تیز کرده‌اند ، هرچه باشد ، هیچ قدرتی در روی این زمین نیست که بتواند سرواژ کهن را در آسیا از نو مستقر سازد و دموکراسی دلاورانه توده‌ها را در کشورهای آسیائی و نیمه آسیائی معدوم سازد . برخی کسان که به شرایط آماده ساختن و انکشاف دادن مبارزه توده‌ای توجه نداشتند ، در اثر تعویق طولانی در مبارزه قطعی علیه سرمایه‌داری در اروپا ، به یاس و آنارشیسم کشیده شدند . ما اکنون میتوانیم ببینیم که این نا امیدی آنارشیستی چقدر کوته بینانه و بزدلانه بوده است . این واقعیت که آسیا با جمعیت هشتصد میلیونی اش ، برای همان آمال اروپائی بمبارزه کشانده شده است، می بایست بما قوت دل ببخشد و نه ناامیدی. انقلابهای آسیا بار دیگر همان سست عنصری و دنائت لیبرالیسم ، همان اهمیت استثنائی استقلال توده های دموکراتیک و تمایز برجسته بین پرولتاریا و انواع بورژوازی را بما نشان داد. پس

از تجربه آسیا و اروپا اگر کسی دیگر از سیاست غیر طبقاتی و سوسیالیسم غیر طبقاتی سخن گوید ، باید او را در قفس نهاد و در کنار کانکاروی استرالیا یا چیزی شبیه به آن ، بمعرض نمایش گذاشت .

از پی آسیا ، اروپا نیز شروع به جنبیدن نموده است ، منتها نه به سبک آسیائی . دوره‌ی " مسالمت آمیز " سالهای (۱۹۰٤ ـ ۱۸۷۲) برای همیشه و بدون بازگشت سپری شده است .

هزینه سرسام آور زندگی و استبداد تراستها موجبات تشدید بیسابقه‌ی مبارزات اقتصادی را فراهم میاورند ، که حتی کارگران بریتانیارا که بیش از همه وسیله لیبرالیسم بفساد گرائیده‌اند ، بحرکت درآورده‌است . هم اکنون ما شاهد نضج بحرانی سیاسی در " سخت جان " ترین کشور بورژوا ـ یونکرها یعنی آلمان هستیم . سیاست تسلیحاتی جنون آمیز و سیاست امپریالیستی اروپا را به چنان " صلح اجتماعی " بدل میسازد که بیشتر به بشکه‌ی باروت شباهت دارد . درعین حال انقراض همه‌ی احزاب بورژوائی و بلوغ پرولتری به طور مداوم ادامه دارد .

از پیدایش مارکسیسم تاکنون هریك از سه دوران تاریخ جهان ، مارکسیسم را تائید نموده و بدان ظفرمندیهای جدیدی اهدا کرده است . اما در دوران تاریخی که در پیش است پیروزیهای بازهم بزرگتری در انتظار مارکسیسم ، این آئین پرولتاریا ، است .

فـــرید ریـــش انـــگلـــس

چه مشعل فروزانی از خـــــرد خامـــوش‌شـــد ،
چه قلبـــی از تپش‌باز ایستـــاد !

روز ۵ اوت سال ۱۸۹۵ به تقویم جدید (۲۱ ژوئیه به تقویم قدیـــم) فرید ریش‌انگلس در لندن دیده از جهان فروبست . انگلس پس از دوســـت خود کارل مارکس (که در سال ۱۸۸۳ وفات یافته بود) برجسته‌ترین دانشمند و آموزگار پرولتاریای معاصر سراسر جهان متمدن بود . از هنگامی که سرنوشت کارل مارکس و فرید ریش‌انگلس را بیکدیگر مربوط ساخت فعالیت حیاتی هردو دوست به امر مشترك آنان بدل گشت . بدین سبب برای پی بردن به خدمات فرید ریش‌انگلس در قبال پرولتاریا باید اهمیت آموزش و فعالیت مارکس‌را در زمینه پیشبرد جنبش‌کارگری معاصر بروشنی درك کرد . مارکس و انگلـــــس نخستین کسانی بودند که نشان دادند طبقه کارگر و خواستهایش‌آفریـــده اجتناب‌ناپذیر نظام اقتصادی معاصر است ، بدین معنی که این نظام بـــه همراه بورژوازی ناگزیر پرولتاریا را پدید میآورد و متشکل میسازد و در چنین شرایطی رهائی جامعه بشری از بند مصائبی که اکنون آن را رنج میدهد به نیروی پیکار طبقاتی پرولتاریا ی متشکل تحقق میپذیرد ، نه با تلاشهـــــای نیکخواهانه‌افراد نجیب و شریف . مارکس و انگلس در آثار علمی خود برای

این مقاله را لنین در پائیز سال ۱۸۹۵ درشماره ۱ـ۲ مجله " رابوتنیك " ارگان "اتحاد سوسیال دموکراتهای روس" که پس‌ازماه‌مه ۱۸۹۶ انتشارنیافت، بچاپ رساند . بیتی که لنین در سرلوحه قرار داده است از قطعه شعـــری است که نکراسف تحت‌عنوان "یادی از دوبرولوبوف" سروده است . [مترجم]

... بار توضیح دادند که سوسیالیسم ساخته فکر پندار بافان نیست ... هدف نهائی و زه آورنیروی انکشاف نیروهای مولده جامعه معاصر است . ... تاریخ مکتوب تا این زمان تاریخ مبارزه طبقاتی و تعویض تسلط و پیروزی ... یک گروه از طبقات یعنی مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی پر هرج و مرج ... سرود ، همین جریان ادامه خواهد یافت . منافع پرولتاریا بر انداختن ... این ها را ایجاب میکند و بهمین جهت مبارزه طبقاتی آگاهانه کارگران ... باید باین سمت سوق داده شود . و اما هر مبارزه طبقاتی ـ مبارزه ... است .

این نظریات مارکس و انگلس را اکنون تمام پرولتاریای مبارزه راه آزادی ... فهمیده است ولی در سالهای چهلم که دوست شرک خود را در مطبوعات ... سوسیالیستی و جنبشهای اجتماعی زمان خویش آغاز کرده بودند این نظریات ... تازگی داشت . در آنزمان بسیاری افراد هوشمند یا کودن ، پاکدامن ... یا ناپاک بودند که در عین مبارزه در راه آزادی سیاسی و علیه شاهان و پلیس ... فاشیشان به تناقض منافع میان بورژوازی و پرولتاریا پی نمیبردند . این افراد ... فکر آنرا هم بخاطر خود خطور نمیدادند که کارگران بمثابه یک نیروی ... اجتماعی مستقل مبارزه میکنند . از سوی دیگر بسیاری از پندار بافان نابغه‌ای ... وجود داشتند که تصور میکردند که همینقدر کافیست که زمامداران و طبقات ... حاکمه به غیرعادلانه بودن نظام اجتماعی موجود متقاعد شوند تا صلح و ... آشتی همگانی بآسانی در جهان مستقر گردد . آنان میپنداشتند که استقرار ... سوسیالیسم بدون مبارزه میسر است . سرانجام باید گفت که تقریبا تمام ... سوسیالیستهای آنزمان و بطور کلی دوستان طبقه کارگر پرولتاریا را غده ... سرطانی تلقی میکردند و با وحشت نگران آن بودند که چگونه با رشد صنعت ... این غده چرکین هم رشد میکند . بدین جهت همه آنان در فکر یافتن راهی ... بودند که بتوانند رشد صنعت و پرولتاریا و بعبارت دیگر " چرخ تاریخ " را ... بعقب متوقف سازند . مارکس و انگلس برخلاف وحشت همگان از رشد پرولتاریا ، ... تمام امید خود را به رشد وقفه ناپذیر پرولتاریا بستند . هر اندازه که عده ... و اعتصابها بیشتر باشد ، نیروی آنان بمثابه یک طبقه انقلابی بیشتر و راه رسیدن

به سوسیالیسم نزدیکتر و امکان استقرا آن افزونتر میگردد . خدمات مارکس و انگلس را در قبال طبقه کارگر میتوان در قالب چند کلمه بیان کرد : آنها به طبقه کارگر خویشتن شناسی و خودآگاهی آموختند و علم را جایگزین پندارها ساختند .

باینجهت هر کارگری باید با نام و زندگی انگلس آشنا باشد و بهمین جهت نیز ما باید در مجله خود که هدف آن مانند تمام انتشارات ما ایجاد خودآگاهی طبقاتی در کارگران روس است شرح کوتاهی از زندگی فرید ریش انگلس یکی از دو آموزگار کبیر پرولتاریای معاصر بیان میداریم .

انگلس در سال ۱۸۲۰ ، در شهر بارمن یکی از شهرهای استان رن واقع در قلمرو پادشاهی پروسیه متولد شد . پدرش کارخانه دار بود . انگلس در سال ۱۸۳۸ به علل خانوادگی مجبور شد بدون پایان دبیرستان بعنوان مباشر در یکی از تجارتخانه‌های شهر بارمن بکار پردازد . اشتغال به کار بازرگانی مانع آن نبود که انگلس به تکمیل معلومات علمی و سیاسی خود ادامه دهد . او از همان دوران دانش‌آموزی در دبیرستان نسبت به سلطنت مستبده و خودسری منصبداران نفرت پیدا کرد . مطالعات فلسفی اورا از این حدود فراتر برد . در آن هنگام آموزش هگل در فلسفه آلمان تسلط داشت و انگلس پیرو هگل شد . هگل خود ستایشگر حکومت مستبد پروسی بود و در مقام استاد دانشگاه برلین باین حکومت خدمت میکرد ، ولی آموزش هگل انقلابی بود . ایمان هگل به عقل انسانی و بحقوق آن و حکم اساسی فلسفه هگل مبنی بر اینکه گیتی دستخوش دگرگونی وانکشافی است ناپذیر است ، آن شاگردان فیلسوف برلنی را که نمیخواستند با واقعیت سازگار شوند باین اندیشه واقف میساخت که مبارزه با واقعیت ، مبارزه با کژی و نادرستی حاضر و شر حاکم از قانون جهانی انکشاف جاوید ریشه میگیرد . اگر راست است که در گردش گیتی همه چیز در حال جنبش وانکشاف است و اگر راست است که نهادهای اجتماعی یکی جایگزین دیگری میگردد ، پس چرا سلطنت مستبده پادشاه پروسیه یا تزار روسیه و ثروت اندوزی اقلیتی ناچیز از قبل اکثریتی عظیم و تسلط بورژوازی بر مردم باید ابدالدهر باشد ؟ فلسفه هگل ازانکشاف روح و عقل سخن میگفت و

بنابراین ایدآلیستی بود . این فلسفه انکشاف طبیعت و انسان و مناسبات انسانی و اجتماعی را از انکشاف روح ناشی میدانست . مارکس و انگلس ضمن حفظ اندیشه هگل در اثبات فرآیند جاوید انکشاف بینش ایدآلیستی او را که بر پیشداوری ذهن استوار است بدور انداختند[1] . آنها بزندگی روی آوردند و دیدند که انکشاف طبیعت از انکشاف روح ناشی نمیشود بلکه برعکس روح را باید از طبیعت و ماده . . . ناشی دانست . مارکس و انگلس برخلاف هگل و سایر هگلیون ، ماتریالیست بودند . آنها با نگرش ما تریالیستی به جهان و جامعه بشری دیدند که هم تمام پدیده‌های طبیعت بر بنیاد علل مادی استوار است و هم انکشاف جامعه بشری بانکشاف نیروهای مادی و تولیدی مقید و مشروط است . مناسباتی که افراد در روند تولید اشیاء لازم برای رفع نیازمندیهای انسانی ، بایکدیگر پیدا میکنند به چگونگی انکشاف نیروهای مولده بستگی دارد و تمام پدیده‌های زندگی اجتماعی ، مجاهدات انسانی ، اندیشه‌ها و قوانین معلول وجود همین مناسباتند . انکشاف نیروهای مولده مناسبات اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی را پدید میآورد ولی اکنون ما میبینیم که چگونه همین انکشاف نیروهای مولده موجب سلب مالکیت از اکثریت میگردد و آنرا در دست اقلیتی ناچیز متمرکز میسازد . این انکشاف مالکیت ، یعنی بنیاد نظام اجتماعی معاصر را بر میاندازد و خود بسوی همان هدفی میشتابد که سوسیالیستها در برابر خود نهاده‌اند . سوسیالیستها فقط باید بدانند که کدام نیروی اجتماعی بحکم چگونگی وضع خود در جامعه معاصر در تحقق سوسیالیسم ذینفع است و آنگاه این نیرو را بمنافع و هدف تاریخی اش آگاه گردانند . چنین نیروئی پرولتاریاست که انگلس در سال ۱۸۴۲ در انگلستان و در مرکز صنایع انگلستان ، یعنی منچستر ، با آن آشنا شد . او در آن زمان برای کار در تجارت خانه‌ای که پدرش یکی از شرکای آن بود ، به منچستر رفته بود . کار انگلس تنها نشستن در دفتر کارخانه نبود بلکه به کوی های کثیفی که کارگران در آن میزیستند رفت و آمد میکرد و فقر و ادبار آنانرا بچشم میدید . ولی او بمشاهدات شخصی خود اکتفا نمیکرد بلکه تمام آنچه را که پیش از او درباره وضع طبقه کارگر انگلستان نوشته شده بود میخواند و تمام اسناد رسمی را که امکان

دسترسی بآنها وجود داشت ، بدقت مطالعه میکرد . حاصل این مطالعات و مشاهدات تالیف کتاب " وضع طبقه کارگر در انگلستان" بود که در سال ۱۸٤٥ انتشار یافت . ما در بالا باین نکته اشاره کردیم که خدمت عمده انگلس با تالیف کتاب " وضع طبقه کارگر در انگلستان " چه بود . پیش از انگلس نیز عده بسیار زیادی رنجهای پرولتاریا را تشریح میکردند و ضرورت یاری به پرولتاریا را خاطر نشان میساختند . ولی انگلس نخستین کسی بود که اعلام داشت پرولتاریا تنها طبقه رنجبر نیست ، بلکه وضع اقتصادی فضیحت باری که پرولتاریا در آن بسر میبرد او را پیوسته با نیروئی مقاومت ناپذیر به پیش میراند و به مبارزه در راه رهائی خویش وامیدارد و در جریان آن پرولتاریای مبارز خود بیاری خویش برمیخیزد . وضع سیاسی طبقه کارگر ، کارگران را باین نکته واقف میسازد که در خارج از سوسیالیسم راه چاره‌ای برای آنان وجود ندارد. از سوی دیگر سوسیالیسم تنها زمانی به نیرو بدل میگردد که آماج مبارزه سیاسی طبقه کارگر قرار گیرد . چنین است اندیشه‌های اساسی کتاب انگلس درباره وضع طبقه کارگر در انگلستان ، که اکنون تمام پرولتاریای متفکر و مبارز آنها را فراگرفته است ولی در آنزمان تازگی داشت . این اندیشه ها در کتاب که بسبکی جالب و با تجسم مناظر بسیار موثق و تکان دهنده‌ای از مصائب پرولتاریای انگلستان نگاشته شده ، تشریح گردیده است . کتاب ادعانامه موحشی بود علیه سرمایه‌داری بورژوازی . تاثیر آن بسیار عظیم بود .

این کتاب انگلس همه جا بعنوان بهترین تصویر وضع پرولتاریای انگلستان مورد استناد قرار گرفت . در واقع نیز نه پیش از سال ۱۸٤٥ و نه پس از آن هیچکس بدبختی های طبقه کارگر را باین روشنی و اینچنین واقعی تشریح نکرده است .

انگلس پس از ورود به انگلستان سوسیالیست شد . در منچستر با رهبران جنبش کارگری آنزمان انگلستان ارتباط برقرار کرد و به نوشتن مقالات در نشریات سوسیالیستی انگلستان پرداخت . در سال ۱۸٤٤ ، هنگام بازگشت به آلمان سر راه ، در پاریس با مارکس که پیش از آن با او مکاتبه آغاز کرده بود ، آشنا شد . مارکس نیز در پاریس تحت تاثیر سوسیالیستهای فرانسه و زندگی

فرانسه سوسیالیست شده بود . آن دو دوست در آنجا باتفاق کتاب "خانواده مقدس یا نقد نقاد انه" را نوشتند . در این کتاب که یک سال پیش از کتاب" وضع طبقه کارگر در انگلستان "انتشار یافت و قسمت بیشتر آنرا مارکس نوشته بود پایه‌های آن سوسیالیسم انقلابی ماتریالیستی که اندیشه‌های عمده آنرا ما در بالا بیان داشتیم ، گذاشته شد . " خانواده مقدس" عنوانی است که بر سبیل شوخی به جمعی از فلاسفه یعنی برادران بائر و پیروان آنان اطلاق میکردند . این حضرات انتقادی را موعظه میکردند که مافوق هرگونه واقعیت ، مافوق احزاب و سیاست قرار دارد ، هرگونه فعالیت پراتیک را نفی میکنند و فقط نظاره گر "نقاد" جهان پیرامون و روی دادهای آنست . حضرات بائر ها درباره پرولتاریا از بالا قضاوت میکردند و آنرا توده غیر نقاد مینامیدند . مارکس و انگلس علیه این مشی مهمل و مضر به مبارزه قاطع برخاستند . آنها برای دفاع از شخصیت واقعی انسانی یعنی کارگر که طبقات حاکمه وحکومت حقوقش را پایمال میکنند نظاره گری را مردود میشمردند و مبارزه در راه ایجاد جامعه‌ای با نظام بهتر را خواستار بودند . بدیهی است که آنها پرولتاریا را همان نیروئی میدانستند که توان چنین مبارزه‌ای را دارد و نفع خویش را در این مبارزه میداند . انگلس پیش از کتاب " خانواده مقدس" در "مجله آلمانی ـ فرانسوی" که تحت سردبیری مارکس و روگه بود بانتشار " رساله‌های انتقادی درباره اقتصاد سیاسی " پرداخته بود و در آن پدیده‌های اساسی نظام اقتصادی موجود را از نظرگاه سوسیالیسم تحلیل میکرد و این پدیده‌ها را نتایج ناگزیر تسلط مالکیت خصوصی میدانست. معاشرت مارکس با انگلس بی شك موجب شد که مارکس به بررسی اقتصاد سیاسی یعنی همان علمی که او با آثار خود دگرگونی بنیادی در آن پدید آورد ، بپردازد .

انگلس سالهای ۱۸٤٥ ـ ۱۸٤۷ را در بروکسل و پاریس گذراند و اشتغالات علمی خود را با فعالیت علمی در میان کارگران آلمان مقیم بروکسل پاریس در آمیخت. در همانجا انگلس و مارکس با " اتحاد به کمونیستها " که سازمان مخفی آلمانی بود ارتباط برقرار کردند . اتحاد یه به آنها ماموریت

د اد مبانی اساسی سوسیالیسمی را که خود طرح ریخته بودند ، بیان دارند . بدینسان اثر نامی " مانیفست حزب کمونیست " که در سال ۱۸٤۸ بچاپ رسید پدید آمد . این کتاب کوچك باندازه چند بین جلد کتاب مطالب دارد : حیات و جنبش تمام پرولتاریای متشکل و مبارز جهان متمدن تا کنون از روح این کتاب فیض میگردد .

انقلاب سال ۱۸٤۸ که نخست در فرانسه آغاز شد وسپس کشورهای دیگر اروپای غربی را نیز در بر گرفت مارکس و انگلس را به میهن بازگرداند . آنان در آنجا در استان " پروسیه منطقه رن " و در راس روزنامه‌ی " نویه رایینیشه تسایتونگ " که در کلن انتشار میبافت قرار گرفتند. هر دو دوست روح و روان تمام جنبش انقلابی " پروسیه منطقه رن " بودند و با تمام قوا از منافع خلق و مصالح آزادی در قبال نیروهای ارتجاعی دفاع میکردند . بطوریکه میدانیم نیروهای ارتجاعی فائق آمدند . " روزنامه رن جدید " توقیف شد و مارکس که هنگام زندگی در مهاجرت از حق تابعیت پروسیه محروم شده بود از کشور تبعید گردید و انگلس در قیام مسلحانه توده‌ای شرکت کرد و در سه نبرد برای آزادی جنگید و پس از شکست قیام کنندگان از راه سوئیس به لندن گریخت .

مارکس نیز در آنجا سکنی گزید . کمی بعد انگلس بار دیگر به کار مباشرت پرداخت و سپس شریك همان تجارتخانه شهر منچستر شد که در سال های چهل در آن خدمت میکرد . او تا سال ۱۸۷۰ در منچستر بود و مارکس در لندن بسر میبرد ولی این جدائی مانع آن نبود که میان آنان نزدیکترین پیوند معنوی برقرار باشد . آنها تقریبا هر روز با هم در مکاتبه بودند . دوستان در این مکاتبات با یکدیگر تبادل نظر و مبادله معلومات میکردند و به طرحریزی مشترك سوسیالیسم علمی ادامه میدادند . در سال ۱۸۷۰ انگلس به لندن انتقال یافت و تا سال ۱۸۸۳ که مارکس در گذشت زندگی معنوی مشترك آنان سرشار از کار خستگی ناپذیر ادامه داشت . حاصل این کار از مارکس کتاب " سرمایه " بزرگترین اثر اقتصاد سیاسی عصر ما و از انگلس یك سلسله تالیفات بزرگ و کوچك بود . مارکس به تحلیل پدیده‌های بغرنج

اقتصاد سرمایه‌داری میپرداخت و انگلس در آثار خود که سبکی بسیار روان و و غالبا جنبه پولمیك دارد ، عام ترین مسائل علمی و پدیده‌های گوناگون دوران گذشته و حال را بر پایه درك ماتریالیستی تاریخ و با تکیه بر تئوری اقتصادی مارکس تشریح میکرد . از میان این آثار انگلس آثار زیر را نام میبریم :

اثر پولمیك علیه دورینگ (در این کتاب مسائل بی نهایت مهمی در رشته های فلسفه ، علوم طبیعی و علوم اجتماعی تحلیل شده است) ، سرچشمه خانواده ، مالکیت و حکومت ، لودویك فویر باخ ، مقاله‌ای درباره سیاست خارجی دولت روسیه ، مقالات بسیار جالب درباره مسئله مسکن و سر انجام دو مقاله کوچك ولی بسیار ارزنده درباره انکشاف اقتصادی روسیه

مارکس در گذشت بی آنکه موفق شود اثر سترگ خود را درباره " سرمایه " بسرانجام کامل آن برساند . ولی دستنویس اولیه آن آماده بود . آنگاه انگلس پس از مرگ دوست بکار سنگین آماده کردن و منتشر ساختن جلد های دوم و سوم " سرمایه " پرداخت . در سال ۱۸۸۵ جلد دوم و در سال ۱۸۹٤ جلد سوم آنرا انتشار داد (جلد چهارم [سه جلد تئوریهای ارزش اضافی] را نتوانست برای چاپ آماده سازد) . تدارك و انتشار این دو جلد کار بسیار زیادی لازم داشت . آدلر سوسیال دموکرات اتریشی بدرستی خاطر نشان میکند که انگلس با انتشار جلد های دوم و سوم " سرمایه " برای دوست نابغه‌اش مجسمه با عظمتی بپا داشت که نام خود ش نیز بی آنکه خود خواسته باشد با خطوط ناستردنی بر آن نقش بست . واقعا هم این دو جلد " سرمایه " کار مشترك هر دو نفر مارکس و انگلس است . در روایات کهن انواع نمونه های مهیج از دوستی نقل میشود . پرولتاریای اروپا میتواند بگوید که علم او را دو دانشمند و دو مبارز شالوده ریخته‌اند که چگونگی مناسبات آنان مهیج ترین روایات باستانیان را درباره دوستی میان انسانها تحت الشعاع خود قرار میدهد . انگلس همیشه ــ و روبهمرفته کاملا عادلانه ــ خود را پائینتر از مارکس قرار میداد . او بیکی از دوستان قدیمی خود مینویسد : "من در نزد مارکس نوازنده دوم بودم " . عشق و علاقه او به مارکس در دوران حیاتش و احترام عمیق به خاطره مارکس پس از مرگش ، بی پایان بود . این مبارز بی امان

واندیشه ورگذشت ناپذیر قلبی آکنده از مهر و عاطفه داشت .

پس از جنبش سالهای ۱۸٤۸ ـ ۱۸٤۹ مارکس و انگلس که از وطن تبعید شده بودند تنها بکارهای علمی بسنده نمیکردند . مارکس در سال ۱۸٦٤ " جمعیت بین المللی کارگران " را تاسیس کرد و رهبری آن طی ده سال تمام بعهده او بود . انگلس نیز در آن شرکت فعال داشت . فعالیت " جمعیت بین المللی " که طبق نظر مارکس پرولترهای تمام کشورها را دربر میگرفت در رشد جنبش کارگری اهمیت عظیم داشت . ولی پس از تعطیل " جمعیت بین المللی " که در سالهای هفتاد روی داد نیز نقش پیوند دهنده‌ای که مارکس و انگلس ایفا میکردند قطع نشد ، بلکه برعکس میتوان گفت که اهمیت آنان بعنوان رهبران معنوی جنبش کارگری پیوسته فزونی می پذیرفت ، زیرا خود جنبش نیز بی در پی وسعت مییافت . انگلس پس از مرگ مارکس کارها را تنها ادامه میداد و مشاور و رهبر سوسیالیستهای اروپا بود . هم سوسیالیستهای آلمان که نیروی آنها با وجود پیگرد های دولت به سرعت و پیاپی افزایش مییافت و هم نمایندگان کشورهای دیگر ـ مثلا اسپانیائی ها ، رومانی ها و روسها که میبایست نخستین گامهای خود را بسنجند و درباره آنها تعمق کنند ـ همه بیکسان برای مشورت و گرفتن رهنمود به انگلس مراجعه میکردند و همه از گنجینه شایگان معلومات و تجربه انگلس پر بهره مند میشدند .

مارکس و انگلس که هر دو زبان روسی میدانستند و کتب روسی را می خواندند به روسیه علاقه فراوان نشان میدادند و جریان جنبش انقلابی روسیه را با هواخواهی تعقیب میکردند و با انقلابیون روس تماس داشتند . هر دوی آنان از دموکرات به سوسیالیست تبدیل شدند و احساس دموکراتیک بیزاری از خود سری سیاسی در آنها بسیار نیرومند بود . این احساس سیاسی بلاواسطه ، توام با درک تئوریک عمیق وجود ارتباط میان خود سری سیاسی و ستمگری اقتصادی و نیز تجربه حیاتی سرشار مارکس و انگلس ، شم آنها را بویژه در زمینه سیاسی بسیار قوی ساخت . بدین سبب مبارزه قهرمانانه گروه اندک انقلابیون روس علیه حکومت مقتدر تزاری در روح این مردان انقلابی

آزموده واکنش‌شدید میبافت و هواخواهی عمیق آنانرا بر میانگیخت . برعکس هرگونه تمایلی که بخاطر منافع اقتصادی کاذب در جهت‌عدول از انجام وظیفه عاجل و مهم سوسیالیست های روس یعنی امتناع از مبارزه برای بدست آوردن آزادی سیاسی ، ابراز میشد ، در نظر آنها طبعا مشکوك و حتی صرفا خیانت به امر خطیر انقلاب اجتماعی تلقی میگردید . مارکس و انگلس همواره خاطر نشان میکردند که " آزادی پرولتاریا باید بدست خود ش‌انجام گیرد ". برای آنکه پرولتاریا بتواند در راه آزادی اقتصادی خویش مبارزه کند باید حقوق سیاسی معین بدست‌آورد . علاوه بر این ، مارکس‌و انگلس بروشنی میدیدند که انقلاب سیاسی در روسیه برای جنبش‌کارگری اروپای‌غربی نیز اهمیت‌عظیم خواهد داشت . روسیه استبدادی همیشه تکیه گاه تمام ارتجاع اروپا بوده است . موقعیت بین المللی بسیار مساعدی که روسیه در نتیجه جنگ سال ۱۸۷۰ و از پی آن ایجاد خصومت طولانی میان آلمان و فرانسه بدست‌آورد ، اهمیت روسیه استبدادی را بعنوان یك قدرت ارتجاعی طبعا بیشتر کرد . فقط روسیه آزاد که نه به ستمگری بر لهستانی ها ، فنلاندی‌ها ، آلمانی ها ، ارمنی ها و سایر اقوام کوچك نیازی خواهد داشت‌و نه به تحریك دائمی فرانسه و آلمان علیه یکدیگر ــ به اروپای معاصر امکان خواهد داد تا از مشقات جنگ برهد و نفسی براحت بکشد. وجود چنین روسیه آزادی تمام عناصر ارتجاعی اروپا را ضعیف خواهد کرد و نیروی طبقه کارگر اروپا را افزایش‌خواهد داد . بهمین جهت بود که انگلس برای کامیابی جنبش کارگری غرب‌نیز آزادی سیاسی روسیه را آرزو میکرد . انقلابیون روس با مرگ انگلس بهترین دوست خود را از دست دادند..

افتخار بر خاطره فریدریش انگلس ، مبارز بزرگ و آموزگار ستگ پرولتاریا !

ترجمه از متن انگلیسی کل آثار ــ جلد دوم ، صص ۲۷ ــ ۱۹ .

مقدمه ی

اقتصاد سیاسی

اثر: الفکارلانگه

(ترجمه ی خ ـ کیانوش)

(چاپ اول پائیز ۱۳۴۸)

فصل اول

موضوع اقتصاد سیاسی

مقولات ابتدائی

اقتصاد سیاسی یا اقتصاد اجتماعی عبارت است از مطالعه قوانین اجتماعی حاکم بر تولید و توزیع اشیاء مادی که نیازهای انسانی را ارضاء میکنند.

نیازهای انسانی و وسایل ارضاء آنها

انسان در هر مرحله مشخص از انکشاف* تاریخی که زیست میکند دارای احتیاجات مختلفی است. او به خوراک، پوشاک، مسکن، وسیله تربیت فرزندان، تفریح و بسیاری چیزهای دیگر نیازمند است. برخی از این احتیاجات بیولوژیک اند و ارضای آنها برای ادامه حیات ضروری است. بعضی دیگر از این احتیاجات ناشی از زندگی انسانها در جامعه است و بوسیله مجموعه پیچیده ای از عوامل که به آنها فرهنگ جامعه میتوان گفت تعین میکردند. حتی نیازهای بیولوژیک مانند خوراک به پیروی از فرهنگ خاص هر جامعه شکل یا نشان ویژه ای بخود می گیرند. احتیاجات انسانی باشکال فردی و یا دسته جمعی تظاهر میکنند. احتیاجات دسته جمعی مانند نیاز به امنیت و یا برخی از انواع تفریح، نتیجه مستقیم این واقعیت است که انسانها در جامعه زندگی میکنند. نیازهای انسانی، حتی هنگامیکه ناشی از ضرورت بیولوژیک باشند، نتیجه وجود جامعه و تحت تاثیر مرحله رشدی است که جامعه بدان رسیده است.

---

* واژه انکشاف در مقابل لفظ های فرنگی development & Entwicklung قرار داده شده است.

اشیاء مادی مانند نان، خانه، زغال سنگ، فیلم سینما، کتاب، لباس مخصوص مهمانی، پیاده روخیابان، اتوبوس و مدرسه که همه برای ارضاء نیازهای انسانی لازمند، "خواسته" نامیده میشوند. بنابراین خواسته آن وسیله‌ایست که نیازهای انسانی را برآورد مینماید. این وسائل از طبیعت گرفته میشوند. بعضی از این وسایل مانند هوا که برای تنفس لازم است مستقیماً وسیله طبیعت بدون کار برد نیروی انسانی برای مصرف آن در دسترس قرار میگیرد.* در مورد این گونه خواسته ها چون هیچ نوع فعالیت انسانی لازم نیست، اقتصاد سیاسی به بحث در مورد آنها نمی پردازد. ولی اکثریت قریب باتفاق وسایلی که نیازهای انسانی را برآورده میکنند وسیله کاربرد نیروی انسانی از طبیعت گرفته و ایجاد تغییرات در خصوصیات شیمیائی، جنسی و بیولوژیک آنها، نقل مکانی و نگهداری در طول زمان عمل آورده میشوند.

تولید - کار

فعالیتی که منابع طبیعی را بمنظور ایجاد کالا تغییر میدهد "تولید" و خواسته های ناشی از این فعالیت را "محصول" مینامند. بنابراین تمام کالاها ئی را که اقتصاد سیاسی با آن سروکار دارد محصول مینامند. اشیاء مادی هنگامیکه بمثابه برآورنده نیازهای انسانی مورد توجه اند "خواسته نامیده" میشوند و هنگامیکه بمثابه نتیجه‌ی کار تولیدی انسان بررسی میشوند "محصول" نامیده میشوند.

تولید آن فعالیت انسانی است که منابع طبیعی را بمنظور تطبیق با نیاز های انسانی تغییر میدهد. تولید یک اقدام عامدانه و آگاهانه است و این آگاهی وعمد است که انسان را از حیوان متمایز میسازد. تولید، فعالیتهای مختلفی را در بر میگیرد که کار نامیده میشود.

انسان از طریق کار و طبیعت و دست آورد های آنرا طبق نیازهای خود تغییر میدهد. انسان با کاری که انجام میدهد در عین حال بروی خود اثر میگذارد و خود را نیز تغییر میدهد. انسان با بدست آوردن و بهتر نمودن توانائی انجام عملیات مختلف بخود نیز شکل میبخشد.

---

* غالب بدنها "خواسته رایگان" گویند.

مارکس مینویسد :

((کار در درجه اول عبارت است از فرآیند (پروسه) مابین انسان وطبیعت. انسان ازطریق این فرآیند باواسطه ـ لیت های خود واکنشهای مادی بین خود وطبیعت را آغازمیکند، منظم مینماید وتحت کنترل قرارمیدهد . او باطبیعت بمثابه یکی ازنیروهای زاده آن روبرومیگردد. . . . اوباعمل برروی دنیای خارج وایجاد تغییر در آن درعین حال خود رانیزتغییرمیدهد. اونیروهای خوابیده خود رابحرکت درمیاورد وتحت کنترل قرارمیدهد.)) *

ابزارتولید و وسایل مصرف

بنابراین ، تولید برپایه کاراستواراست . امابشرد رکارخود وسائل مختلفی رامانند شخم، گاو، ماشین ، کامیون ، کشتی ، فولاد ، سولفوروغیره رابکار میبرد. این اشیاء را وسایل تولید مینامند . وسایل تولید رامیتوان به دو دسته تقسیم نمود.

** (ازصفحه قبل) غالب حیوانات ازطبیعت بطورمستقیم استفاده میکنند، بدون آنکه دست آوردهای آنرا تغییر دهند. درجوامع حیواناتی مانند مورچگان ومورپانه ایجاد تغییرات درمحیط (مانند ساختن تپه مورچه) ناشی ازاقدام عامد انه نیست بلکه حاصل غریزه غیرآگاهانه است . نگاه کنید به I . Krzywicki (تصورات اجتماعی درمیان حیوانات وانسانها)

ورشو ـ ۱۹۵۱ صفحات ۲۰۰ و ۱۹۳ . لودویک کریژیوسکی (۱۹۴۱- ۱۸۵۹) جامعه شناس ، اقتصاددان ، نژاد شناس ، نویسنده وشخصیت معروف لهستانی است. اواولین تئوریسین برجسته مارکسیست لهستانی است ونقش او درتوسعه مارکسیسم درلهستان شبیه به نقشی است که کائوتسکی درآلمان ، لابریولا درایتالیا وپلخانف درروسیه ایفاکردند .

* کاپیتال ـ کارل مارکس .ناشر اوری‌مان لندن ۱۹۳۰ جلد اول صفحه ۱۶۹

دسته اول عبارت است از آن وسایل تولیدی که وسیله کار انسانی بدست آمده اند . این دسته منابع طبیعی مانند خاك ، حیوانات وحشی ، مواد کانی ومواد خام دیگر و کالاهای نیمه حاضر مانند پنبه وماشینهای (نیمه حاضر) را در بر میگیرد. چنین اشیائی را " اشیاء کار " مینامند. دسته دوم عبارتست از وسائل تولیدی که برای عمل آوردن " اشیاء کار " بکار میروند. تحت این عنوان اشیائی مانند تهیه اره ، ماشین آلات ، ابزار شیمیائی که بانها " ابزار " میگویند وبرای اجرای عملیات مخصوصی تهیه شده اند قرار میگیرند. اشیاء دیگری که در رده ابزار قرار نمیگیرند ولی وسیله استفاده از ابزار را فراهم میاورند ، مانند ساختمان ، معازه ، بنادر ، جاده وزمین نیز در این دسته منظور میگردند. این اشیاء " وسایل کار " مینامند . اگرچه وسایل تولید در برآوردن نیازهای انسانی مستقیما دخالت ندارند ولی با این همه این وسایل در تولید آن دسته از وسایلی که نیازهای انسانی را ارضاء میکنند نقش ضروری دارند وبهمین دلیل نیز هست که ما آنها را خواسته میخوانیم بمنظور تمیز دادن وسایل تولید از کالاهای دیگر ، ما آنها را به دو دسته خواسته های تولیدی (مولد خواسته های مصرفی تقسیم میکنیم. در بعضی اوقات واژه های خواسته های مستقیم وغیر مستقیم بخاطر رساندن همان معنی بکار میروند . فرق بین کالاهای مولد ومصرفی از نظر جسمی تعیین نمیگردد ، برای مثال میتوان از زغال سنگ که هم میتوان آنرا بمثابه خواسته های مصرفی و مولد بکار برد یاد کرد. این فرق در طرز استعمال است وبستگی دارد به طرزی که خواسته بخاطر ارضاء نیازهای انسانی مورد استفاده قرار میگیرد.

فعالیتی که انسان وسیله آن نیازهای خود را برآورده میسازد " مصرف " مینامند خواسته های مصرفی مانند خوراك در یکبارگی مصرف یکجا یا مانند پوشاك در طول زمان بمصرف میرسند خواسته های مولد یا وسایل تولید در معرض مصرف قرار نمیگیرند . اما همین خواسته ها در فرآیند تولید یا مانند مواد خام فورا و یا مانند ماشین آلات در طول زمان مورد استفاده قرار میگیرند. و این فرآیند را گاهی " مصرف " مولد مینامند. اما در واقع این فرآیند را نمیتوان مصرف نامید وبهتر است میان استفاده فوری و تدریجی وسایل تولید تمیز قائل شد .

■ مارکس ـ همان کتاب ص. ۱۷۶

ماهیت اجتماعی تولید
و
توزیع

تولید وسایل مادی ارضاء نیازهای انسانی همیشه تولیدی است اجتماعی. رابینسون کروزو* که بتنهائی وجدا ازجامعه بعمل تولید مشغول میشود فردی است افسانه ای که معادلی در واقعیت ندارد. مارکس برای اولین بار تجزیه وتحلیلی منطقی ازماهیت اجتماعی تولید بعمل آورد ونوشت :**

«... تولید مادی که بوسیله افراد در محیط اجتماعی صورت میپذیرد، طبیعتا نقطه عزیمت راتشکیل میدهد ..
.. هرچه بعقب تر به تاریخ گذشته نگاه کنیم بنظرمیرسد که افراد وبنابراین افراد تولید کننده بیشتر به جامعه تکیه میکنند وجزئی ازآنرا تشکیل میدهند ... هرگاه که از تولید صحبت میکنیم مقصود ما همواره تولید اجتماعی در مرحله خاصی ازانکشاف اجتماعی است ویا تولید به وسیله افراد اجتماعی است»**

ماهیت اجتماعی تولید ناشی ازماهیت اجتماعی کاراست. بشری که واسطه تولید میکند مجزا ازجامعه کارنمیکند. کارافراد رابطه نزدیکی بافعالیت کارگران دیگر دارد. کارگران باهم همکاری دارند وبایکدیگر کارمیکنند. موفقیت کار یک فرد در تکمیل فرآیند تولیدی بکارفرد دیگری بستگی دارد. اشتراک مساعی یا همدستی در عمل تولید همکاری نامیده میشود. وکارافراد برای یکدیگر شکل تقسیم کارخود میپذیرد وبدینوسیله افراد در کارهای مختلف تخصص پیدا میکنند. بنا براین فعالیتهای هرفردی در اجتماع فقط جزئی ازکار دسته جمعی تمام افراد جامعه است؛ یعنی جزئی ازکاراجتماعی است که تولید کالاهائی را که مستقیما یا بطورغیرمستقیم در خدمت ارضای نیازهای انسانی قرارمیگیرند موجب میشود.

---

* فرد بست افسانه‌ای که علمای اقتصاد بورژوا برای اثبات نظرات خود در باره اقتصاد آزاد به فعالیت انفراد بیش توسل میجویند.

** مارکس، مقدمه‌ای برانتقاد ازاقتصاد سیاسی. ص ـ ۸ ـ ۷ ـ ۲۶۵

ازآنجاکه محصولات نتیجه ی کاراجتماعی است ، آنهانیزماهیتی اجتماعی دارند ، آنها بطورمستقیم ویاغیرمستقیم درخدمت برآوردن نیازهای فردی ویاجمعی مردم درجامعه قرارمیگیرند. این ازتوزیع محصولات درمیان اعضاء جامعه حکایت میکند . محصولات درمیان افراد بمنظورمصرف فردی ومیان گروهها مانند مقامات محلی ، سازمانها ، وانستیتوها برای مصرف جمعی توزیع میگردند .

ماهیت اجتماعی توزیع کاملا روشن است ؛ توزیع باتوجه به ماهیتی که دارد اقدامی اجتماعی است . توزیع درمراحل مختلف انکشاف تار یخی اجتماعات ، شکلهای مختلف بخود میگیرد . یکی ازاین اشکال که درتاریخ اجتماعی اهمیت ویژه ای دارد تبادل محصولات است . اما این تنها شکل توزیعی که درتاریخ بدان برمیخوریم نیست .

کارمولد

و

غیرمولد (خدمات)

توزیع محصولات نیز فعالیتی است انسانی وکوشش آگاهانه و عامد انرا لازم میشمرد. فعالیت یك فروشنده مغازه یاشخصی که محصولات رارده بندی میکند نیزکارمحسوب میشود. فعالیتهای انسانی دیگری ، مانند فعالیت یك هنرمند یایك آموزگارنیزوجود دارند ، که بدون آنکه شیئی مادی تولید کنند مستقیما نیازهای انسانی رابرآورده می سازند. ، کاریکه درتوزیع محصولات ونه کاریکه مستقیما ارضاء نیازهای انسانی انجام می پذیرد ، هیچیك اشیاء مادی تولید نمیکنند ، ولی به همین سبب آنانرا درمقابل کارهای تولیدی کارهای غیرتولیدی میخوانند. تمام کوششهائیکه مستقیما یابطورغیرمستقیم باارضاء نیازمندیهای انسانی ارتباط دارند و مستقیما به تولید محصولات منتج نمیشوند ، خدمات نامیده میشوند. بخاطراختصار کلام ، ازاین پس مالفظ کارراتنها بمعنی کارتولیدی مورد استفاده قرارخواهیم داد و مقصود کاریست که درتولید اشیاء مصرف میشود ، ولفظ " خدمات " رابمعنی همه چیزهای دیگریکه درارضاء نیازمندیهای انسانی نقش ایفامیکنند بکارخواهیم بست .

برای انجام خدمات ، برخی اشیاء مادی مانند ، ساختمان مدرسه فیلم ، آلات موسیقی وغیره ضروری اند. اینهاراما وسایل خدمت ـ آفرین خواهیم خواند. درمیان این وسایل ، وسایل توزیع ، مانند تسهیلات مغازه داری ، ماشین دخل ، وقفسه مغازه وغیره اهمیت ویژه دارند. ازآنجائکه خدمات بدون تولید اشیاء مادی ، نیازهای انسانی راارضاء میکنند ، آنهاراباید جزو کالاهای مصرفی رده بندی کرد. این وسائل درپروسه ارضاء حوائج انسانی مورد استفاده قرارمیگیرند .

اقتصاد سیاسی ،

علم قوانین اجتماعی فرآیند اقتصادی

اقتصاد سیاسی باقوانین اجتماعی تولید وتوزیع سروکار دارد. اقتصاد سیاسی باقوانین اجتماعی تولید کالا وتوزیع آن درمیان مصرف‌کنندگان ، یعنی آن کسانیکه کالاهارابرای ارضاء فردی یاجمعی مصرف میکنند، ارتباط دارد.

اقتصاد سیاسی راباعمل مصرف‌که مطالعه اش‌بافیزیولوژی ، بهداشت ، روانشناسی ، تعلیم وتربیت و سایرشاخه های علوم مربوط است، کاری نیست . تولید وتوزیع وبنابراین مصرف (منجمله خدمات) حد مرزی عرصه توجه اقتصاد سیاسی است . تولید وتوزیع کالا ، درعرصه فعالیت اجتماعی رامیتوان درمجموع فعالیت اقتصادی نامید. بنابراین میتوان گفت‌که اقتصاد سیاسی علم قوانین اجتماعی فعالیت اقتصادی است .

تولید وتوزیع کالاعملی ساده ومجزانیست . این عمل تکرارمداوم برخی فعالیتهای انسانی رادربرداره. بهمین جهت است‌که ازفرآیند (پروسه) تولید وتوزیع یعنی فرآیند اقتصادی سخن میرود. لفظ فرآیند دراینجابمعنی آن تلاش یاکوشش انسانی است‌که بطورمداوم تکرارمیشود. تنهادرچنین فرآیندی یعنی تکرارمداوم کوشش انسانی است‌که میتوان طرح نظمی مشخص‌رامشاهده نمود. بطورقیقتر موضوع اقتصاد سیاسی تحقیق درنظمهای مشخص‌درایـن فرآیند است ، یعنی مطالعه قوانین اجتماعی که برفرآیند اقتصادی حاکم اند :

مناسبات اقتصادی

در طول پروسه اقتصادی، مناسبات کم و بیش دائمی (مناسبات اجتماعی) بین انسانها پدید میآید. مناسبات اجتماعی انواع معینی از تاثیرات متقابل دائمی (یعنی آنچه که بطور مستمر اعمال تکرار میشود) بین انسانها است که در اثر کوشش بلاانقطاع از نوع معینی پدید میاید. مناسبات اجتماعی به اشکال مختلف وجود دارند؛ مثلا بین حاکمی و آنهائیکه بر آنها حکومت میشود، که نتیجه اِعمال قدرت سیاسی است؛ و یا مناسبات بین آموزگار و دانش آموزکه نتیجه فرآیند آموزشی است. مناسبات اجتماعی که از فرآیند اقتصادی ناشی میشود با سایر انواع مناسبات اجتماعی از این لحاظ تفاوت دارند که پدیدآمد نشان با اشیاء مادی که ارضاء کننده نیازمندیهای انسانی است، ارتباط دارد یعنی، پدیدآمد نشان مربوط است به وسایل تولید و یا کالاهای مصرفی. آن دسته از مناسبات اجتماعی را که از این طریق پدید می آیند مناسبات اقتصادی مینامند. چنانکه انگلس اشاره کرده است: "این مناسبات .... همواره با اشیاء مادی ارتباط دارند". اشیاء مادی در اینجا نقش یک رشته ی ارتباطی الزام آور اجتماعی را بین انسانها ایفاء میکنند بنابراین مناسبات اقتصادی را میتوان بشکل زیرین عرضه کرد:

انسان — شیئی — انسان

آن دسته از مناسبات بین انسان و شیئی که رشته ارتباطی حد وسط بین انسانها را تشکیل میدهند، جزئی از مناسبات اقتصادی است. در فرآیند اقتصادی این مناسبت بین انسان و شیئی بشکل مناسبات بین کار صرف شده و یا محصولات تولید شده — مثلا بارآوری — تظاهر میکنند. همین مناسبت در فرآیند توزیع بشکل مناسبات بین نیازهای انسانی و محصولات مختلف — یعنی سودمندی که بدان ارزش مصرف نیز میگویند، تظاهر میکنند.

این مناسبات بین انسان و شیئی تنها تا آن حدی که ارتباطی در مناسبات اقتصادی بین انسانها ایجاد میکنند موضوع اقتصاد سیاسی را تشکیل میدهند؛ بدیگرسخن، اقتصاد سیاسی تنها با جوانب اجتماعی این مناسبات سر و کار دارد.

جوانب مادی (جسمی) این مناسبات خارج ازچهارچوب ظم واقتصاد سیاسی قرارمیگیرند ؛ در پروسه تولید ، این موضوع تکنولوژی (صنعتی ، آگرونومی حمل ونقل والخ) است ودر فرآیند توزیع ، این موضوع مربوط میشود یك چند به تکنیك (مثلا تکنیك مبادلات تجاری ، اطلاعات تخصصی در مورد متاع) ویك چند به بیولوژی پزشکی ، روانشناسی وغیره .

بنابراین اقتصاد سیاسی ، بهنگام پژوهش در زمینه قوانین اجتماعی حاکم برفرآیند اقتصادی بانوع مشخصی ازروابط اجتماعی سر و کار پیدا میکند . این نوع مشخص ازمناسبات اجتماعی عبارت است ازمناسبات اقتصادی بلفظی که شامل مناسبات بین انسان وشیئی که درمناسبات اقتصادی پیوند ایجاد می کنند نیزمیشود. دونوع مناسبات اقتصادی وجود دارد ؛ دسته اول آن دسته ازمناسباتی است که درفرآیند تولید پدید میایند وبه آنها مناسبات تولیدی میگویند ودسته دوم آن دسته است که درطول فرآیند توزیع بوجود میایند وآنها را مناسبات توزیعی میخوانند ؛ درآن مرحله مشخص ازانکشاف تاریخی که توزیع شکل مبادله بخود میگیرد، مناسبات توزیعی را مناسبات مبادلاتی مینامند .

مناسبات تولیدی
و
نیروهای اجتماعی تولید

صفت ممیزه ویژه مناسبات تولیدی عبارت است ازاینکه اینان درفرآیند کار، یعنی درطول فرآیندی که انسان طی آن برروی طبیعت عمل میکند ، ودر طول تحول انسانی ناشی ازاین عملکرد او برروی طبیعت یعنی همانگونه که مارکس گفت ؛ درطول فرآیند " مبادله بین انسان وطبیعت " پدید میاید. مناسبات تولیدی بطورساده ، نتیجه ماهیت اجتماعی کار یعنی نتیجه این واقعیت است که فرآیند تولید همکاری وتقسیم کار را دربرمیگیرد. بنابراین مناسبات تولیدی به آن دسته ازروابط بین انسان وشیئی بستگی دارد که درطول فرآیند تولید انکشاف می یابند ، یعنی بستگی دارد به شکلی که انسان برروی طبیعت عمل میکند وشکلی که انسان دراثراین عملکرد خود انکشاف می یابد .

شیوه ووسایلی راکه انسان برای عملکرد برروی طبیعت در فرآیند تولید بکارمیبرد وتوانائی هائی راکه آنسان درطول انجام این کوشش کسب میکند ، کارل مارکس نیروهای مولد نامید. چون فرآیند تولید پدیده ایست اجتماعی ، بنابراین نیروهای مولده نیزماهیت اجتماعی دارند ولذ الفظ نیروهای اجتماعی تولید

شیوه های تکنیکی تولید ، وسایل تولیده بویژه اسباب وابزارکار در زمره نیروهای اجتماعی تولیدی قرارمیگیرند. ازهمین جمله اند تجربیات وتوانائی انسان درکاربرد وسایل تولیده وانسانهائیکه مجربند وچنین توانائی هائی را دارامی باشند. به دیگرسخن ، نیروهای اجتماعی تولید عبارتند ازمجموعه پیچیده های complex ازتمام عواملی که بارآوری اجتماعی کاردرمرحله معینی ازانکشاف تاریخی هراجتماع راتعیین میکنند. این عوامل از " پوتانسیل مولده اجتماع " حکایت میکنند .

میتوان بین نیروهای مولده انسانی ونیروهای مولده مادی (غیرانسانی) تمیزقائل شد. هردوی این نیروهاکناریکدیگرهم تحول می یابند، چون این انسان است که وسایل تولید وشیوه کاربست آنهارامی آفریند ودرعین حال توانائی انسان ، خوددر فرآیند تولید اشیاء مادی وکاربست آنان تحول می یابد . مارکس لفظ " نیروهای مادی تولیدی " را بهمین معنی بکاربرد وبدینوسیله این واقعیت رامورد تاکید قرارداد که نیروهای مولده رابطه انسان باجهان مادی اطراف اورابیان می دارد. درعین حال این نیروهاماهیت پویای این روابطرانیزنشان میدهد .

ازآنجاکه مناسبات تولید در فرآیند تولید تحول می یابند، شرایط همکاری وتقسیم کاردرفرآیند اجتماعی کارنیزمطابقت می یابند . امادرهرحالت مخصوص ، این شرائط به مرحله ای بستگی دارد که انکشاف تاریخی نیروهای اجتماعی تولید درآن لحظه معین بدان رسیده اند . این امرراماارکس بشرح زیربیان کرده

((درتولید انسانها نه تنها برروی طبیعت عمل میکنند بلکه برروی یکدیگرنیزاثرمیگذارند. انسانها تنهااز راه همکاری بشکل ویژه‌ای ومبادله متقابل فعالیتهای خویش ، تولید میکنند. بمنظورایجاد تولید، انسانها وارد ارتباطات ومناسبات معینی بایکدیگرمیشوند

وتنهاد رچهارچوب این ارتباطات ومناسبات است که عملکرد آنان برروی طبیعت، یعنی تولید ، صورت می گیرد .))

((این مناسبات اجتماعی که تولید کنندگان با یکدیگر برقرارمیکنند، شرایطی که تحت آن فعالیتهای خود را مبادله میکنند، شرایطی که تحت آن در عمل تولید شرکت میکنند، طبیعتا برحسب تغییرات ماهیت وسایل تولید تغییرمی یابند . . . . بنابراین مناسبات اجتماعی که درچهارچوب آن انسانها تولید میکنند، یعنی مناسبات اجتماعی تولیدی، تغییرمیکنند. باتغییر و تحول وسایل مادی تولید نیروهای تولیدی دگرگون میشوند .))

مناسبات تولیدی
و
مناسبات توزیعی

درحالیکه مناسبات تولیدی برحسب مرحله تاریخی که نیروهای تولیدی به آن رسیده اند (یعنی برحسب طریقی که عملکرد انسان برروی طبیعت تحول یافته است) شکل میگیرند، مناسبات توزیعی خود به مناسبات تولیدی بستگی دارند. طریق توزیع کالا درجامعه ازطریقی که انسانها درفرآیند اجتماعی تولید شرکت میکنند تعین میشود .

" بنابراین مناسبات وشیوه توزیع صرفا بشکل جنبه تکمیلی عوامل تولید جلوه گرمیشوند هرفردی که درفرآیند تولید بمثابه کارگرمزد ورشرکت میکند سهم خود راازتولید بشکل دستمزد دریافت میکند . تقسیم بندی وسازماندهی امرتوزیع بستگی به تقسیم بندی وسازماندهی امرتولید دارد . توزیع خود محصولی است ازتولید، ونه تنها باین خاطرکه تنها نتایج تولید میتوانند توزیع گردند (لذا کالاهای مادی موردبحث اند) ، بلکه چون نحوه معین شرکت درتولید فرم مشخص توزیع یعنی فرمگاه طبق

آن شرکت در امر توزیع صورت میپذیرد، تعیین میکند. ° لذا روابط توزیعی را مناسبات تولیدی تعیین میکنند. این مناسبات هنگامی دچار تغییر میشوند که مناسبات تولیدی تغییر یابند .

بنابراین مناسبات تولیدی اساس تمام مناسبات اقتصادی را تشکیل می دهند . نحوه° برخورد پویای انسان با دنیای مادی در فرآیند اجتماعی تولید مناسبات تولیدی را تعیین میکند و این مناسبات بنوبه خود ، تعیین کنند مناسبات توزیعی است .

این کلید درک قوانین حاکم برفرآیند اجتماعی تلاش اقتصادی انسانها است ، کلید فهم قوانینی است که پژوهش آن موضوع اقتصاد سیاسی را تشکیل میدهد .

فصل دوم

شیوه های (وجوه) تولید وصورت بندیهای اجتماعی

(درک مادی تاریخ)

بستگی روابط تولید به نیروهای مولده اجتماعی اش

آن نظم اساسی که اقتصاد سیاسی باآن در تحقیقات خود درباره قوانین اجتماعی حاکم برفعالیت اقتصادی انسانها روبرومیشود ازطریق بستگی روابط تولید به نیروهای مولده ی اجتماعی شکل میگیرد . هرسطح معین ازانکشاف نیروهای مولده اجتماعی شکل مخصوصی ازهمکاری وتقسیم کار درفرآیند تولید رااقتضامیکند . این همکاری وتقسیم کار دریك کارخانه بزرگ که ماشین آلات وابزارتخصصی سنگین رامورد استفاده قرارمیدهد ، ضرورتاً ازآنچه درکارگاه یك صنعتگرکه ازابزارنسبتاً ساده ای استفاده میکند ، متفاوت است.

تقسیم کاروهمکاری دریك مزرعه بزرگ ، که درآن تراکتور، کومباین، کود شیمیائی ونیروی برق مورد استفاده است ، باآنچه دریك مزرعه کوچك عقب مانده خانوادگی که درآن زمین باآلات وشیوه های منسوخ شخم میشود ، متفاوت است.

کرژوسکی Krzywoki این مطلب را بامثال خط آهن بخوبی تشریح میکند:

((یکنفرباید درموقع معین درمحل فروش بلیط حاضرباشد . دیگری باید چمدانها راوزن کند ، دیگران باید موتورراببرانند ، لوکوموتیوهای قطاررااشترن نمایند ودستگاه تلگراف رااداره کنند . اعمالی که هریك ازاین افراد مسئول آنهااست بـا وظایفی که سایرافراد بعهده دارند دقیقاتنظیم شده اند ــ کوشش هرفردی ضمیمه زنده ای باین یاآن شیئی غیرزنده (قطار، دفتربلیط فروشی ، انبار) است. ایـن دسته ازمردم همراه تمام خط راه آهن مجموعه ای راتشکیل میدهند ؛فعالیتهای آن هابدون درنظرگرفتن برنامه حرکت قطارها ، نحوه کارقطارهاونقل و انتقال کالاهـا قابل فهم نیستند .))

اما روابط تولیدی تنها به یک واحد اقتصادی (کارخانه ، مزرعه ، خط آهن ،) که درون چهارچوب آن فرآیند تولید رخ میدهد منحصر نمیشود .

فرآیند اجتماعی درکار واحد های تولیدی دیگری که مردم در آنها کار میکنند نیز گسترش می یابد . بطور مثال یک کارخانه نساجی در رلود زر ۱۰۱ را در نظر بگیریم و ماشینهای آن در کارخانه های دیگری که در تولید ماشین ، یا حتی ممکن است تنها در تولید ماشین نساجی تخصص داشته باشند ، ساخته شده اند . این کارخانه ها ممکن است در شهرهای دیگر یا حتی کشور های دیگری مستقر باشند . پنبه ایکه یک کارخانه نساجی بعنوان ماده خام مصرف میکند ممکن است در ازبکستان ، آمریکا یا مصر کشت شده باشد . ذغال سنگی که سوخت آنرا تامین میکند در معادن ذغال سنگ سیلزی بدست آمده ، و این پنبه و ذغال سنگ را وسیله کشتی و راه آهن به کارخانه حمل کرده اند .

در همین زمینه است که سیستم پیچیده روابط اجتماعی بین افراد ، که ما آنها را روابط تولیدی مینامیم بوجود میاید .

مالکیت وسایل تولید
بمثابه
پایه روابط تولیدی

برای آنکه سیستم روابط اجتماعی را که از فرآیند تولید ناشی میشوند بفهمیم ، نخست باید از میان آنها آن دسته از روابط اساسی معینی که خاصیت این شبکه پیچیده را تعیین میکنند ، انتخاب کنیم .

مناسبات اساسی از مالکیت وسایل تولید ناشی میشود . این مالکیت دارائی صرف نیست . این مالکیت عبارت است از تملک ، یعنی دارائی که از طرف اعضاء جامعه شناخته شده ، دارائی که وسیله معیارهای اجتماعی چون قانون و رسوم معمولا محترم شناخته میشود و از آن حفاظت میگردد ، یعنی دارائی که از طریق احکام مانع نقض مقررات اجتماعی نگهداری میگردد .

مالکیت وسایل تولید آن رابطه اجتماعی است که براساس آن تمام مجموعه روابط انسانی که در فرآیند تولید اجتماعی انکشاف پیدا میکنند استوار است ، و زیرا این

مالکیت وسایل تولید است که طرق استفاده ولذا اشکال همکاری وتقسیم کار را تعیین میکند . بعلاوه ، مالکیت وسایل تولید این امراکه محصولات به چه کسی تعلق میگیرند وچگونه توزیع میگردند نیزتعیین می نماید .

مالکیت وسایل تولید اساس ، یعنی اصل سازمانی روابط تولیدی و توزیعی راتشکیل میدهد . برهمین نهج است که روابط تولید باید طبق مالکیت وسایل تولید که یاخصوصی ویااجتماعی اند رده بندی گردد . اگروسایل تولید در تملک اجتماعی باشند ، این وسایل دارائی تمام اعضاء جامعه بشمارمی آید. مقصود ازجامعه هم همه آنکسانی هستند که ازطریق روابط منتج ازهمکاری وتقسیم کاربهم مربوط میشوند . در یک قبیله بدوی که درآن همه باهم به شکارمیروند لفظ "جامعه" به همه اهل قبیله اطلاق میشود . در یک دهکده که همه نیازهای خویش راخود تامین میکنند ، "جامعه" به همه اهالی دهکده اطلاق میشود . در عصرحاضرلفظ "جامعه" دراصل به اتباع یک کشوراطلاق میشود ، امابخاطر تقسیم بین المللی کار، لفظ "جامعه" درواقع معنی وسیعتری رادربرمی گیرد

دارائی خصوصی ممکن است به افراد یاگروهی مانند خانواده ، یایک شرکت سهامی تعلق داشته باشد ، به این شرط که تمام اعضاء چنین گروهی همه اعضاء یک جامعه رادربرنگیرد . برخی اشکال دارائی موقعیت میانه ای را داراهستند ، یعنی نه کاملا اجتماعی اند ونه کاملا خصوصی : برای مثال میتوان ازدارائی شرکتهای تعاونی یاد کرد که تنهاقسمتی ازاعضای جامعه راشامل میشوند .

شیوه های تولید

نیروهای مولد اجتماعی ، وروابط تولیدی مربوط به آنهاراکه برپایه نوع معینی ازمالکیت وسایل تولید استواراند ، مجموعاشیوه تولید مینامند .

مطالعه انکشاف تاریخی جامعه بشری ، ماراقادرمیسازد بین پنج شیوه اساسی تولید که بطورتقریبی بامراحل مشخصی ازتاریخ بشری تطابق دارند تمیزقائل شویم .

نخستین آنها ، "جامعه اولیه" است که درآن اکثریت وسایل تولید

بعنوان زمین در مالکیت عمومی است .

دومین ، جامعه برده داری است که در آن وسایل تولید و آنکسانی که این وسایل را بکار می برند ، دارائی دیگران ، یعنی برده داران اند . بردگان یا جزء دارائی خصوصی اند یا جزء دارائی دولتی ، یعنی دارائی سلاطین اند .

سومین ، فئودالیسم است . در این دوره زمین بخشی دارائی خصوصی و بخشی جزو دارائی دولتی ، یعنی سلطنتی است . مالیاتی که به برخی بنگاههای اجتماعی مانند کلیسا یا صومعه تعلق دارند . آنانکه برروی زمین زراعت می کنند بمثابه " سرف " بزمین وابسته اند و نمیتوانند آنرا ترک کنند . زمین داران به هر کدام از آنها تکه زمینی برای مصرف خصوصی تخصیص میدهند و در ازای آن هریک موظف است اراضی زمینداران را نیز زراعت کند و در ضمن بخشی از تولید زمین خود را نیز بعنوان خراج به زمین دار تحویل دهد .

چهارمین شیوه تولید ، سرمایه داریست . در این مرحله تولید برای مبادله صورت می گیرد که ما آنرا تولید کالائی مینامیم . وسایل تولید به بخشی از جامعه یعنی سرمایه داران تعلق دارد . بقیه اعضای چنین جامعه ای که اکثریت را تشکیل میدهند وسایل خود را دارا نیستند . آنان بمثابه کارگر مزد و در ازای با وسایل تولید متعلق به سرمایه داران کار می کنند . سرمایه داران ممکن است وسایل تولید را انفراد ا یا مشترکا (بشکل شرکت) صاحب باشند . وجه مشخصه این نوع تولید ، وجود واحد تولیدی بزرگ ، یعنی بطور عمده کارخانجات عظیم یا مزارع بزرگ است که در آن تعداد کثیری کارگر مزد و بیکار اشتغال دارند و در چارچوب آن همکاری و تقسیم کار بطور عالی انکشاف یافته است .

در چنین اوضاع و احوالی صاحبان وسایل تولید بخشی از محصول بدست آمده در پروسه اجتماعی تولید را تصرف میکنند .

پنجمین شیوه تولید سوسیالیستی است . در این حالت وسایل تولید دارائی همه جامعه (دارائی اجتماعی) است . تحت اوضاع و احوال معینی بخشی از وسایل تولید ممکن است شرکتهای تعاونی ، بنگاهها ، شهرداریها و دهیاری (commune) های روستائی و غیره مشترکا دارا باشند .

فرآیند تولیدی از طرف جامعه مثلا از طرف ارگانهای نماینده ، تمام جامعه بمنظور ارضاء نیازهای همه اعضای آن عامدانه برنامه ریزی و مورد اجرا گذاشته میشود

چنانکه گفته شد ، این شیوه های تولید بطورتقریبی بادورانهای معینی ازانکشاف تاریخ بشریت تطابق دارند. امابین آن دورانها هنگامیکه دو یا چند شیوه تولید کنارهم وجود دارند، مراحل گذاری نیزدیده میشوند* بعلاوه حتی در دورانی که وجه مشخصه آن یك شیوه تولیدی است ، بقایای برخی دیگرشیوه های تولید هنوزبرای مدتی وحتی ممکن است تاپایان عمردوران اصلی به حیات خود ادامه دهند . مثلا ، دردوران سرمایه داری بسیاری ازکشورهاعناصرمربوط به دوران فئود الیسم هنوزوجود داشته وازمیان نرفته اند .

درانطباق شیوه های تولیدی معین بادورانهای معین ، آن شیوه تولیدی مورد نظرما است که روابط تولیدی آن انکشاف مناسبات اقتصادی جامعه راتعیین می کند .

عناصری که ازسایرشیوه های تولیدی درکنارشیوه غالب تولیدی یافت میشوند ، نه تنهاآنهائی هستند که هنوزازگذشته باقی مانده اند ، بلکه همچنین آن اشکالی ابتدائی هستند که درآینده ازفرآیند تاریخی انکشاف خواهند یافت . مثلا دردورانی که فئود الیسم جنبه غالب رادارابود ، اشکال ابتدائی تولید سرمایه داری وجود داشتند .

بغیرازاین پنج نوع شیوه تولید اجتماعی ، نوع دیگری نیزهست که اگر هیچگاه جنبه غالب نداشته ، بطورمداوم بعنوان یك شیوه ضمیمه وشیوه ایکه برخی اوقات اهمیت فراوان نیزمی یابد، پدیدمی آید . این شیوه ، تولید ساده کالائی است که بدان تولید کالائی خرده پانیزمیگویند . دراین حالت ابزارتولید درآرا خصوصی تولیدکنندگانی است که خود ، یابرخی اوقات باهمکاری خانوادهایشان آن وسایل رابکارمی برند ، ومحصولاتخود راباهمحصولات تولیدکنندگان دیگرمبادله میکنند .

تولید کالائی ساده ، شکل صنعتگری دراواخردوران فئود الیسم بویژه نقش مهمی ایفامیکند. این شیوه تولید ، درشکل تولید خصوصی دهقانی ، سهم

---

* . خطوط دقیق ومطلقی نمیتوان بین دورانهای تاریخ اجتماعی کشید هم چنانکه نمیتوان بین دورانهای تاریخ ژئولوژیك چنین خطوطی ترسیم نمود .
"کارل مارکس" سرمایه ــ جلد اول همان چاپ ص ــ ۳۹۱

مهمی در دوران سرمایه داری و مراحل اولیه انکشاف سوسیالیسم ایفای نماید.

شیوه های تولید آشتی پذیر و آشتی ناپذیر *

مطالعه دقیق شیوه های تولیدی مشخص شده در بالا نشان میدهد که این شیوه ها را برحسب روابط تولیدی موجود در آنها میتوان به دو دسته تقسیم بندی نمود. در یکی از این دو نوع مناسبات تولیدی، تمام اعضای جامعه در مالکیت وسایل تولید سهیم اند. در این حالت ابزار تولید دارائی اجتماعی اند، مثلاً در جامعه اولیه و شیوه تولید سوسیالیستی ـ واگر شیوه تولید کالائی ساده شکل غالب در جامعه را داشته باشد، وضع به همان منوال خواهد بود، زیرا در آنحال، هر عضو جامعه (یا هر خانواده) خود انفراد ا مالک وسایل تولیدی است که در کارش مورد استفاده قرار میدهد.

در سایر انواع روابط تولیدی هم اعضای جامعه در مالکیت وسایل تولید شریک نیستند. بردگان نه تنها مالک هیچ نوع وسیله تولید نیستند، بلکه حتی خود در تملک دیگران قرار دارند. سرف ها مالک زمین نیستند؛ آنها بروی زمین که ملک دیگران است کار می کنند. آنها به زمینی که برویش کار می کنند وابسته اند، و باید بابت زمینی که برای کار در اختیار آنها گذاشته شده است خراج بپردازند. تحت سیستم سرمایه داری، کارگران مزدگیر با وسائل تولید متعلق به سرمایه داران کار می کنند. در تمام این شیوه های تولیدی مالکیت وسایل تولید اختیاری بطوری که دیگران گفته اند، انحصار تنها بخشی از جامعه است. در چنین حالتی گفته میشود که جامعه به طبقات اجتماعی تقسیم شده، و روابط تولیدی در نتیجه تمام شیوه تولید، آشتی ناپذیر.** در یک شیوه تولید آشتی پذیر در طبقه اجتماعی موجود نیست، یکی مرکب از آنانکه صاحب وسائل تولید اند و دیگری از آنانکه وسایل متعلق به دسته اول را در کار خود مورد استفاده قرار میدهند.

---

* antagonistic & non-antagonistic

** کارل مارکس ـ مقدمه ای بر انتقاد از اقتصاد سیاسی ـ آثار منتخب مارکس ـ انگلس ـ انگلیسی ـ جلد اول ـ ص ـ ۳۶۳

در نتیجه وسایل تولید آنطوری در فرآیند تولید مورد استفاده قرار نمیگیرند که به بهترین وجهی نیازهای جامعه را در مجموع ارضاء کنند ، بلکه آنگونه بکار بسته میشوند که در درجه اول ومهمتر ازهمه نیازهای صاحبان آنها را برآورده سازند ، حتی اگر این به زیان جامعه در مجموع تمام شود ، ولذا لفظ آشتی ناپذیر بکار برده میشود .

قانون ضرورت تجانس بین روابط تولیدی وماهیت نیروهای مولده

شیوه تولید مجموعه ایست باتضاد درونی که روابط تولیدی درون آن و بویژه پایه ای که برآن استواراست ــ یعنی مالکیت وسایل تولید ــ بامقتضیات هر حالت موجود انکشاف نیروهای اجتماعی مولده انطباق دارد .

ما میدانیم که مناسبات تولیدی نیروهای مولده معینی نمیتوانند دلخواه انتخاب شوند . یك واحد صنعتی بزرگ مانند یك کارخانه آهن سازی یا یك کارخانه اتومبیل که در آن عده زیادی بکار اشتغال دارند وماشین آلات متعدد تخصصی وتاسیسات فنی بکار بسته میشود ، نمیتواند در اوضاع واحوال تولید کالائی ساده که در آن مالکیت تولید بطور وسیع میان اشخاص کثیری پخش است ، وجود داشته باشد . چنین واحد تولیدی مناسبات تولیدی سرمایه داری یا سوسیالیستی را لازم میدارد .

شیوه تولید برده داری ، این است که بردگان وسایل کار را با بی دقتی مورد استفاده قرار میدهند ، مارکس چنان زیرا می آورد : در کار تولیدی بردگان این اصل عمومیت دارد که بی خشن ترین و قو یترین ابزار وسیله ای بکار برده نمیشود . چنین ابزاری صرفاً بعلت خشن بودنشان سخت میتوانند خسارت بردارند . در برخی از ایالات متحده آمریکا که برده داری در آنها متداول بود ، مثلا آنهائکه در شارخلیج مکزیك قرار دارند ، تا شروع جنگ داخلی آمریکا تنها شخم مورد استفاده نوعی شخم بود که طبق یك نمونه قدیمی آنراچنان ساخته بودند که زمین را شیار و زیرورو نمیکرد و فقط مانند خوك یا موش زمینی سوراخ سوراخ می ساخت*

---

* کارل مارکس ــ سرمایه ــ همان چاپ . ص ــ ۱۹۱

ابزار پیشرفته‌تر و کارآمدتری دیگر از روابط تولیدی را اقتضا میکنند . مثلا انکشاف صنایع بزرگ براساس فنون (تکنولوژی) نوین رشد الیسم میسر نبود ، چون چنین انکشافی به آزادی دهقانان از بندگی دوران فئودالیسم و پیدایش طبقه آزادی از کارگران مزدگیری که در کارخانجات بزرگ استخدام میشوند بستگی داشت .

چنانکه میتوان دید ، هرحالت موجود نیروهای مولده روابط تولیدی مناسبی خویش را میطلبد . بهمان ترتیب ، مناسبات تولیدی نیز انکشاف نیروهای مولده را تحت تاثیر قرار میدهد . روابط تولیدی که نسبت به مقتضیات نیروهای مولد مانطباق یافته اند ، انکشاف بعدی این نیروها را موجب میگردند . ازسوی دیگر ، مناسبات تولیدی که نسبت به نیروهای مولده انطباق ندارند چنین انکشافی را مانع میگردند یک سرفصل بهتر از یک برده از ابزار کار شکیبداری میکند ، اما چنانکه تجربه درچند کشور در قرون هیجدهم نشان داد ، کارگر خوبی برای کارخانه نیست .

در دوران مالکیت سرمایه داری برای انباشت سرمایه یعنی ازدیاد وسایل تولید اوضاع واحوال مناسب تری یافت میشود تا در دورانی که وسایل تولید در دست صنعتگران کوچک است .

مالکیت سرمایه داری همچنین وسیله قدرتمندی برای پیشرفتهای فنی است درحالیکه ، چنانچه از پیش معروف بوده ، محافظه کاری صنعتگران دستی تغییر در سبک تولید را مانع میشود .

مالکیت اجتماعی (سوسیالیستی) وسایل تولید انباشت عظیم تر و رشد سریعتری را نسبت به مالکیت سرمایه داری تضمین می نماید . برهمین نهج است که عامل محرک ناشی از مناسبات تولیدی یا برشد نیروهای مولده مدد میرساند یا مانع رشد آن میشود . این امر به درجه انطباق مناسبات تولیدی به نیروهای مولده بستگی پیدا می کند .

این امر را شیوه تولید در هرمرحله معینی از انکشاف اجتماعی ، مجموعه‌ای از تعادل درونی است و پیوند بین مناسبات تولیدی ، حالت وانکشاف نیروهای مولده تشریح میکند .

مارکس این مسئله را بدون تردید بسیار ساده ولی موثر و روشن بیان داشته :

((کارخانه دستی جامعه‌ای پالرد فئودال ایجاد می کند .
کارخانه ایکه با بخار کار میکند ، جامعه‌ای با سرمایه دار صنعتی))

این همان طرح اصلی است که انکشاف مناسبات تولیدی به آن انطباق می یابد ؛ما این را بنام قانون ضرورت انطباق بین مناسبات تولیدی و ماهیت نیروهای مولده تعریف می کنیم .

این نخستین قانون پایه ای اقتصاد سیاسی است . ما خواهیم دید که بستگی روابط تولیدی به نیروهای مولده اهمیت حیاتی دارد ، نه تنها باین خاطر که تمام مناسبات اقتصادی را شکل میدهد بلکه نیز باین خاطر که همه سایر مناسبات اجتماعی را موجه میشود . باین دلیل ما این قانون را همچنین "نخستین قانون پایه ای جامعه شناسی" می نامیم . مراد از جامعه شناسی علمی آن قوانینی است که با انکشاف جوامع بشری حکومت میکند

آگاهی اجتماعی

مناسبات اقتصادی تنها روابط اجتماعی نیستند. بغیر از مناسبات اقتصادی که پیوند های اجتماعی درچهارچوب آن از طریق اشیاء مادی شکل میگیرند ، مناسبات اجتماعی دیگری نیز وجود دارند که مستقیما از رفتار انسانها نسبت بیکدیگر یعنی رفتاریکه طبق یک نقشه معین مداوما" تکرار می گردد ناشی میشوند.

این مناسبات عبارتند از روابط اجتماعی که از زندگی خانوادگی و مقررات اخلاقی مورد شناسائی جامعه منتج میگردند . فعالیت مقامات حکومتی مناسبات سیاسی را موجب میشوند. چنین مناسبات حقوقی از مقرراتی که حکومت تعین میکند پدید می آیند وفعالیت بشری را در جامعه تنظیم می نمایند .

وجه مشخصه چنین مناسبات اجتماعی که گفته شد این است که انسانها از آنها آگاهند . افراد به این امر آگاهی دارند که یکدیگر را از طریق رفتاری که طبق این مناسبات تنظیم میشود تحت تاثیر متقابل قرار میدهند . از طرف دیگر انسانها غالبا ولی نه همیشه نسبت به روابط اقتصادی حاکم بین آنها آگاه نیستند . آنان غالبا از روابط توزیعی (مزد ، منافع ، ارایه وغیره) اطلاع دارند .

برخی مناسبات تولیدی دیگر مانند مناسبات بین برده دار و برده و یا روابط مربوط به همکاری وتقسیم کار در کارخانه ، همچنین مناسباتی آگاهانه اند .

اما انسانها از روابط مربوط به تقسیم کار که از طریق مبادله کالا بین تولید کنندگان در تولید کالائی ساده و تولید سرمایه داری بوجود میایند آگاه نیستند. یک کارگر کارخانه نساجی در منچستر و یک سیاهپوست آفریقائی که در مزارع پنبه زاری کار می کنند از روابط تولیدی اجتماعی بین یکدیگر آگاه نیستند. همین امر در مورد روابط بین کارگر نساجی منچستر و کارگر فولاد سازی در شفیلد که فولاد سازنده ماشین آلات نساجی را تولید میکند صادق است. لنین می نویسد:

((در تمام صورتبندی های اجتماعی، هرچند پیچیده باشند و در صورتبندی سرمایه داری، بویژه انسانها در مراودات خویش با این امر آگاه نیستند که چه نوع مناسبات اجتماعی بر آنها حکومت میکند، این مناسبات برطبق چه قوانینی انکشاف می یابند، وغیره. برای مثال یک دهقان هنگامیکه غله خود را می فروشد با تولید کنندگان جهانی غله در بازار جهان وارد "مراوده" میشود اما او نسبت باین امر آگاهی ندارد. او از آن نوع روابط اجتماعی هم که براساس این مبادله کالا صورت میگیرد آگاهی ندارد.))

در فکر انسانها تا آنجاکه خودشان نسبت به مناسبات اجتماعی آگاهی پیدا می کنند، نظریات معینی نیز شکل می گیرند. انسانها از طریق این نظریات نسبت به مناسبات اجتماعی آگاهی پیدا می کنند. بدین ترتیب نظرات حقوقی سیاسی، اخلاقی، مذهبی، فلسفی و طبیعی و هنری بوجود می آیند که براساس آنها، انسانها روابط اجتماعی را بررسی می کنند. چنین نظراتی را نظرات اجتماعی گویند و یک سیستم چنین نظریاتی را "ایدئولوژی" یعنی جهان بینی نامند. انسانها همراه با این نظرات اجتماعی برخی اسلوب برخورد کم و بیش مشخص روانی نیز نسبت به مناسبات اجتماعی پیدا می کنند. (مثلا روش خصمانه اعضای برخی از گروههای اجتماعی نسبت به قدرت حکومتی، یا احترامی که اعضای برخی دیگر گروههای اجتماعی برای رهبران مذهبی احساس میکنند).

این اسلوب برخورد ها را روانشناسی اجتماعی می نامیم. یک ایدئولوژی یا روانشناسی اجتماعی ممکن است بیان نظرات اجتماعی یا اسلوب برخورد اجتماعی

ـ روانی تمام یك جامعه، یابخشی ازآن جامعه مانند طبقات یاگروههای اجتماعی باشد . این مجموعه پیچیده ازنظرات اجتماعی و طرزفکرهای روانی را "آگاهی اجتماعی" می گوئیم .

خود مناسبات اجتماعی که انسانهاازآن آگاهند وموضوع نظرات اجتماعی وطرزفکرهای روانی ـ اجتماعی اند ، راماوسیله شناخت آگاهی اجتماعی مینامیم (The Object of Social Consciousness)

درچهارچوب پیچیده مناسبات اجتماعی ، علاوه برمناسبات تولیدی وبرخی دیگرازعناصرمربوط به آگاهی (شعور) اجتماعی ، (مانند نظرات اجتماعی وطرزفکرهای اجتماعی ـ روانی) که درهرجامعه موجودند ، وجود برخی از مناسبات که به آگاهی اجتماعی مربوط میشوند نیزازواجبات است .

مثلا درهر شیوه تولیدی آشتی ناپذیری باید روابط حقوقی وسیاسی منتج از فعالیت حکومت حافظ امتیازات بخشی از جامعه (حفاظت از مالکیت بر وسایل تولید) وجود داشته باشد . درچنان شیوه تولیدی ، باید نظرات اخلاقی ، مذهبی ، فلسفی ای وجود داشته باشند که اعضای آن جامعه راملتقاعد سازد که مالکیت بروسایل تولید دردست افراد ذیحقی است .

شیوه تولید فئودالی ، علاوه برمناسبات حقوقی وسیاسی نظرات فلسفی ، مذهبی واخلاقی متناسبی را ، یعنی طرزفکراجتماعی ـ روانی انقیاددهقان نسبت به ارباب رالازم میشمرد .

شیوه تولید سرمایه داری آن روانشناسی اجتماعی رالازم میشمرد که برای مالکیت خصوصی احترام قائل شود ؛کارگران رابه دیسیپلین کاردسته جمعی در کارخانه عادت دهد ، وانسانها درحرفه خود نسبت به کیفیت کاراحساس مسئولیت کنند ، یعنی "اخلاق حرفه ای" داشته باشند .

مفهوم صورتبندی اجتماعی
پایه و روبنا

مابدان قسمت ازمناسبات اجتماعی معین (خارج ازروابط تولید) و آگاهی اجتماعی که برای وجودآن شیوه تولید بخصوص ضرورت حیاتی دارند روبنا می گوئیم . شیوه تولیدی وروبنای آنراصورتبندی اجتماعی یاسیستم (نظام) اجتماعی میخوانند . مناسبات تولیدی مربوط به هرصورت بندی اجتماعی رانیز پایه اقتصادی آن می گویند .

مجموعه روبنائیه همه مناسبات اجتماعی آگاهانه راشامل میشود ، و نه همه آگاهی اجتماعی یك جامعه را . روبنا تنهاآن بخشی ازمناسبات آگاه اجتماعی وآن نظرات اجتماعی وطرزفکرهای اجتماعی ـ روانی رادربرمی گیرد که برای آن شیوه تولید بخصوصی ضرورت حیاتی دارند ، یعنی آن بخشی را که تداوم مناسبات تولیدی رامیسرمیسازد وآن سیستم مالکیت ابزارتولیدی راتحکیم می بخشد .

بدین سان ، یك صورتبندی مجموعه ایاست باتعادل وهارمونی داخلی، یعنی یك واقعیت معین عینی تاریخی است . مارکس صورتبندی های آسیائی کهن ، فئودالی ، وبورژوائی (برکنستانی)راد رروابطه بادوره های تاریخی مربوط بانهاازیکدیگرتمیزداد . امروزمامیتوانیم جامعه اولیه وصورتبندی سوسیالیستی رانیزبه آنهااضافه کنیم** این صورتبندی هاباشیوه های تولیدی که قبلا توصیف شدند انطباق دارند . صورتبندی کهن باد وران برده داری و صورتبندی بورژوائی باتولید سرمایه داری .

آن شیوه تولیدی که اساس آن صورتبندی اولی راتشکیل میداد که مارکس " شیوه آسیائی " انرنامید دارای نکات تاریکی است که هنوزباید روشن شوند . این شیوه برمالکیت حکومتی زمین استوار بود که خود ازضرورت اقدامات دسته جمعی

** مارکس وانگلس جامعه اولیه راپس ازتکمیل مطالعات M. Morgan به لیست صورتبندی های تاریخی افزودند . مراجعه شود به یادداشت انگلس درسال ۱۸۸۸ که به چاپ جدید مانیفست کمونیست اضافه نمود .

مربوط به تقسیم رود خانه ها وساختمان مخازن آبوکانال در کشاورزی وابسته به آبیاری مصنوعی ناشی میشد . چنین مالکیت حکومتی برزمین در مصر، بین‌النهرین ایران، هندوستان، چین وسیلان وسایرکشورهای شرقی وجود داشت. چنانکه مارکس می گفت :

((در اینجا حکومت مالك اعظم زمین است . قدرت حاکمه (حاکمیت ــ سوورنته) به مالکیت زمین که در سطح کشوری تمرکزیافته بستگی دارد . بدین دلیل هیچ مالکیت خصوصی زمین وجود ندارد اگرچه تصاحب واستفاده اززمین هم بطورخصوصی وهم مشترکا وجود داشت.)) *

روبنای سیاسی مطابق شیوه تولیدی استواربرمالکیت حکومتی برزمین بشکل "استبداد آسیائی" ظهورکرد ووظیفه اجتماعی آن رهبری اقدامات وسیع مربوط به آبیاری مصنوعی ازمرکزکشوری است .

اضمحلال قدرت سلطنت های شرقی ، خرابی سیستم های آبیاری وانحطاط تمدنهای بسیارپیش‌رفته استواربرآن شیوه تولیدی راموجب گردید . انگلس می نویسد :

((حکومتهای استبدادی که درایران وهندوستان تاسیس‌وانحطاط می یافتند هرچند تعدادشان زیاد بوده نسبت به نقش‌پراهمیت مدیران مسئول اداره‌ی جمعی رودخانه ها ، که بدون آنها هیچ آبیاری میسرنبود واقف بودند . . . . .))**

درباره نحوه کارکری‌که درصورتبندی اجتماعی آسیائی‌مورد استفاده قرار میگرفت نظرات مختلفی وجود دارند . یکی ازاین نظرات متعلق اول مانند نظر اوسترووییتیانوف (Ostrovitianov)در کتابی بنام "مختصری‌درباره‌ی اقتصاد در صورتبندیهای ماقبل سرمایه داری" ، ۱۹۴۵ ، آمده است که‌مینویسد نیروی کاررا برد گان تامین‌میکردند . اواظهارمیدارد که این صورتبندی اجتماعی

---

* مارکس ــ سرمایه ــ جلد سوم ــ چاپ ص ــ ۸۴۱

** انگلس "آنتی دورینگ" لندن ــ ۱۹۵۵ ص ــ ۲۴۹

نوعی شیوه تولید برده داری است ، که در آن اکثریت مردم بردگان متعلق به سلطان هستند . این برداشت بیش از حد ساده اندیشی است ، زیرا صورتبندی اجتماعی آسیائی جوامع روستائی که از جامعه اولیه انکشاف یافته بودند ، برای ده ها هزار سال حفظ کرد . این مسئله را مارکس مورد توجه قرار داده است * اگرچه برده داری در جوامع کهن آسیائی وجود داشت ولی موقعیت اکثریت دهقانان که در دهه های روستائی زندگی میکردند بیشتر به سرفی شبیه بود که می باید به حکومت مالیات بجنس میداد و سهم کار (بیگاری) خود را نیز ادا میکرد . طبق نظر مارکس ، محصول اضافی بشکل مالیات به جنس و بیگاری منحصر میشد . بنابر قدرت این ملاحظه ، برخی مولفین کوشیده اند صورتبندی اجتماعی آسیائی را بعنوان نوعی فئود الیسم تعریف کنند ولفظ " فئود الیسم دیوانسالاری " (bureaucratic feudalism) را بکار برده اند ***

این نیز نوعی ساده اندیشی است . صورتبندی اجتماعی آسیائی صورت بندی مستقل است که در آن مالیات به جنس ، کار اجباری دهقانان و بردگی هر سه متحد ا یک شیوه تولید با مالکیت زمین در دست حکومت و آبیاری بزرگ جمعی از طرف حکومت را در بر می گیرد .

قانون ضرورت تجانس

بهسن

روبنا و پایه اقتصادی

روبنا نمیتواند دلخواه باشد ؛ روبنا باید ماهیتا به پایه اقتصادی خود ر نتیجه به تمام شیوه تولیدی که وجه مشخصه یک دوره تاریخی معینی است تکیه داشته باشد .

زمانیکه روابط اساسی تغییر می یابند (مثلا مالکیت وسایل تولید تغییر می یابد) روبنا تغییر میکند و یک صورتبندی جدیدی زائیده میشود . این را (قانون

---

* مارکس ـ سرمایه ـ جلد اول ** سرمایه ـ جلد سوم ـ ص ـ ۸۴۱

*** دائرةالمعارف شوروی ۱۹۳۶ ـ مقاله بنام " ص ، ۵۳۸ ، ۵۳۰

ضرورت تجانس بین روبنا و پایه اقتصادی یا در بین قانون اساسی جامعه شناسی می نامند) .

هنگامیکه پایه اقتصادی تغییر می یابد تنها روبنا و تمام آن قسمت از آگاهی اجتماعی که با مقتضیات پایه اقتصادی جدید منافات دارند تغییر می کنند . در همین زمان آنچنان مناسبات جدید اجتماعی و آنچنان عناصر جدید آگاهی اجتماعی که برای پایه اقتصادی جدید و شیوه تولیدی اجتناب ناپذیر اند ، انکشاف می یابند و دیگر مناسبات اجتماعی و عناصر آگاهی اجتماعی تغییر نیافته باقی می مانند .

لذا مناسبات اجتماعی بغیر از روابط تولیدی و آگاهی اجتماعی هر جامعه ایکه در پروسه تاریخی شکل میگیرد ، تنها بخشی از روبنای مربوط به صورتبندی اجتماعی موجود در آن مرحله تاریخی را تشکیل میدهد .

مناسبات اجتماعی نامبرده در بالا که از صورتبندی های اجتماعی قبلی شکل گرفته اند وسیله روبنای اجتماعی جدید بارث برده میشود ؛ این مابقی و انکشاف پایه اقتصادی جدید را مانع نمیشود . برخی اوقات این بقایای روبنای قبلی به روبنای صورتبندی جدید اضافه میشود . مثلا ، مسیحیت در اصل بخشی از روبنای صورتبندی اجتماعی کهن در حال انحطاط بود ، ولی بعد به روبنای صورتبندی فئودالی انتقال یافت ، در دوران سرمایه داری هم بعنوان بقایای دوران قبل بمثابه بخشی از روبنا به حیات خویش ادامه داد و در مرحله اول دوران سوسیالیزم نیز وجود دارد .

لذا میتوان ساختمان فعالیت اجتماعی بشر و ساختمان مناسبات اجتماعی و نظرات اجتماعی و طرز فکرهای اجتماعی ـ روانی ناشی از آن فعالیت را وسیله پیکره (دیاگرام) زیر ترسیم کنیم .

البته آگاهی اجتماعی و مناسبات اجتماعی در دوران گذار از یک صورتبندی به دیگری بسیار پیچیده ترمی گردند ، مثلا هنگامیکه شیوه های تولیدی گوناگون (سرمایه داری ـ فئودالی و تولید کالائی ساده) در کنار هم هستی دارند ، یا زمانیکه حتی یک شیوه تولیدی جنبه غالب را داراست ، بقایای شیوه تولیدی دیگر هنوز حیات دارند .

در چنین حالاتی روبناهای مربوط به پایه های اقتصادی موجود ، امکانا همراه با بقایای روبنای مربوط به یک شیوه تولیدی منسوخ ، و هسته روبنای اجتماعی

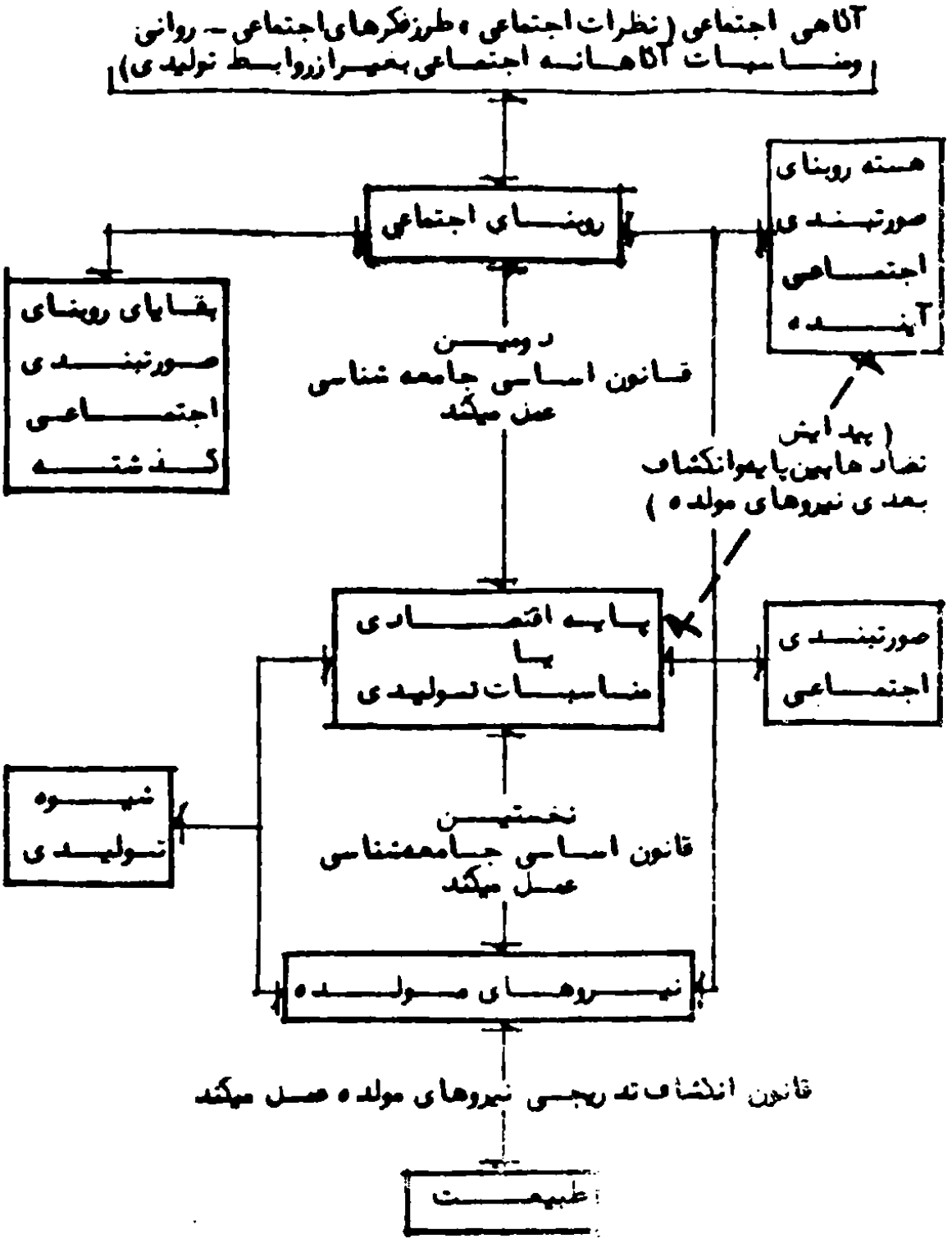
آگاهی اجتماعی (نظرات اجتماعی و طرز فکرهای اجتماعی ـ روانی
و مناسبات آگاهانه اجتماعی بغیر از روابط تولیدی)
روبنای اجتماعی
هسته روبنای صورتبندی اجتماعی آینده
بقایای روبنای صورتبندی اجتماعی گذشته
دومین قانون اساسی جامعه شناسی عمل میکند
(پیدایش تضادها بین پایه و انکشاف بعدی نیروهای مولده)
پایه اقتصادی یا مناسبات تولیدی
صورتبندی اجتماعی
نیروه تولیدی
نخستین قانون اساسی جامعه شناسی عمل میکند
نیروهای مولده
قانون انکشاف تدریجی نیروهای مولده عمل میکند
طبیعت

آینده ، همه باهم در مناسبات اجتماعی وآگاهی اجتماعی موجود یافت میشوند .
در یااثرام ما میسرمیسازد چنین وضع پیچیده ای راجزء به جزء یابقول مارکس ، آناتومی
جامعه بشری رامورد مطالعه قرارد هیم .

نخستین ودومین قوانین اساسی جامعه شناسی ، شرایط ضروری تجانس
وتعادل درونی صورتبندی های اجتماعی را ، یعنی شرائط انطباق متقابل اجزاء
یك صورتبندی اجتماعی راتعیین نمودند . قانون نخست بیان میدارد که باید بین
روابط تولیدی وماهیت نیروهای مولده تجانس وجود داشته باشد ؛ قانون دوم می
گوید که باید بین روبنا ومناسبات تولیدی یعنی پایه اقتصادی تجانس وجود داشته
باشد . ما میتوانیم این قوانین راقوانین نگهداری ازصورت بندی های اجتماعی
بنامیم . اگرشرایطی که این قوانین مقررمیدارند رعایت نشوند ، تضاد درونی در
صورتبندی اجتماعی پیدا خواهد شد واجزاء مختلف آن صورتبندی دیگربایکدیگر
انطباق نمی یابند . درچنین حالتی صورتبندی اجتماعی به انحطاط می گراید
وصورتبندی جدیدی ازدرون آن وبجای آن بیرون می آید .

برای فهم فرآیند تاریخی که وسیله آن جامعه بشری ازیك صورتبندی
اجتماعی به دیگری انتقال می یابد ضروری است بدانیم چه عاملی تعادل درونی
این صورتبندی رابهم میریزد ، انطباق متقابل اجزاء آنرابهم میزند وآن صورتبندی
راازهم میپاشاند . این عامل راباید درانکشاف نیروهای مولده جستجوکرد .

توانائی رشد یابنده بشری درتبدیل وانطباق طبیعت به نیازهای خود
درشیوه عمل اوبروی طبیعت در بیرونه تولید ، تغییراتی ایجاد می کند .

ماهیت محافظه کارانه‌ی
مناسبات اجتماعی و آگاهی اجتماعی

هرفرآیند اجتماعی ازنونه‌ای فعالیت انسانی که مداوماتکرارمیشود تشکیل می کند .

مناسبات اجتماعی نوعی رفتارمتقابل انسانهانسبت به یکدیگراست.درنتیجه این رفتارمتقابل است که نظرات اجتماعی وطرزفکرهای اجتماعی ـ روانی پدید می آیند ودرذهن انسانی شکل می گیرند . فعالیتهائی که مداوماتکرارمیشوند اساس نظم مرتب آشکاردرزندگی اجتماعی راتشکیل میدهند وتحلیل علمی آنرا میسرمیسازند.*

تکرارمداوم عملی عادت، یعنی گرایش به تکرارعملی بهمان ترتیب را تشکیل می دهد .

مجموعه‌ای ازعملیات راکه عادتاً تکرارشوند رسم می کنیم. عادات ورسوم آنقدرتکرارمیشوند تااینکه یک محرک خارجی جدیدی بعمرآن پایان دهد و در رفتاری که مرتب انجام یافته است تغییرایجاد کند . این رفتارجدید بنوبه خود به عادت بدل می گردد .

این خصوصیت عمومی رفتارانسانی بمثابه ارگانیزم های بیو-سایکیک bio-psychic است . درنتیجه این ترتیب منظم است که مناسبات اجتماعی که چیزی جزنوعی رفتارمداوماتکرارشده نیستند ، همراه بانظرات اجتماعی و طرز فکرهای اجتماعی ـ روانی ناشی ازاین مناسبات اجتماعی ، به سمت تبدیل به عادت گرایش پیدا می کنند وسرانجام مجموعه‌ای ازرفتاراجتماعی مرسوم راتشکیل می دهند. مناسبات اجتماعی ونظام آگاهی اجتماعی به دلیل وجود محافظه کاری و سکون inertia خصوصی بخود که فقط ازطریق محرک خارجی قابل دفع اند

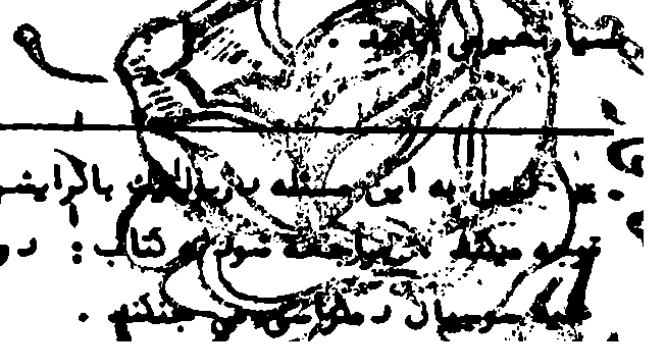

---

* در حل این مسئله بارزالوف باگرایشهای ذهنی گرایانه درجامعه شناسی تبرد میکند. ر.ک.باجامعه شناسی عمومی کتاب : دوستان خلق چه کسانی هستند وچگونه علیه سوسیال دمکراسی می جنگند .

قانون انکشاف تدریجی

نیروهای مولده

اما یک میدان عمل بشری وجود دارد که در آن عادت نمیتواند عرلز برای مدت زیادی دوام بیابد ، زیراعوامل محرک خارجی دائماً پدید میایند وانسانها راوادارمی سازند تارفتارخود راد ران زمینه تغییر دهند . این میدان عمل فرآیند تولیدی است که در آن بشربروی طبیعت عمل میکند وبدین وسیله بروی خود نیز طی همین فرآیند اجتماعی کاراثرمی گذارد .

طریقه عمل بشربروی طبیعت وسیله نیروهای مولده ی موجود تعیین می گردد؛مثلا ، وسایل تولید وبخصوص ابزارکاروتجربه وتوانائی فراهم آمده که در کار بست چنین وسایل وابزاری مورد استفاده قرارمی گیرند .

در فرآیند اجتماعی کار، بشرمحیط طبیعی خود راتغییرمیدهد و محیط جدیدی خلق می کند . محیط جدید او ازمحصولات کاراو(خانه ، شهر ، دهکده کانال ، کارگاه ، کارخانه ، وسایل حمل ونقل ، وغیره) تشکیل میشود . این محیط نوراببرخی محیط مصنوعی یا دست آورد مادی تاریخی جامعه خوانده اند .

این محیط مادی نومحرکی است که در فرآیند اجتماعی تولیدی تغییراتی راموجب می گردد . ابزارنوکاربهترساخته میشوند و امکان استفاده ازاشیاءقو کاربید می آید وتوانائی استفاده بهترازاین ابزاربیشترمی گردد . این بنوبه خود ، تغییرات دیگری در " محیط مصنوعی " موجب میشود ودرنتیجه عوامل محرک ایجاد کننده تغییر درفتاروغیره راخلق می کند . بشرخود رابامحیطی مصنوعی محاط میکند که پیچیدگی آن هرروزبیش ازپیش افزایش می یابد . این محیط مصنوعی دائماقدرت طبیعی بشرراتکمیل می کند وبدین وسیله تسلط اورابرطبیعت تحکیم می بخشد .

هراقدام جدید بشری پیدایش عوامل محرک نوخارجی بیشتری راتغییر جدیدی رادرفعالیت انسانی پدید می آورند ، موجب می گردد . بدین طریق ، نیروهای اجتماعی مولده مداوماً انکشاف می یابند . لذا ، درحالیکه مناسبات اجتماعی ، نظرات اجتماعی وطرزفکرهای اجتماعی ـ روانی بکندی تغییرمی یابند

نیروهای مولده د اشعار رحال رشد وانکشاف اند وپوتانسیل (قدرت بالقـــوه) تولید ی جامعه راافزایش می بخشند . مردم شنا س آمریکائی ــ کروبر Kroeber توجه رابه سهولت تغییرات د رفرآیند های تولید ی وکند ی انطباق د رسایرفعالیت های بشری جلب نمود ه است .

((د رامورفنی وعملی انسانهاخود را سریعـــا به فشارشرایط جد ید انطبـاق می د هند ، اما د رعوض هنگامیکه تقویمی منسوخ میگرد د ، باتصحیح آن ازطـــریق اِعمال خِرد جامعه یعنی عمل اراد ی ساد ه ، شد یداً مقابله می شود . . . . . انسانهاهنگام توجه به نیازهای جسمی خود ، یعنی آن نیازهائی که باحیوانات بد وی مشترك د ارند ، انعطاف پذ یرند اما هنگامی که محصول فکری آنهامطـــرح میگرد د ، د رست همانجائیکه انتظارمی رود د وراند یشی ، خرد ومحاسبه خونسرد نه موثرواقع شود ، جوامع به نوعی محافظه کاری که قد رت آن د رمطالعه عمیق تاریـخ بیشتر روشن می گرد د گرایش پید امیکنند .))*

این ملاحظه پرمعنی وسیله یك د انشورجوامع انسانی تنهاباید د رایـــن نکته تاکید کرد د که توانائی انطباق سریع به شرایط جد ید به ارضاء نیازهـــــای اساسی بیولوژیك (که د رحال د رجامعه متمد ن امروزی تنهابخشی ازنیازهـای ارضاءشد نی وسیله تولید راتشکید می د هد .) بستگی ند ارد . این انعطـــاف پذ یری ازفرآیند ی که قبلا توصیف کرد یم ناشی می گرد د ، که د رآن هرتغییری د ر رفتار ، عامل محرك جد ید ی راکه بنوبه خود باز تغییرجد ید ی د ر رفتار پد ید می آو ر د موجب می شود .

ترتیب منظم انکشاف نیروهای اجتماعی مولد ه ی که د ربالا تشریح شـــد را قانون انکشاف تد ریجی نیروهای مولد ه میخوانند . این قانون ضرورت تغییـــر مد اوم د رنیروهای مولد های که " قوه تولید ی " عالیتری برای جامعه راپد ید مـــی آورد ، بیان میکد ارد .

همانطوریکه د ربالا نشان د اد یم ، این ضرورت نتیجه پد ید آمد ن مد اوم عوامل محرك نوی است که ازطریق ایجاد تغییروتبد یل د رمحیط ماد ی مخلـــوق بشرد رفرآیند تولید ، تغییرد رشیوه عمل متقابل بین انسان وطبیعت راموجب میگرد ند

---

* Kroeber مرد م شناسی ــ نیویورك ــ ۱۹۴۸ ، ص ــ ۵۲۲

این فرآیندی است که تسلط روزافزون بشر بر جهان مادی و بر او را فراهم می آورد.

فرآیند انکشاف و تغییر در صورتبندی های اجتماعی

عملکرد قانون انکشاف تدریجی نیروهای مولده، در برگیرنده تجانس بین مناسبات تولیدی و ماهیت نیروهای مولده می را از هم میپاشاند. بدین ترتیب هارمونی درونی شیوه تولید مختل می گردد، و این شیوه دیگر نمی تواند مجموعه ای با تعادل داخلی باقی بماند. بالاخره تضادی بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی پدید می آید. عملکرد نخستین قانون اساسی جامعه شناسی تجانس بین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده می نورا از نو برقرار میسازد؛ روابط تولیدی با مقتضیات نو نیروهای مولده انطباق می یابند.

تغییر در مناسبات تولیدی نیز تجانس بین روبنا و پایه اقتصادی را درهم می ریزد. تضاد درونی بین روبنا و مقتضیات پایه اقتصادی جدید خود را ظاهر میکنند. عملکرد دومین قانون اساسی جامعه شناسی تجانس بین روبنا و مقتضیات پایه اقتصادی جدید را از نو برقرار می سازد: تغییری در روبنا حاصل میشود و این بدینصورت بندی جدید اجتماعی را موجب می گردد. این فرآیند را میتوان در دیاگرام بالا ملاحظه نمود. انکشاف نیروهای مولده همواره نخستین محرک یا بقول انگلس "محرک آخرین وحله" تغییرات در صورتبندی های اجتماعی است. این بدین خاطر است که مناسبات اجتماعی، نظرات اجتماعی، و طرز فکرهای اجتماعی - روانی یکندی تغییر می یابند در حالیکه نیروهای مولده در تغییر لا ینقطع اند و همواره به مراحل عالیتری از انکشاف ارتقاء می یابند.

از ماهیت محافظه کارانه پایه اقتصادی و روبنای آن این نتیجه حاصل میشود که هر دو تا آنجا که دو قانون اساسی جامعه شناسی ایجاب می کنند انعطاف پذیر اند و نه بیشتر.

لذا، بقایای مناسبات تولیدی غالب در صورتبندی قبلی عالباً در صورت بندی جدید هنوز وجود دارند (مثلاً، بقایای مناسبات فئودالی در دوران سرمایه داری یافت میشوند). لذا تغییر در روبنا تغییر کامل تمام مناسبات اجتماعی

کهن وتمام آگاهی اجتماعی راهمراه نمی‌آورد ؛ بسیاری ازعناصرمربوط به روبنـــای صورتبندی اجتماعی قبلی، همراه روبنای جدید به حیات خود ادامه میدهند. در آخرباید بدین نیزاشاره کرد که قوانین اساسی نخست ودوم جامعه شناسی درمراحل مختلف نه بطوریی دربی بلکه درآن واحدعمل می کنند ، اگرچه انطباق روبنـــا معمولا بمراتب بیش ازفرآیند انطباق مناسبات تولیدی بطول می انجامد .

بعلاوه ، روبنای جدید ازهیچ خلق نمیشود . این روبنا ، اجزاء تشکیل دهنده خویش راازمناسبات اجتماعی ، ازنظرات اجتماعی وطرزفکرهای اجتماعی — روانی قدیم وجدید گرفته ، آنهارابه نیازهای پایه جدید اقتصادی انطباق میدهد.

آنتونیو لابریولا * می نویسد :

((نظرات ازآسمان نزول نمی کنند ، وآنهارابعنوان
هدیه‌ای درهنگام خواب ازخداوند دریافت نمیکنیم))

همان مناسبات تولیدی سرمایه داری که پیدایش روبنادرانگلستان بشکل پوریتانیسم puritanism سبب شد ، درفرانسه روبنارابشکل ماتریالیسم و جنبش افکارآزاد منشانه موجب گردید. **

این امراز این واقعیت منتج میشد که "محتوی اساسی تاریخ" که بـــر اساس آن روبناشکل می گیرد ، درد وحالت بالا (فرانسه و انگلستان) متفاوت بود . غالبا اتفاق می افتد که آن روبنائی که درجریان پیدایش است مناسبـــات اجتماعی ونظرات اجتماعی رااختیارمی کند که درگذشته اعتبارخود راازدست داده اند ولی قادرند درصورتبندی جدید ازنوکسب اعتبارکنند .

مثلا قانون مدنی رم مناسب شیوه تولید کالائی ساده بود ، ودرشیـــوه تولید فئودالی منسوخ گردید ؛ امامقدرت خود رادردوران سرمایه داری ازنوبازیافت. بعلاوه ، غالبا اتفاق می افتد که یک روبنای اجتماعی یاعناصری ازآن ازکشورهای دیگری که درآنهامناسبات تولیدی نوهمراه روبنای متناسب آن جاافتاده وانکشاف یافته است ، اقتباس میکردند . ***

---

* A. Labriola, Del Materialsmo Storico ص — ۱۸۳

** انگلس درمقدمه برسوسیالیسم علمی وتخیلی

*** مارکس درکتاب هجده برومر لوئی بناپارت باین مسئله اشارمکرده است.

بدین ترتیب ، عناصر متفاوت که از ویرانیهای مختلفی گرفته شده اند ، در ترکیب جدید روبنای صورتبندی اجتماعی در حال ظهور را تشکیل میدهند. نتیجتاً روبنای مربوط به مناسبات تولیدی نوازکشوربه کشور، برطبق محتوی اساسی تاریخی که ازآن برمیخیزد فرق می کند .

در روبنای کشورهای مختلفی که دارای صورتبندی های اجتماعی سرمایه داری اند ، تفاوتهای قابل ملاحظه ای دیده میشود . درمجموع آگاهی اجتماعی که علاوه برروبنا ، عناصر دیگری راازروبنای اجتماعی صورتبندی قبلی به ارث برده است ، تفاوتهای فاحش دیگری نیزوجود دارد . مثلاً ، مسیحیت در اروپا ، شینتوئیسم و بودائیسم در ژاپن ، سلطنت در انگلستان وجمهوری در آمریکای شمالی . بدین ترتیب یک صورتبندی اجتماعی میتواند مجموعه ای وسیعی ازمناسبات ونظرات اجتماعی وطرزفکرهای اجتماعی ـ روانی گوناگونی که آگاهی اجتماعی را بوجود می آورند ، دربرگیرد .

یک شیوه تولیدی بخصوص میتواند با ساختمانهای مختلفی ازمناسبات اجتماعی وآگاهی اجتماعی وحتی باخصوصیات کاملا متفاوتی در روبنا (زیربنا) رابطه داشته باشد .

فرآیند دیالکتیکی
در
انکشاف اجتماعی

بنابراین ، فرآیند گذار ازیک صورتبندی اجتماعی به صورتبندی دیگری پیدایش تضادهائی رادربرداردکه بدنبال آن یک سلسله انطباق برای رفع این تضادها صورت می گیرد . چنین فرآیند انکشافی ازطریق پیدایش ورفع تضادها را فرآیند دیالکتیکی می نامند .*

انکشاف جامعه بشری سه فرآیند دیالکتیکی رادربرمی گیرد . نخستین آنها رظهوریی در پی تضادها در حل متقابل بین بشروطبیعت یعنی در پروسه اجتماعی کار پدیده می شود .

---

* مراجعه شود به لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان ـ اثر انگلس .

بشرازطریق ایجاد محیط مصنوعی به د ورخود ، بین فعالیت قبلی خود وعوامل محرك که این محیط جد ید راایجاد می کنند تضاد بوجود می آورد . این تضاد ازطریق ایجاد تغییرد ر فعالیت ، مثلا ازطریق تغییرد رنیروهای مولده ، که بازعوامل محرك جد ید ی راایجاد می کنند ازمیان میرود ، ولی بازعوامل محرك تولید شده ، تضاد های نوی پد ید می آورند واین فرآیند د ائماتکرارمی گردد .

د ومین فرآیند د یالکتیکی باید بد آمد ن تضاد بین نیروهای مولده نو و مناسبات تولید ی قد یم آغازمی شود . این تضاد که د رآغازمانع کارنیروهای مولده میگرد د ، زمانی که مناسبات تولید ی بانیروهای مولده نوتطبیق یافته اند ، رفع میگـــردد .

سومین فرآیند د یالکتیکی باپید ایش تضاد بین مناسبات تولید ی جـــد ید یعنی پایه اقتصاد ی جد ید ، وروبنای قد یم آغازمیشود . این تضاد کـــــه د ر آغازمانع تولد ورشدپایه اقتصاد ی جد ید میگرد د ، هنگامیکه روبنا باامناسبات تولید ی جد ید انطباق پید امیکند ، ازمیان میرود . مجموعه این سه فرآیند د یالکتیکـــــی انکشاف د یالکتیکی بشریت راتشکیل می د هد .

انکشاف اجتماعی د رصورتبند ی های آشتی ناپذ یـــر

مبـــارزه طبقـــاتی

و

انقـــــلاب اجتماعـــی

این طرح د رفرآیند انکشاف اجتماعی د رمورد همه صورتبند یهای اجتماعی صادق است . ریشه این نظم راباید د رمقایسه باانکشاف لاینقطع نیروهای مولده د رطبیعت محافظه کاریایه اقتصاد ی وروبنا (یامناسبات اجتماعی و مجموعه آگاهی اجتماعی) جستجونمود .

د رصورتبند یهای استوارپرروابط تولید ی متخاصم (آشتی ناپذ یر) یك عامل اضافی د یگرنیزماهیت محافظه کارانه مناسبات تولید ی وروبنارامستحکم تـــر میکند . این عامل راباید د رمنافع طبقه ایکه مالك ابزارتولید ی است و مناسبات

تولیدی مستقر امتیازات او را حفظ میکند و روبنای ناشی از آن مناسبات جستجو نمود. این طبقه کم و بیش آگاهانه، میکوشد پایه اقتصادی موجود و روبنای موجود را بسود خویش حفظ کند، و لذا گرایش‌های خواهان تغییر را متوقف می سازد. بدین منظور طبقه حاکم قوانین و دستگاههای حکومتی را مورد استفاده خویش قرار می دهد. و در نتیجه آن طبقه یا طبقاتی که منافعشان به انکشاف نیروهای مولده بستگی دارد، برای احقاق امتیازات اجتماعی ناشی از مناسبات تولیدی مستقر مبارزه میکنند و تغییر روبنا را بمنظور انطباق آن با مناسبات جدید خواستار میشود.

در این اوضاع و احوال، تضاد بین نیروهای مولده نو و مناسبات تولیدی کهنه و تضاد بین مقتضیات مناسبات تولیدی نو و روبنای کهنه مبارزه طبقاتی را پدید می آورند. این تضادها با محروم ساختن طبقه ایکه با مناسبات تولیدی کهنه مربوط از امتیازاتش، یعنی از طریق انقلاب اجتماعی، از میان برداشته میشود.

این فرآیند معمولا یک گذار تاریخی نیست، بلکه کم و بیش در گذشته نیز آمیزاست، بویژه در ساختمان سیاسی و حقوقی که از مناسبات مالکیت برابزار تولید حفاظت می کنند.

بخاطر مقاومتی که طبقه خواستار حفظ مناسبات تولیدی کهنه نشان میدهد طبقه یا طبقات هوادار شیوه تولیدی نو نظرات اجتماعی و طرزفکرهای اجتماعی ـ روانی خویش و در اوضاع و احوال مناسب همچنین سازمان سیاسی خود را بوجود میاورند. در نتیجه در آگاهی اجتماعی دوگانگی رخ میدهد. در کنار روبنای پایه اقتصادی موجود و بقایای روبناهای صورتبندی های قبلی، هسته‌ی روبنای صورتبندی اجتماعی بعدی در آگاهی اجتماعی پدید می آید.

این هسته در میان طبقه یا طبقاتی که برای مناسبات نو مبارزه می کنند بوجود می آید. مبارزه طبقاتی به مبارزه‌ای بین نظرات و ایدئولوژی های اجتماعی، مبارزه‌ای بین طرزفکرهای اجتماعی ـ روانی، و در اوضاع و احوال مناسب، به مبارزه‌ای سیاسی توسط سازمانهای سیاسی علیه قدرت حکومت موجود، بدل می گردد. این مبارزه تحت رهبری نظرات و طرزفکرهای اجتماعی ـ روانی نو هدایت می شود.

طبقه ممتاز تحت مناسبات تولیدی کهنه موفق میشود بکمک قدرت حکومت، مناسبات حقوقی، ایدئولوژی و آن طرزفکرهای اجتماعی ـ روانی که بسود او است

حیات صورتبندی اجتماعی کهنه را زیاد کند . در نتیجه، گذار از یک صورتبندی اجتماعی به صورتبندی دیگری بتاخیر می افتد ، تا جائیکه، در هنگام وقوع اجتناب ناپذیر آن ، این گذار شکل " انفجاری " بخود می گیرد . این " انفجار " زمانی صورت می گیرد که نیروهای اجتماعی رشد یابنده " سد " صورتبندی کهنه را می شکنند . فرآیند دیالکتیکی انکشاف اجتماعی بشکل مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی ظاهر می گردد . مارکس گذار از یک صورتبندی اجتماعی به صورتبندی دیگری را هنگامیکه مناسبات تولیدی متخاصم اند ، بشرح زیر که اکنون حالت کلاسیک بخود گرفته است ، بیان داشت :

> نیروهای مادی مولده جامعه ، در مرحله معینی از انکشاف خویش با مناسبات تولیدی موجود یا مناسبات مالکیت که جز بیان حقوقی همان چیز نیست ـ که در چهارچوب آن تاکنون عمل میکرده ـ در تضاد قرار می گیرد . این روابط که اشکال انکشاف نیروهای مولده بودند اکنون خود به عامل ترمزکننده این انکشاف بدل می گردند . در این موقع است که دوران انقلاب فرامیرسد . با تغییر پایه اقتصادی است که تمام روبنای عظیم اجتماعی دم وبیش بسرعت دچار دگرگونی میگردد .
> (مقدمه ای بر انتقاد از اقتصاد سیاسی)

طبقات و اقشار

بدین باید اضافه کرد که مناسبات تولیدی و روبنای آن نه تنها از طرف طبقه ایکه منافع آن به مناسبات مالکیت مستقر بستگی دارد نگهداری میشود بلکه از طرف آن اقشار اجتماعی که موقعیت اجتماعی و اقتصادیشان مدیون روبنای صورتبندی موجود است نیز حمایت می شود .

مراد از قشر اجتماعی ، در مقام مقایسه با طبقه اجتماعی آن گروه از افراد جامعه است که موقعیتشان نه وسیله مناسبات مالکیت برابزار تولید ، بلکه وسیله خصوصیات

ویژه‌ای در روبنا تعیین می کرد .

گروههائی مانند مقامات رسمی که وظیفه اعمال قدرت حکومتی را بعهده دارند یا کشیش کلیسائی که بخشی از روبنا را تشکیل می دهد ، همچنین میتوانند در نظام داری صورتبندی اجتماعی کهنه دارای منافعی باشند . لذا آنها بخشی از " دستگاه " فراهم آمده در این صورتبندی اجتماعی اند .

اقشار اجتماعی محافظه کار از این نوع را که موقعیت اجتماعیشان به روبنای موجود تکیه دارد ، نیز میتوان در صورتبندی های اجتماعی آشتی ناپذیر (غیرمتخاصم) مثلا در صورتبندی سوسیالیستی یافت . وجود چنین گروههائی حتی در جامعه ایکه در آن مناسبات تولیدی آشتی ناپذیر حکمفرما است و مبارزه طبقاتی وجود ندارد ، ممکن است به " اغتشاش " در انکشاف اجتماعی منتج گردد .

بهرحال این موانع در راه پیشرفت اجتماعی را اگر نتوان بدون مقاومت و مبارزه از میان برد ، حداقل میتوان بدون توسل به انقلاب اجتماعی از میان برد . از میان بردن این موانع را انطباق روبنا به مقتضیات پایه اقتصادی میسر میسازد و لازم نیست که مناسبات تولیدی را تغییر داد .

ماتریالیزم تاریخی

آن تئوری را که اثبات میکند در انکشاف اجتماعی ، چنانکه قبلا تشریح شد ، ترتیب منظمی وجود دارد ، تفسیر مادی تاریخی ، یا ماتریالیزم تاریخی میخوانند . این تئوری عمل انکشاف جامعه بشری را بمثابه مجموعه‌ی از فرآیند های دیالکتیکی تشریح میکند که در آن عامل محرک اولیه‌ای که لا ینقطع تکرار میشود ، عمل متقابل بین انسان و محیط مادی او در پروسه اجتماعی تولید است . کشف این نظم توسط مارکس ، و مطالعه بعدی نتایج عمده آن وسیله انگلس پایه تحلیل علمی انکشاف جامعه بشری را ریخت . اهمیت تاریخی این کشف در جمله زیر وسیله انگلس خلاصه شد .

((چنانکه داروین قانون انکشاف طبیعت ارگانیک را کشف نمود ، مارکس هم قانون انکشاف تاریخ بشر را کشف کرد .)) .

شماره ثبت ۸۹۵ـ۲۷ـ۶ـ۵۷

انتشارات مزدک

۹۰ ریال